

فهرست مطالب

١.....	١٣٩٥/١١/٢	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ	(٣٣٠) سوره بلد (٩٠) آيه ١
٥.....	١٣٩٥/١٢/٣	وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ	(٣٣١) سوره بلد (٩٠) آيه ٢
٩.....	١٣٩٥/١٢/٤	وَالِّدٍ وَمَا وَلَدَ	(٣٣٢) سوره بلد (٩٠) آيه ٣
١٦.....	١٣٩٥/١١/٥	لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ	(٣٣٣) سوره بلد (٩٠) آيه ٤
٢٣.....	١٣٩٥/١١/٦	أُ يَحْسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ	(٣٣٤) سوره بلد (٩٠) آيه ٥
٢٨.....	١٣٩٥/١١/٧	يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لَبَدًا	(٣٣٥) سوره بلد (٩٠) آيه ٦
٣٤.....	١٣٩٥/١١/٨	أُ يَحْسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ	(٣٣٦) سوره بلد (٩٠) آيه ٧
٤٢.....	١٣٩٥/١١/٩	أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ	(٣٣٧) سوره بلد (٩٠) آيه ٨
٤٦.....	١٣٩٥/١١/١٠	وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ	(٣٣٨) سوره بلد (٩٠) آيه ٩
٥٤.....	١٣٩٥/١٢/١١	وَهَدِئِنَا هَذِهِنَ	(٣٣٩) سوره بلد (٩٠) آيه ١٠
٦٠.....	١٣٩٥/١٢/١٢	فَلَا افْتَحْمَ الْعَقَبَةَ	(٣٤٠) سوره بلد (٩٠) آيه ١١
٦٨.....	١٣٩٥/١٢/١٣	وَمَا أُدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ	(٣٤١) سوره بلد (٩٠) آيه ١٢
٧٥.....	١٣٩٥/١٢/١٤	فَكُرْ رَقَبَةٌ	(٣٤٢) سوره بلد (٩٠) آيه ١٣
٨٣.....	١٣٩٥/١٢/١٥	أُو إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ	(٣٤٣) سوره بلد (٩٠) آيه ١٤
٨٧.....	١٣٩٥/١٢/١٦	يَتَمِّا ذَا مَقْرَبَةٍ	(٣٤٤) سوره بلد (٩٠) آيه ١٥
٩٢.....	١٣٩٥/١٢/١٧	أُو مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ	(٣٤٥) سوره بلد (٩٠) آيه ١٦
٩٦.....	١٣٩٥/١٢/١٨	ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ أَمْتُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ	(٣٤٦) سوره بلد (٩٠) آيه ١٧
١٠٣.....	١٣٩٥/١٢/١٩	أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ	(٣٤٧) سوره بلد (٩٠) آيه ١٨
١٠٩.....	١٣٩٥/١٢/٢٠	وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ	(٣٤٨) سوره بلد (٩٠) آيه ١٩
١١٤.....	١٣٩٥/١١/٢١	عَيْنَهُمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ	(٣٤٩) سوره بلد (٩٠) آيه ٢٠
١١٤٢٠.....		جمع بندي مباحث مطرح شده در سوره بلد	

### ترجمه

به نام خداوند رحمت‌گستر و همواره رحیم

نه سوگند می‌خورم به این سرزمین؛

### نکات ترجمه

درباره اینکه «لا» در ابتدای این گونه سوگندهای قرآنی چه معنایی دارد؛ دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است:

- لا زائد است؛ یعنی معنای اضافی‌ای در جمله وارد نمی‌کند؛ و عبارت به همان معنای «سوگند می‌خورم» است.  
(ابن عباس و سعید بن جبیر، به نقل از مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴۱؛ ج ۱۰، ص ۵۷۶) و صرفاً برای تاکید قسم است (الکشاف، ج ۴، ص ۶۵۸)
- «لا» عکس‌العملی است به سخنانی که کفار در مقابل گفته بودند (یعنی: چنین نیست که شما گمان می‌کنید)؛ و سپس کلام از ادامه آن شروع می‌شود؛ مثلاً جایی که «لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» است؛ یعنی «این گونه نیست که قیامت نباشد؛ بلکه سوگند به روز قیامت» (مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۶۵۸)
- «لا» به همان معنای نفی است، اما بدین معنا که لازم نیست به این مساله سوگند بخورم چون مطلب واضح‌تر از آن است که نیاز به سوگند داشته باشد. (ابومسلم، به نقل از مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴۱؛ ج ۱۰، ص ۵۷۶) به تعبیر دیگر، مطلب بقدرتی عظیم است که سوگند نخوردن در حد سوگند خوردن است؛ دیگر چه رسد که بخواهم سوگند هم بخورم (الکشاف، ج ۴، ص ۶۵۸) و یا شبیه این حالت که کسی می‌گوید «من فلانجا نروم در حالی که فلانی منتظر من است؟»، اینجا هم می‌فرماید: «من قسم نخورم به این سرزمین در حالی که تو در این سرزمین جای گرفته‌ای؟» (شرح الکافی (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۷، ص ۵۳)
- «لا» به معنای نفی است؛ اما بدین معنا که سوگند نمی‌خورم چون وقتی تو در این سرزمین هستی و حرمت تو را زیر پا گذاشتند، دیگر حرمتی برای این سرزمین نماند (ابومسلم، و روایتی از امام صادق ع؛ به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۷)
- «لا» به معنای نفی است، اما بدین معنا که سوگند بدان نمی‌خورم چون شما بدان باور ندارید (به عنوان نظر ضعیفی که گوینده‌اش معلوم نیست در مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۶ نقل شده است).  
(البته قبل از قسم بحثی ارائه شده بود <http://yekaye.ir/al-qiyamah-075-02>)

### حدیث

- ۱) از امام صادق ع درباره اینکه خداوند متعال می‌فرماید: «نه سوگند می‌خورم به این سرزمین؛ در حالی که تو در این سرزمین جای گرفته‌ای»؛ فرمودند:

همانا قریش حرمت این سرزمین را نگه می‌داشتند تا حدی که هنگامی که از حرم خارج می‌شدند شاخه‌های درخت آن را به گردن می‌آویختند [ظاهرا به علامت اینکه ما همچنان چیزی از حرم داریم و در پناه حرم هستیم]؛ اما در مورد پیامبر خدا هر گونه توهین و تکذیب را حلال شمردند و خداوند فرمود: «سوگند نخورم به این سرزمین؟ در حالی که تو در آن جای گرفته‌ای» یعنی آنها سرزمین را بزرگ می‌شمردند [که حتی حاضر نبودند بدان سوگند بخورند] ولی آنچه را که خداوند متعال حرمت نهاده بود بر خود حلال کردند!

تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۵۷

**فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَلَىٰ بْنِ عُمَرَ الرُّهْرِيُّ مُعْنَعًا عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أُبَيِّ يَحْمِيَ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْمٍ اللَّهُ تَعَالَى لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلْدِ وَ أَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلْدِ قَالَ إِنَّ قُرَيْشًا كَانُوا يُحَرِّمُونَ الْبَلْدَ وَ يَنْقَلَّدُونَ الْلَّحَاءَ الشَّجَرَ قَالَ حَمَادٌ أَعْصَانَهَا إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْحَرَمِ فَاسْتَحْلُوا مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ صِ الشَّتْمَ وَ التَّكْذِيبَ فَقَالَ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلْدِ وَ أَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلْدِ إِنَّهُمْ عَظَمُوا الْبَلْدَ وَ اسْتَحْلُوا مَا حَرَمَ اللَّهُ [تَعَالَى].**

(۲) از امام صادق ع روایت شده است: کسی که در قرائت نماز واجب‌ش، [سوره] «لا اقسیم بهذا البلد» را بخواند در دنیا چنین شناخته خواهد شد که از صالحان است؛ و در آخرت چنین شناخته خواهد شد که نزد خداوند جایگاهی دارد؛ و در روز قیامت از رفقای پیامبران و شهداء و صالحان خواهد بود [اشاره به آیه ۶۵ سوره نساء]

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۲۳؛ مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۴۳

بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أُبَيِّهِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ أُبَيِّ الْعَلَاءِ عَنْ أُبَيِّ الْعَلَاءِ عَنْ أُبَيِّ بَصِيرٍ عَنْ أُبَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ كَانَ قِرَاءَتُهُ فِي فَرِيضَةٍ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلْدِ كَانَ فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا أَنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ وَ كَانَ فِي الْآخِرَةِ مَعْرُوفًا أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ مَكَانًا وَ كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ رُفَقَاءِ النَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ.<sup>۱</sup>

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

۱. درباره فضیلت و ثواب این سوره، این روایات هم ذکر شده است:

(۱) أبی بن کعب قال قال رسول الله ص من قرأها أعطاه الله الأمان من غضبه يوم القيمة (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص: ۷۴۳)

(۲) و من (خواص القرآن): روى عن النبي (صلى الله عليه و آله) أنه قال: «من قرأ هذه السورة أعطاه الله تعالى الأمان من غضبه يوم القيمة، و نجاه من صعود العقبة الكؤود، و من كتبها و علقها على الطفل، أو ما يولد، أمن عليه من كل ما يعرض للأطفال». (البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۶۵۹)

(۳) و قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): «من قرأها نجاه الله تعالى يوم القيمة من صعود العقبة، و من كتبها و علقها على مولود أمن من كل آفة و من بكاء الأطفال، و نجاه الله من أم الصبيان. (البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۶۵۹)

(۴) و قال الصادق (عليه السلام): «إذا علقت على الطفل أمن من النقص، و إذا سعطاً من مائتها أيضاً بريء مما يؤلم الخياشيم، و نشأ نشوءاً صالحاً». (البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۶۵۹)

«تَبَّع» [ظاهرا] نام یکی پادشاهان یمن قبل از اسلام است که کشورگشایی هایی داشته [هنگامی که از جانب عراق [به سمت حجاز] می آمد و همراهش برخی از علماء و فرزندان انبیا بودند، وقتی به وادی هذیل رسید، مردم برخی قبائل نزدش آمدند و گفتند: تو به سمت سرزمینی می روی که مدتهاست با مردم بازی می کنند و سرزمینشان را حرم قرار داده اند و بناهای شان را خدا قرار داده اند.

گفت: اگر مطلب این طور باشد که می گویید با آنها خواهم جنگید و زنان و فرزندانشان را اسیر خواهم کرد و بناهای شان را ویران می کنم.

بنگاه چشمانش سرازیر شد و روی گونه اش ریخت. علماء و فرزندان انبیا را خبر کرد و گفت: مرا بینید و بگویید چرا چنین چیزی بر من رخ داده است؟

آنها از بیان هر مطلبی خودداری کردند تا اینکه تهدیدشان کرد. گفتند: بگو چه مطلبی در ذهنت گذشته و چه تصمیمی با خود گرفته ای؟

گفت: تصمیم گرفته ام با اینها بجنگم و زنان و فرزندانشان را اسیر کنم و خانه هایشان را ویران سازم.

گفتند: ما عاملی برای این مشکل پیدا نمی کنیم جز همین.

گفت: آخر، چرا؟

گفتند: چون این سرزمین حرم الله است و خانه، خانه خداست و ساکنانش ذریه حضرت ابراهیم ع خلیل الرحمن می باشند. گفت: راست گفتید. حالا راه نجات من از این مشکل چیست؟

گفتند تصمیمی غیر از آن تصمیم قبلی بگیر، امید است که خداوند آن را برابر تو برگرداند.

پس تصمیم گرفت به اقدام خوب، و چشمانش به جای خود برگشت و در جای خود ثابت گردید. آنگاه آن کسانی که پیشنهاد تخریب مکه را داده بودند احضار کرد و دستور قتلشان را داد؛ سپس به بیت الله آمد و آن را پارچه ای پوشاند و سه روز در شهر اطعم داد، هر روز صد شتر تا حدی که مازاد گوشت های پخته شده را بیرون شهر ریختند تا خوراک درندگان بیابان شود؛ سپس از مکه به سمت مدینه رفت ...

الکافی، ح ٤، ص ٢١٥

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أُبِي عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَينِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ حَدَّى نَفْسِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَابِرٍ قَالَ كُنْتُ فِيمَا يَبْيَنُ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ أَنَا وَ صَاحِبٌ لِي فَتَذَكَّرُنَا الْأَنْصَارُ فَقَالَ أَحَدُنَا هُمْ نُزَاعٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ قَالَ فَأَنْتَهُمَا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ فَابْتَدَأَ الْحَدِيثَ وَ لَمْ نَسْأَلْهُ فَقَالَ إِنَّ تَبَعًا لَمَّا أَنْ جَاءَ مِنْ قِبَلِ الْعَرَاقِ وَ جَاءَ مَعَهُ الْعُلَمَاءُ وَ أَبْنَاءُ الْأَنْبِيَاءِ فَلَمَّا اتَّهَى إِلَى هَذَا الْوَادِي لِهُدَىٰ أَتَاهُ أَنَّاسٌ مِنْ بَعْضِ الْقَبَائِلِ فَقَالُوا إِنَّكَ تَأْتِي أَهْلَ بَلْدَةٍ قَدْ لَعِبُوا بِالنَّاسِ زَمَانًا طَوِيلًا حَتَّى اتَّخَذُوا بِلَادَهُمْ حَرَمًا وَ بُنِيَّتْهُمْ رَبِّاً أَوْ رَبَّهُ فَقَالَ إِنْ كَانَ كَمَا تَقُولُونَ قَتَلْتُ مُقَاتِلِيهِمْ وَ سَبَيْتُ ذُرِيَّتَهُمْ وَ هَدَمْتُ بُنِيَّتَهُمْ قَالَ فَسَأَلَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى وَقَعَتَا عَلَى خَدَّيْهِ قَالَ فَدَعَا الْعُلَمَاءَ وَ أَبْنَاءَ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ أَنْظُرُوهُنِي وَ أُخْبِرُوهُنِي لِمَا أَصَابَنِي هَذَا قَالَ فَأَبْوَا أَنْ يُخْبِرُوهُ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِمْ قَالُوا حَدَّثَنَا بَأْيُ شَيْءٍ حَدَّثَتْ نَفْسَكَ قَالَ حَدَّثْتُ نَفْسِي أَنْ أُقْتَلُ مُقَاتِلِيهِمْ وَ أُسْبَى ذُرِيَّتَهُمْ وَ أُهْدِمَ بُنِيَّتَهُمْ فَقَالُوا إِنَّا لَا نَرَى الَّذِي أَصَابَكَ إِلَّا لِذِلِّكَ قَالَ وَ لِمَ هَذَا قَالُوا لِأَنَّ الْبَلَدَ حَرَمُ اللَّهِ وَ الْبَيْتُ بَيْتُ اللَّهِ وَ سُكَّانُهُ ذُرَيَّةُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ

فَقَالَ صَدَقْتُمْ فَمَا مَخْرَجِي مِمَّا وَتَعْتَقَدُ فِيهِ قَالُوا تُحَدِّثُ نَفْسَكَ بِغَيْرِ ذَلِكَ فَعَسَى اللَّهُ أُنْ يَرُدَ عَلَيْكَ قَالَ فَحَدَّثَتَ نَفْسَهُ بِخَيْرٍ فَرَجَعَتْ حَدَّقَتَاهُ حَتَّى شَبَّتَ مَكَانَهُمَا قَالَ فَدَعَا بِالْقَوْمِ الَّذِينَ أُشَارُوا عَلَيْهِ بِهَدْمِهَا فَقَتَلَهُمْ ثُمَّ أَتَى الْبَيْتَ وَكَسَاهُ وَأَطْعَمَ الطَّعَامَ ثَلَاثِينَ يَوْمًا كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ جَزُورٍ حَتَّى حُمِلَتِ الْجِفَانُ إِلَى السَّبَاعِ فِي رُءُوسِ الْجِبَالِ وَنُشِرتِ الْأَعْلَافُ فِي الْأَوْدِيَةِ لِلْوُحُوشِ ثُمَّ أُنْصَرَفَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِيَّةِ ...

## تدریب

### ۱) «لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ»

قبل اشاره شد سوگند خوردن به چيزی نشانه (<http://yekaye.ir/ash-shams-091-07>) دهنده دو مطلب است: يکی، توجه دادن به اهمیت مطلبی که به خاطر آن سوگند می خورند (که در این سوره، آن مطلب در آیه ۴ خواهد آمد); و دوم، تقدس و ارزشمندی خود مطلبی که بدان سوگند خورده می شود؛ بدین جهت که مطلبی که بدان سوگند خورده شده بقدرتی اهمیت دارد که برای توجه دادن به مطلبی دیگر، بدان سوگند خورده‌اند.

طبق نظر اکثر مفسران، و نیز برخی احادیث (حدیث ۱)، در این آیه به سرزمین مکه سوگند خورده شده است. مکه سرزمینی است که حضرت ابراهیم از خدا خواسته که آن را سرزمینی امن قرار دهد (بقره/۱۲۶؛ ابراهیم/۳۵) و خداوند هم شرعا برای آن حرمتی قرار داده (آل عمران/۹۷؛ نمل/۹۱) و هر مسلمانی که استطاعت داشته باشد، موظف است دست کم یکبار در عمرش بدانجا برود (آل عمران/۹۷).

وجود چنین مکانی و نیز واجباتی که در مورد این مکان وجود دارد، نشان می‌دهد که همه جای زمین به لحاظ معنوی یکسان نیست؛ و برخی زمین‌ها قداست ویژه‌ای دارند که حفظ حرمت‌شان لازم است.

## پاسخ به یک شبه

یکی از شباهاتی که در مورد زیارت قبور اهل بیت ع مطرح می‌کنند این است که برای اهل بیت چه تفاوتی دارد که کسی از راه دور به آنها سلام بدهد یا نزد قبرشان.

وجود مکه، و وجوب حج و زیارت بیت الله پاسخ واضح واضحی به این سوال است. همان طور که برای خدا فرقی ندارد که ما در خانه‌مان نماز بخوانیم یا در مسجد؛ و باز برای خدا فرقی ندارد که در مسجد شهرمان نماز بخوانیم یا در بیت الله الحرام؛ و اگر تفاوتی هست، این تفاوت برای ماست که به خاطر حضور در آن سرزمین مقدس، اثراتی به ما می‌رسد که کسی که آنجا نرود از چنین اثراتی محروم می‌ماند؛ برای اهل بیت ع هم فرقی نمی‌کند که ما از کجا به آنها سلام دهیم؛ اما برای ما تفاوت دارد.

### ۲) «لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ»

با توجه به قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» ممکن است یکی از معانی سرزمین در این آیه، زمین جان آدمی باشد؛ زمینی که هرکس در آن سکنی دارد؛ چنانکه در آیه «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتٌ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِيدًا»

زمین پاک رویاندی‌هایش را به اذن پروردگارش بیرون می‌دهد؛ و زمینی که خبیث است، جز مقدار ناچیزی بروند نمی‌دهد» (اعراف/۵۸) «بلد» را کنایه از نفوس پاک و خبیث دانسته‌اند (مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۴۴) بر اساس این معنا کل آیات بعدی هم معنای دیگری خواهد یافت.

این را در کanal نگذاشتم

(۳) «لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلْدِ»

چرا از تعبیر «این سرزمین» استفاده کرد و صریحاً نفرمود «مکه».

الف. تعابیری مانند «این سرزمین» امکان «استعمال یک لفظ در چند معنا» را بیشتر می‌کند. علاوه بر «مکه» و معنایی که در تدبر<sup>۲</sup> اشاره شد، این چنین تعابیری ظرفیت این را دارد که حتی هر کسی متناسب با جایی که در یک موقعیت زمانی خاص هست، مطلب جدیدی از این آیه بیابد.

## حکایت

شخصی می‌گفت:

در سفر پیاده‌روی اربعین (از نجف به کربلا) بعد از اذان صبح، صدای قرآن می‌آمد و سوره بلد را می‌خواند. دیدم تمام آیات وصف حال من است و گویی خداوند مستقیماً با من سخن می‌گوید: «نه، سوگند می‌خورم به این سرزمین؛ که تو در این جای گرفته‌ای؛ و سوگند به پدر [=امام علی]، که از سمت نجف آمدیم] و پسر [امام حسین]، که به سمت او می‌رویم»؛ قطعاً که انسان را در سختی‌های این پیاده‌روی چه لذت‌بخش است، خصوصاً که، آیا گمان می‌کند که کسی او را نمی‌بیند [آیا جز این است که زیر نظر مستقیم امام این راه را می‌پوییم] ...

ب. ...

٣٣١ سوره بلد (٩٠) آیه ٢      وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلْدِ ۖ ۱۳۹۵/۱۲/۳

ترجمه

و تو در این سرزمین جای گرفته‌ای

نکات ترجمه

«حل»

از ماده «حل» است. اصل این ماده را به معنای «گشودن» و «باز کردن» (باز کردن گره؛ طه/۲۷) دانسته‌اند؛ و «حلال» (در مقابل «حرام») را از این جهت حلal گفته‌اند که وقتی چیزی حلal است، گویی گره آن را گشوده و در آن اجازه تصرف داده شده است. «فروند آمدن و در جایی اقامت کردن» را هم «حلول» (و مکان آن را « محل») گویند از این جهت که وقتی مسافر در جایی فرود می‌آید بارهایش را باز می‌کند؛ و کم کم در مورد هر نزول و جای گرفتنی به کار رفته است. به زن و شوهر هم

«حلیله» و «حلیل» (جمع آن: «حلائل»؛ نساء/۲۳) می‌گویند از این جهت که هر یک بر دیگری حلال شده است<sup>۱</sup>؛ و برخی گفته‌اند: علاوه بر زن و شوهر، به هر همنشینی حلیل و حلیله گویند از این جهت که در یک محل قرار گرفته‌اند. « محله» هم مکانی است که یک گروهی در آنجا جای گرفته‌اند. (معجم المقايس اللعه، ج ۲، ص ۲۰-۲۲؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۵۱-۲۵۲)

### «البلد»

بسیاری از اهل لغت گفته‌اند به هر مکان معین شده‌ای از زمین «بلد» گفته می‌شود، خواه آباد باشد یا خیر، عده‌ای در آن ساکن باشند یا خیر (كتاب العين، ج ۸، ص ۴۲؛ المحيط فى اللغة، ج ۹، ص ۳۱۳؛ كتاب الماء، ج ۱، ص ۱۴۲) البته برخی آن را هر مکانی دانسته‌اند که محدود آن به خاطر اقامت عده‌ای که ساکن آن هستند، معین شده باشد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۴۲) و برخی بین این دو سخن جمع کرده، گفته‌اند که اصل «بلد» همان مطلب اول است، اما کم کم به شهرها از این جهت که محدوده معینی است که با سکونت عده‌ای حدودش معلوم شده «بلد» گفته شده است (التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج ۱، ص ۳۲۸) لذا بسیاری از مترجمان قرآن کریم کلمه «شهر» را (که غالباً برای ترجمه «مدينة» استفاده می‌شود) در ترجمه «بلد» استفاده کرده‌اند؛ که در این صورت باید آن را از حیث «شهر جغرافیایی» در نظر گرفت؛ اما از آنجا که استعمال کلمه «شهر» در فارسی، به نحوی است که غالباً در مقابل ده و روستا، به کار می‌رود، اما «بلد» در مورد ده و روستا هم صادق است، لذا ترجمه «سرزمین» را برای آن قرار دادیم. (هرچند کلمه «سرزمین» هم این مشکل را دارد که غالباً برای وسعت‌های خیلی زیاد استعمال می‌شود).

برخی اصل این کلمه را به معنای «صدر: سینه» دانسته‌اند؛ چنانکه «بلدة الناقة» به معنای «سینه شتر» است و «تبَّلد الرجل» زمانی گفته می‌شود که شخصی هنگام تحیر در کاری، دست را روی سینه اش قرار دهد؛ و «بَلَد» هم یه سینه و مرکز شهرها گفته می‌شود (یا شهری که در مرکز شهرهای دیگر قرار دارد) (معجم المقايس اللعه، ج ۱، ص ۲۹۸) این ماده ۱۹ بار در قرآن کریم به کار رفته است که در تمام استعمالاتش در همان معنای «سرزمین» بوده است؛ ولو که گاه این سرزمین را برخی به معنای کنایه از نفس انسانی (نفوس پاک و خبیث) دانسته‌اند (جلسه قبل، تدبر ۲)

### حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است: در جاهلیت [ماه] محرم را بزرگ می‌شمردند و [به خاطر شدت احترام آن] بدان سوگند نمی‌خوردند و همین طور ماه رجب را؛ و در این دو ماه متعرض هیچکس نمی‌شدند، چه کسی که می‌آمد و چه کسی که می‌رفت، حتی اگر آن کس پدرش را کشته بود؛ و همچنین متعرض هیچ حیوان و گوسفند و شتر و غیر اینها که از حرم خارج می‌شد، نمی‌شدند؛ در چنین اوضاع و احوالی خداوند به پیامبرش فرمود: «نه، سوگند می‌خورم به این سرزمین، در حالی که تو در این سرزمین جای گرفته‌ای» آنها از شدت جهالت‌شان به جایی رسیدند که [با اینکه در آن ماه‌ها سوگند نمی‌خوردند و

<sup>۱</sup> و برخی گفته‌اند از این جهت هریک حق دارد لباس دیگری را بگشاید (معجم المقايس اللعه، ج ۲، ص ۲۰-۲۲؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۵۱-۲۵۲)

همچنین در این ماهها و در حرم، متعرض هیچکس نمی‌شدند] کشتن پیامبر ص را بر خود حلال کردند و ایام آن ماه [حرام] را این گونه بزرگ داشتند که در آن سوگند خوردن [که پیامبر ص را به قتل برسانند] و خواستند بدان وفا کنند!

الکافی، ج ۷، ص ۴۵۰

عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ... وَ كَانَتِ الْجَاهِلِيَّةُ يُعَظِّمُونَ الْمُحْرَمَ وَ لَا يُقْسِمُونَ بِهِ وَ لَا بِشَهْرِ رَجَبٍ وَ لَا يَعْرِضُونَ فِيهِمَا لِمَنْ كَانَ فِيهِمَا ذَاهِبًا أَوْ جَائِيًّا وَ إِنْ كَانَ قَدْ قُتِلَ أَبَاهُ وَ لَا لِشَيْءٍ يَخْرُجُ مِنَ الْحَرَمِ دَابَّةً أَوْ شَاءً أَوْ بَعِيرًا أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ صَ «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» قَالَ فَبَلَغَ مِنْ جَهْلِهِمْ أَنَّهُمْ اسْتَحْلَوا قَتْلَ النَّبِيِّ صَ وَ عَظَمُوا أَيَّامَ الشَّهْرِ حِيثُ يُقْسِمُونَ بِهِ فَيَقُولُونَ<sup>۱</sup>

(۲) از رسول خدا ص در روز فتح مکه روایت شده است:

بدرستی که خداوند این سرزمین را از روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرمت نهاد و این حرمت خدا تا روز قیامت باقی است؛ و جنگ در آن برای هیچکس قبل و بعد از من حلال نشد، و برای من هم تنها ساعتی از روز حلال شد، پس این سرزمین حرام است به حرمت الهی تا روز قیامت ...

صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۴؛ ج ۴، ص ۱۰۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۷

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَ عَلَىٰ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مُنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ طَاؤُسٍ، عَنْ أَبْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّهُ لَمْ يَحِلْ الْقِتَالُ فِيهِ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَلَمْ يَحِلْ لِي إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ...

<sup>۱</sup> علاوه بر حدیث ۱ جلسه ۳۳۰ که مضمونی شبیه همین حدیث داشت، روایات زیر هم در همین مضمون می‌باشند:

(۱) عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَأِ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: سَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ قَالَ أَعْظَمُ إِثْمٍ مِنْ يَحْلُفُ بِهَا قَالَ وَ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُعَظِّمُونَ الْحَرَمَ وَ لَا يُقْسِمُونَ بِهِ يَسْتَحْلُونَ حُرْمَةَ اللَّهِ فِيهِ وَ لَا يَعْرِضُونَ لِمَنْ كَانَ فِيهِ وَ لَا يُخْرِجُونَ مِنْهُ دَابَّةً فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ إِلَيْهِ وَ مَا وَلَدَ قَالَ يُعَظِّمُونَ الْبَلَدَ أَنْ يَحْلُفُوا بِهِ وَ يَسْتَحْلُونَ فِيهِ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَ. (الکافی، ج ۷، ص ۴۵۰)

(۲) وَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ: ... وَ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُعَظِّمُونَ الْحَرَمَ وَ لَا يُقْسِمُونَ بِهِ وَ يَسْتَحْلُونَ حُرْمَةَ اللَّهِ فِيهِ وَ لَا يُخْرِجُونَ مِنْهُ دَابَّةً فَقَالَ اللَّهُ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ إِلَيْهِ وَ مَا وَلَدَ» قَالَ يُعَظِّمُونَ الْبَلَدَ أَنْ يَحْلُفُوا بِهِ وَ يَسْتَحْلُونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ فِيهِ (النوادر(الأشعری)، ص ۱۷۱)

(۳) قَالَ [الصادق] عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ الْجَاهِلِيَّةُ يُعَظِّمُونَ الْمُحْرَمَ وَ لَا يُقْسِمُونَ بِهِ وَ لَا بِشَهْرِ رَجَبٍ، وَ لَا يَعْرِضُونَ فِيهِمَا لِمَنْ كَانَ فِيهِمَا ذَاهِبًا أَوْ جَائِيًّا وَ إِنْ كَانَ قَتَلَ أَبَاهُ، وَ لَا لِشَيْءٍ يَخْرُجُ مِنَ الْحَرَمِ دَابَّةً أَوْ شَاءً أَوْ بَعِيرًا أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ، فَقَالَ اللَّهُ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ هَدَايَةُ الْأُمَّةِ إِلَى أَحْكَامِ الْأُمَّةِ عَ (الشیخ حر العاملی)، ج ۷، ص ۵۶۲

(۴) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ آتَهُ قَالَ: كَانَتْ قُرَيْشٌ تُتَعَظِّمُ الْبَلَدَ الْحَرَامَ وَ تَسْتَحْلِلُ مُحَمَّدًا صَ فَقَالَ تَعَالَى لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ يُرِيدُ أَنَّهُمْ اسْتَحْلُوكَ وَ كَذَّبُوكَ وَ شَتَّمُوكَ فَعَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ (تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۷۳)

۱) «وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»

«حل» چنانکه در نکات ترجمه گذشت، هم به معنای «جای گرفتن» و «سکنی گزیدن» به کار می‌رود و هم در معنای «حلال» در مقابل «حرام».

این آیه از مصاديق بارز «استعمال یک لفظ در چند معنا»ست؛ چرا که مفسران شیعه و سنی، عموماً هر دو معنا را برای این آیه گفته‌اند:

یک معنای آیه این است که «در حالی که کسی مثل تو در این سرزمین جای گرفته است» و معنای دوم آن است که «در حالی که تو کسی هستی که این سرزمین برایت حلال شد»؛ که این معنا با توجه به آن است که خداوند به او برای فتح مکه اجازه جهاد داد؛ و با اینکه مکه «حرم» است و جنگیدن در آن حرام است، اما برای ایشان برای چند ساعتی جنگیدن حلال شد (حدیث ۲). (مجمع‌البيان، ج ۱۰، ص ۷۹۷؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۲۱۹-۲۲۰؛ الدر المشور، ج ۶، ص ۳۵۱-۳۵۲)

۲) «وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»

اینکه تو در این سرزمین جای گزیده‌ای به این سرزمین شرافت و ارزش می‌دهد (تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۳۱۳؛ الطراز الأول، ج ۵، ص ۲۴۷)

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسانی که در مسیر صحیح خود قرار گرفته باشد، به مقام خلیفه‌الله می‌رسد و بی‌تردید مهمترین مصدق خلیفه‌الله، شخص پیامبر اکرم ص می‌باشد. مکه محلی است که بیت الله الحرام در آن قرار داده شده؛ اما با همه عظمت و احترامی که این خانه دارد؛ حضور شخص پیامبر اکرم ص به آن شرافتی ویژه می‌دهد؛ تا جایی که اگر حرمت ایشان نادیده گرفته شود، دیگر این مکان حرمتی نخواهد داشت؛ چنانکه برخی معنای این دو آیه را این طور دانسته‌اند که «سوگند نمی‌خورم به این سرزمین، چون وقتی تو در این سرزمین هستی و حرمت تو را زیر پا گذاشتند، دیگر حرمتی برای این سرزمین نمانده است» (دیدگاه ابو‌مسلم، و روایتی از امام صادق ع؛ به نقل مجمع‌البيان، ج ۱۰، ص ۷۴۷)

#### پاسخ به یک شبهه و هابیت

وهابیت علیه شیعه اشکال می‌کند که شما به خاطر احترام و تقدسی که برای پیامبر ص و اهل بیت باور دارید، دچار شرک شده‌اید!

این آیه بخوبی نشان می‌دهد که نه تنها چنین باوری شرک نیست، بلکه کسانی که جای گرفتن یک ولی خدا در یک سرزمین را باعث قداست آن سرزمین نمی‌دانند، در مقابل نص قرآن ایستاده‌اند.

۳) «وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»

چرا فرمود «حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» و نفرمود «حِلٌّ فِي هَذَا الْبَلَدِ؟

۳۳۲ سوره بلد (۹۰) آیه ۳

وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ

۱۳۹۵/۱۲/۴

ترجمه

سوگند به والد [= پدر، صاحب فرزند] و آنچه فرزند آورد.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«والد» و «ولد»

هر دو کلمه از ماده «ولد» هستند، اولی اسم فاعل است و دومی فعل ماضی.

ماده «ولد» به معنای فرزند است و آنچه از نسل شخصی ادامه پیدا کند. کلمه «ولد» (فرزنده) را هم برای یک نفر یا بیشتر،

و نیز هم برای پسر و دختر به کار می‌برند. (معجم المقايس اللげ، ج ۶، ص ۱۴۳؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۸۴)

وقتی «والد» در مقابل «والدۀ مادر» (بقره/۲۳۳؛ مریم/۳۲) به کار رود، به معنای «پدر» است؛ اما وقتی «والد» بتنهایی بیاید،

هم می‌تواند به معنای «پدر» باشد، و هم به معنای «کسی که فرزند دارد، اعم از پدر یا مادر» (لقمان/۳۳). وقتی پدر و مادر با

هم مد نظر باشد «والدان» (نساء/۷) و «والدین» (بقره/۸۳؛ جمعاً ۱۷ مورد) گفته می‌شود.

برای به بچه‌ای که به دنیا آمده «مولود» (بقره/۲۳۳) و مادام که طفل است و به سن بلوغ نرسیده «ولید» (شعراء/۱۸) گفته

می‌شود (تاج العروس، ج ۵، ص ۳۲۶).

با اینکه خود کلمه «ولد»، برای جمع هم به کار می‌رود (بقره/۲۳۳)، اما برای جمع آن به نحو خاص کلمات «ولدان»

(مزمل/۱۷؛ نساء/۷۵ و ۹۸ و ۱۲۴) و «اولاد» (اسراء/۶۴؛ جمعاً ۲۳ مورد در قرآن) و «ولد» (نوح/۲۱؛ بنابر قرائت برخی از قراء

سبعه: مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَ وُلْدُهُ) نیز استفاده شده است.

فعل «ولد» به معنای «فرزنند آوردن» (فعل پدر و مادر) است، نه به معنای «متولد شد» (فعل فرزند) چنانکه تعبیر «لم یلد:

فرزنند نیاورد» (توحید/۳) و یا جمله مشرکان در مورد خدا «يقولون وَلَدَ اللَّهُ: مَنْ گويند خدا فرزند آوردن» (صفات/۱۵۲) بخوبی

این تفاوت را نشان می‌دهد؛ و وقتی بخواهند وضعیت فرزند را بیان کنند از صیغه «تولد» استفاده می‌کنند. بدین ترتیب، وقتی

این فعل به باب تفعیل می‌رود (ولد) و متعددی می‌شود، منظور - نه فعل پدر و مادر، بلکه - فعل کسی است که در به دنیا آمدن

بچه نقش ایفا می‌کند (مثال: ماما که بچه را از شکم مادر بیرون می‌آورد).

از این ماده در قرآن کریم جمعاً ۱۰۲ مورد استفاده شده است.

«والد»

حرف «و» را اغلب حرف عطف (عطف به «هذا البلد» در آیه ۱: سوگند به این سرزمین .. و به پدر و فرزند) قلمداد کرده، و حتی برخی تصریح کرده‌اند که این «واو» قسم نیست (إعراب القرآن (النحاس)، ج ۵، ص ۱۴۲)؛ اما دلیل این سخن‌شان معلوم نیست و می‌توان آن را ابتداءاً واو قسم دانست؛ و تفاوتش در این است که اگر عطف بدانیم تمام حالاتی که درباره «لا اقسام» مطرح می‌شد (جلسه ۳۳۰، نکات ترجمه) قابل اجرا خواهد بود؛ اما اگر واو قسم باشد؛ فقط یک معنا (سوگند خوردن) باقی می‌ماند.

«وَ مَا وَلَدَ»

«ما» را غالباً به معنای «موصول» (چیزی که، آنچه) گرفته‌اند و به تبع آن بحثی پیش آمده که چرا با اینکه غالباً در مورد انسان از موصول «من» کسی که، آنکه استفاده می‌شود، در اینجا از موصول «ما» استفاده شده؟ و به تبع این بحث، برخی این را «ما»‌ی نافیه دانسته‌اند که «ما وَلَد» به معنای «نزاد، فرزند نیاورد» می‌باشد، و آن را به معنای «شخصی که عقیم و بی‌فرزند است» دانسته‌اند (آنگاه معنای آیه چنین می‌شود: سوگند به کسی که فرزند دارد و کسی که فرزند ندارد)؛ و بعد برای اینکه عطف آن به قبلی درست شود یک «من» یا «ما»‌ی موصله را در تقدیر فرض کرده‌اند: «آنکه فرزند نیاورد» (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۴۸)

### حدیث

۱) سلیم بن قیس می‌گوید: از حضرت علی ع شنیدم که می‌فرمود: بدرستی که من و فرزدانم که وصی من‌اند، امامانی هدایت شده و همگی مُحدَّث (کسی که از عالم غیب با او سخن می‌گویند، اما پیامبر نیست) هستیم.  
گفتم: امیر المؤمنین! آنها کیستند؟

فرمود: حسن ع و حسین ع، سپس فرزندم علی بن الحسین [= امام سجاد ع] (سلیم می‌گوید: و علی بن حسین در آن زمان طفلی شیرخواره بود) سپس هشت نفر بعد از او که یکی بعد از دیگری می‌آید؛ و آنان همان کسانی‌اند که خداوند بدانها سوگند خورد و فرمود: «سوگند به والد و آنچه فرزند آورد» (بلد/۳) اما «والد» رسول خدا ص است و اما «آنچه فرزند آورد» همین اوصیا می‌باشد.

گفتم: امیر المؤمنین! آیا دو امام در یک زمان جمع می‌شود؟

فرمود: مگر اینکه یکی سکوت پیشه می‌کند و سخن نمی‌گوید تا وقتی زمان قبلی تمام شود.  
الإختصاص (للمفید)، ص ۳۲۹؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۷۲؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۲۵؛ إرشاد القلوب (للديلمي)، ج ۲، ص ۳۹۴

<sup>۱</sup> عبارات ابتدای این کتاب اندک تفاوتی دارد: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّقْفَىٰ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ يَسَارٍ حَدَّثَنِي عَلَيْهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَاضِرِيُّ عَنْ سُلَيْمَانِ الشَّامِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلَيْهِ أَعْيُونُ إِنِّي وَأُوصَيَائِي مِنْ وُلْدِي مَهْدِيُونَ كُلُّنَا مُحَدَّثُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ...

<sup>۲</sup> نقل مطلب در این دو کتاب بدین صورت است: عَنْ أَبِي أَبَانِ قَالَ سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ قَيْسٍ يَقُولُ ... قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ... يَا سُلَيْمَانَ أَنَّ أُوصَيَائِي أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي أَنْتَهُ هُدَاءُ مَهْدِيُونَ كُلُّهُمْ مُحَدَّثُونَ فَلَمْ يَأْتِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ هُمْ قَالَ أَبَنِي هَذَا الْحَسَنُ ثُمَّ أَبَنِي هَذَا وَأَخَذَ بِيَدِ أَبِنِي عَلَيْهِ بْنِ

إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ التَّقِيُّ قَالَ حَدَّنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ يَسَارَ قَالَ حَدَّنِي عَلَى بْنِ جَعْفَرِ الْحَاضِرِمِيِّ عَنْ سُلَيْمَانِ بْنِ فَيْسِ الشَّامِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلَيَا عَيْنَهُ يَقُولُ إِنِّي وَأُوصِيَائِي مِنْ وَلْدِي أُئْمَاءُ مُهْتَدُونَ كُلُّنَا مُهْدِدُونَ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثُمَّ أَيْنِي عَلَى بْنُ الْحُسَيْنِ - قَالَ وَعَلَى يَوْمِئِذٍ رَضِيعُ - ثُمَّ تَمَانِيَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدًا وَهُمُ الَّذِينَ أَفْسَمَ اللَّهُ بِهِمْ فَقَالَ وَالِدِي وَمَا وَلَدَ أَمَّا الْوَالِدُ فَرَسُولُ اللَّهِ صَ وَمَا وَلَدَ يَعْنِي هُوَلَاءُ الْأُوْصِيَاءَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَيْجُمِعُ إِمَامَنِ فَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا وَأَحْدُهُمَا مُصْمَتٌ لَا يَنْطِقُ حَتَّى يَمْضِيَ الْأَوَّلَ.

(۲) از امام باقر ع درباره آیه «سوگند به والد و آنچه فرزند آورد» (بلد/۳) سوال شد. فرمودند: یعنی [حضرت] علی ع و امامانی که از فرزندان ایشان اند.

و از امام صادق ع سوال شد درباره سخن خداوند که می فرماید: «و تو در این سرزمین جای گرفته‌ای» (بلد/۲). فرمودند: منظور رسول خدا ص است. سوال شد: «سوگند به والد و آنچه فرزند آورد» (بلد/۳)? فرمودند: «[حضرت] علی ع و فرزندان ایشان.

### تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العترة الطاهره، ص ۷۷۱-۷۷۲

عَنْ عَلَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحِ الْأَنْمَاطِيِّ عَنْ مَصْنُورِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ حَلُّ بِهِذَا الْبَلَدِ قَالَ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صَ قُلْتُ وَالِدِي وَمَا وَلَدَ قَالَ عَلَى وَمَا وَلَدَهُ ۱ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَوْذَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَضِيرَةَ عَنْ عَمْرُو بْنِ شِمْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالِدِي وَمَا وَلَدَ قَالَ يَعْنِي عَلَيَا وَمَا وَلَدَ مِنَ الْأُئْمَاءِ عَ . (این روایت اخیر در این منابع هم آمده است: الكافی، ج ۱، ص ۴۱۴؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۲، ص ۴۳۰)

(۳) از رسول خدا ص روایت شده است:

---

الْحُسَيْنُ وَهُوَ رَضِيعُ ثُمَّ شَمَانِيَهُ مِنْ وَلْدِهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدًا وَهُمُ الَّذِينَ أَفْسَمَ اللَّهُ بِهِمْ فَقَالَ «وَالِدِي وَمَا وَلَدَ» فَالْوَالِدُ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَأَنَا وَمَا وَلَدَ يَعْنِي هُوَلَاءُ الْأَحَدِ عَشَرَ وَصِيَّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَجْمِعُ إِمَامَانِ قَالَ نَعَمْ إِلَّا أَنَّ وَاحِدًا صَامِتٌ [لَا يَنْطِقُ] حَتَّى يَهْلِكَ الْأَوَّلَ ۱. این دو روایت هم در همین راستا قابل توجه است:

قَالَ أَبُو النَّضْرِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَالِدِي وَمَا وَلَدَ قَالَ: الْوَالِدُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَا وَلَدَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَ . (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۲، ص ۴۳۰) وَرَوَى أَيْضًا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَاضِرِمِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالِدِهِ هُوَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَمَا وَلَدَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَ . (تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۷۲) ۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَفِعَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «لَا أُقْسِمُ بِهِذَا الْبَلَدِ، وَأَنْتَ حَلُّ بِهِذَا الْبَلَدِ، وَالِدِي وَمَا وَلَدَ» قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا وَلَدَ مِنَ الْأُئْمَاءِ عَ . ۳. حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمْوُنٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرُو بْنِ الْأَشْعَثِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرُو بْنِ شِمْرِ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: وَالِدِي وَمَا وَلَدَ قَالَ: عَلَى وَمَا وَلَد

حق علی بر این امت همانند حق والد (پدر) بر فرزند است.

الأَمَالِي (للطوسی)، ص ۵۴؛ فضائل أمیر المؤمنین (ابن شاذان)، ص ۷۷<sup>۱</sup>؛ بشارة المصطفی لشیعه المرتضی، ص ۲۶۹<sup>۲</sup> حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيْبِ الْخُسْنَى بْنُ عَلَىٰ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ نَصْرٌ بْنُ الْلَّىِثِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُخَوَّلٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ، عَنْ أَبِي الزُّبَيرِ الْمَكَّىِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ: حَقُّ عَلَىٰ عَلَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ.<sup>۳</sup>

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل أبي طالب ع (ج ۳، ص ۱۰۵) علاوه بر نقل‌های متعدد در شیعه، از علمای بزرگ اهل سنت، مانند ثعلبی در کتاب «ربیع المذکرین» و خركوشی در کتاب «شرف النبی»، و در کتاب «خصائص» یاد کرده که این روایت را از برخی دیگر از صحابه (umar و ابوایوب انصاری و انس بن مالک) نیز نقل کرده‌اند.

۴) از امیرالمؤمنین ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمود: علی! تو برادرم و وارث و وصی و جانشین من هستی، در خانواده‌ام و در امتم، چه در زندگی ام و چه بعد از مرگم؛ دوستدار تو دوستدار من است؛ و بدخواه تو، بدخواه من.

علی! من و تو پدران این امت هستیم

علی! من و تو و امامان از میان فرزندان، بزرگان در دنیا و پادشاهان در آخرت ایم. کسی ما را بشناسد خدا را شناخته است و کسی که منکر ما شود منکر خداوند عز و جل شده است.

الأَمَالِي (للسعدون)، ص ۶۵۷

حَدَّثَنَا عَلَىٰ بْنُ عِيسَى الْقُمَىِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَاجِيلَوَيْهِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَادِ الْأَسْدِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلَىٰ قَالَ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَأُمَّتِي فِي حَيَاةِي وَبَعْدَ مَمَاتِي مُحِبِّي وَمُبْغِضُكَ مُبْغِضِي

يَا عَلَىٰ أَنَا وَأَنْتَ أَبُوا هَذِهِ الْأُمَّةِ

۱. ابن عقدة، قال: حدثنا عيسى بن عبد الله المحمدي من ولد على بن محمد بن عمر بن على، قال: حدثني أبي، عن أبيه عن جده على عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «حق على على المسلمين كحق الوالد على ولده»

۲. قال: حدثنا عيسى بن عبد الله قال: حدثني أبي عن أبيه عن جده عن على ع قال: قال رسول الله ص: حق على المسلمين كحق الوالد على ولده

۳. این روایت هم در همین راستا قابل توجه است:

وَرَوَى أَبُو الْمَضَّا صَبِيْحٌ عَنِ الرَّضَا قَالَ النَّبِيُّ أَنَا وَعَلَىٰ الْوَالِدَانِ (مناقب آل أبي طالب ع (ابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۱۰۵)

يَا عَلَىٰ أَنَا وَأَنْتَ وَالْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِكَ سَادُهُ فِي الدُّنْيَا وَمُلُوكٌ فِي الْآخِرَةِ مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ أَنْكَرَنَا فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.<sup>۱</sup>

تدبر

۱) «وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ»

درباره اینکه مقصود از «والد» و «فرزند» [یا فرزندان[ش]] کیست، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. معروفترین نظرات عبارتند از:

- امیرالمؤمنین ع و فرزندان ایشان که امام‌اند. (احادیث ۱ و ۲)
- حضرت آدم ع و انبیا و اوصیاء که همگی از ذریه ایشان بوده‌اند (منسوب به امام صادق ع، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۳؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۷)
- حضرت آدم ع و همه انسانها که ذریه ایشان‌اند (نظر حسن بصری و مجاهد و قتاده، به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۷) و موید این برداشت، آیه بعدی است که درباره وضعیت همه انسانها سخن می‌گوید (المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۱)
- حضرت ابراهیم ع و حضرت اسماعیل ع، از این جهت که آنها بودند که با تجدید بنای کعبه، این سرزمین را احیا کردند؛ و این اقتضای تناسب آیه با آیات قبل است که به این سرزمین سوگند خورده؛ آنگاه مفاد این سه آیه، سوگند به سرزمین مکه است، و به پیامبر اکرم ص که الان (هنگام نزول آیه) در این سرزمین جای گرفته، و به ابراهیم ع و اسماعیل ع که سکونت در این سرزمین را پایه‌ریزی کردند. (المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۰)
- حضرت ابراهیم ع و اولاد عرب ایشان که در این سرزمین ساکن شده‌اند (نظر ابن ابی عمران جونی، به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۷)
- حضرت آدم ع و اولاد صالحش (یا حضرت ابراهیم ع و اولاد صالحش) (این دو قول، اصلاحی در اقوال قبلی است از این جهت قید که انسانهای صالح‌اند که صلاحیت دارد به آنها سوگند خورده شود، نه همه انسانها) (المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۱)
- پیامبر [و امیرالمؤمنین ع] و امت اسلام، از این جهت که پیامبر همانند پدری برای این امت است (حدیث ۴) (المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۱)
- هر والد و فرزندی (ابن عباس و جبائی، به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۷)

<sup>۱</sup>. این شهر آشوب (متوفی ۵۸۸) در کتاب مناقب آل ابی طالب ع (ج ۳، ص ۱۰۵) نقل می‌کند که راغب اصفهانی (متوفی ۵۰۲) در کتاب «مفردات الفاظ القرآن» نقل کرده است که: «قَالَ النَّبِيُّ يَا عَلَىٰ أَنَا وَأَنْتَ أَبُوا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَحَقْنَا عَلَيْهِمْ أَعْظَمُ مِنْ حَقِّ أَبْوَيْ وَلَادَتِهِمْ إِنْ أَطَاعُونَا مِنَ النَّارِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ وَلُحِقُّهُمْ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ بِخَيْرِ الْأَخْرَارِ». اما در کمال تعجب در نسخه‌های امروزین این کتاب فقط عبارت «رُوِيَ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيٍّ: أَنَا وَأَنْتَ أَبُوا هَذِهِ الْأُمَّةِ» (ص ۵۸) مشاهده می‌شود.

- «ما» در «ما ولد» به معنای نفی باشد آنگاه یعنی «هر صاحب فرزند و هر بی‌فرزندی» (ابن جبیر، به نقل از مجمع البيان)

ج ۱۰، ص ۷۴۷) (توضیح این معنا در نکات ترجمه گذشت).<sup>۱</sup>

با توجه به قاعده امکان استعمال یک لفظ در چند معنا، ممکن است همه اینها مد نظر بوده باشد؛ و اصلاً همین که به جای اینکه اسم شخص خاصی را بیاورد، از عنوان کلی «والد» و «ولد» استفاده کرد، مویدی است که لزوماً فقط یک شخص معین مد نظر نبوده، و قبول یکی از این اقوال، لزوماً به معنای رد قول دیگر نمی‌باشد.

و آنگاه در مورد هریک، حالاتی که درباره معنای آیه قبل مطرح شد، در اینجا نیز قابل طرح است؛ مثلاً بنا بر حالت اول و اینکه مقصود از آیه قبل، هشدار به هتك حرمت پیامبر ص باشد، آنگاه منظور از این آیه این است که حال امیر المؤمنین ع و امامان بعدی در این زمینه که حرمت‌شان هتك شد، همانند حال پیامبر است که حرمت‌شان هتك شد. (تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۷۴) و به همین ترتیب، معنای دیگری از این چند آیه قابل برداشت است.

(۲) «وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ»

چرا «والد» را نکره آورد؟

الف. نکره آوردن «والد» مویدی است بر دیدگاهی که این آیه را به معنای «هر پدر و فرزندی» می‌داند.

ب. این نکره، ایجاد ابهام در کلام است که از باب تعظیم (بزرگ شمردن) و مدح است (لذا کسانی هم که منظور از «والد» را شخص خاص دانسته‌اند نظرشان نادرست نیست) (الکشاف، ج ۴، ص ۷۵۴؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۰)

ج. ...

(۳) «وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ»

چرا به جای «من ولد: آنکه (کسی را که) به عنوان فرزند آورد» از تعبیر «ما ولد: آنچه (چیزی را که) به عنوان فرزند آورد» استفاده کرد؟

الف. این موید دیدگاهی است که «ما» را نافیه می‌دانست یعنی آیه می‌خواهد سوگند یاد کند به هر فرزنددار و هر بی‌فرزندی؛ که هر دو نشانه قدرت خداست و هریک سختی خاص خود را دارد (آیه بعد درباره «در سختی بودن» انسان است)

۱. حتی در معنای شیطان و ذریه شیطان هم می‌تواند به کار رود چنانکه در برخی از ادعیه آمده است:

الدعاء فی الوحدة: يَا أَرْضُ رَبِّيْ وَ رَبُّكِ اللَّهُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكِ وَ شَرِّ مَا خُلِقَ فِيْكِ وَ مِنْ شَرِّ مَا يُحَادِرُ عَلَيْكِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ كُلِّ أَسَدٍ وَ أَسْوَدٍ وَ حَيَّةٍ وَ عَقْرَبٍ مِنْ سَاكِنِ الْبَلَدِ وَ مِنْ شَرِّ الْوَالِدِ وَ مَا وَلَدَ أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (مکارم الأخلاق، ص ۳۵۳)

آنَهُ صَقَالَ: إِذَا كَانَ فِي سَفَرٍ فَأَقْبَلَ اللَّيْلُ قَالَ أَرْضُ - رَبِّيْ وَ رَبُّكِ اللَّهُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكِ وَ شَرِّ مَا يَدِبُّ عَلَيْكِ وَ أَعُوذُ بِكِ مِنْ أَسَدٍ وَ أَسْوَدٍ وَ مِنْ الْحَيَّةِ وَ الْعَقْرَبِ وَ مِنْ سَاكِنِ الْبَلَدِ وَ مِنْ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ (عواالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدينیة، ج ۱، ص ۱۵۶)

ب. کاربرد «ما: چیزی که» به جای «من: کسی که» دلالت بر «تعجب همراه با مدح» می‌کند (شیوه آیه «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ: خدا بهتر می‌داند که چه چیزی را وضع حمل کرد» آل عمران ۳۶)؛ و این با سیاق آیه که در مقام سوگند است سازگارتر است. (الکشاف، ج ۴، ص ۷۵۴؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۰)

ج. ...

۴) «وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ»

خداآوند هم به والد (کسی که فرزند دارد) و هم به فرزندی که این شخص می‌آورد، سوگند خورد. رابطه «والد و فرزند» از عظیم‌ترین آیات الهی است که بقدرتی برای ما عادی شده که اهمیتش را درک نمی‌کنیم.

#### بحث تخصصی انسان‌شناسی

اگر چه حیوانات هم زاد و ولد دارند، اما رابطه «والد و فرزند» در انسان، بسیار متفاوت است. در حیوانات، این رابطه کاملاً غریزی است و تنها در حدی است که فرزند بتواند به استقلالی برسد که غذایش را خودش تهیی کند و از جان خود مراقبت کند. اما رابطه والد و فرزند در انسان، اگرچه ابتدایش حالتی نسبتاً غریزی دارد، اما در حقیقت، ادامه رابطه خاصی است که بین زوجین (با تعبیر «مودت و رحمت» در قرآن کریم) آغاز شده است.

از عجایب این رابطه آن است که در ابتدای کار محبت از جانب والدین به فرزندان بسیار شدیدتر است (وظاها را به همین جهت است که اسلام، برخلاف مکاتب غربی، تاکید اصلی اش را بر احترام و رعایت حقوق والدین قرار داده؛ چون با آن محبتی که از جانب والدین هست، توصیه به رعایت حقوق کودک (و حرکت دادن جامعه به سمت فرزندسالاری) چندان ضرورت ندارد) اما بعد از اینکه فرزندان دوره بلوغ را کامل سپری کردن و استقلالشان بیشتر شد، کم‌کم محبت در جانب فرزندان شدت می‌یابد، و در حالی که غالباً دیگر هیچ نیاز مادی‌ای به والدین ندارند، از دست دادن آنها برایشان بسیار مصیبت‌بار می‌نماید. این نوع رابطه انسانی، یکی از مهمترین مولفه‌هایی است که طراحی مدل، احکام و قوانین خانواده را با سایر سازمان‌های اجتماعی (که مبنای اولیه تشکیل‌شان، رسیدن به سود بیشتر برای طرفین است) متفاوت می‌کند و بی‌توجهی به این مبنای مهم، و اصرار بر تساوی افراد خانواده همانند افراد جامعه در مقام قانون‌گذاری، از مهمترین عواملی است که روند سست شدن نهاد خانواده در غرب (و به تبع آن در جوامع اسلامی) را تشدید می‌کند.

شاید قرآن کریم با این سوگند می‌خواهد هشداری به ما دهد که این رابطه را جدی بگیریم.

برای تفصیل این بحث، می‌توانید مقاله زیر را (که البته مساله را بیشتر از زاویه «زن و مرد» در خانواده مورد بررسی قرار داده‌است؛ اما اغلب استدلالها در مورد والدین و فرزندان هم پیاده می‌شود) مطالعه کنید.

<http://www.souzanchi.ir/islamic-paradigm-for-analyzing-problems-of-the-woman-and-family>

## ترجمه

که حقاً انسان را در رنج [و سختی] آفریدیم.

یا:

حقیقتاً انسان را در وضعیت ایستاده و معتدل آفریدیم.

## نکات ترجمه

«کبد»

ماده «کبد» در اصل دلالت بر شدت و قوت در چیزی می‌کند؛ و خود واژه «کبد» به معنای مشقت (معجم المقاييس اللغة، ج ۵، ص ۱۵۳؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۵؛ مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۴۷) و یا تحمل کردن سختی و مشقت می‌باشد (التحقيق في کلمات القرآن الكريم، ج ۱۰، ص ۱۵) و به جگر انسان هم کبد می‌گویند و به نحو استعاری در مورد وسط هر چیزی هم کبد آن چیز می‌گویند (مانند کبد کمان، کبد آسمان) (معجم المقاييس اللغة، ج ۵، ص ۱۵۳)

همچنین برخی معنای «کبد» را «صف ایستادن» (متتصباً معتدلاً) دانسته‌اند (معانی القرآن (للفراء)، ج ۳، ص ۲۶۴) و دیگران در توضیحش گفته‌اند مقصود آیه این است که انسان تنها موجودی است که بر سر دوپایش می‌ایستد ولی سایر حیوانات به نحو غیرایستاده (در حالی که سر رو به پایین است و دستها بر زمین است) حرکت می‌کنند؛ و یا اینکه در شکم مادر ابتدا به حالت ایستاده است و هنگامی که وقت تولدش می‌شود سرش پایی قرار می‌گیرد؛ اما ظاهرا بقیه حیوانات از ابتدا سرشان رو به پایین است و خلاف جهت مادرشان در شکم مادر هستند؛ و از «منذری» نقل شده که «کبد» به معنای ایستادن و استقامت ورزیدن (الاستواء و الاستقامة) است. (لسان العرب، ج ۳، ص ۳۷۶؛ مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۴۸)<sup>۱</sup>

البته کسانی که معنای «کبد» را «رنج و سختی» می‌دانند، معنای ایستادن (قام متتصباً) را از این جهت مرتبط با معنای «کبد» می‌دانند که انسان در اثر زیاد ایستادن است که خسته می‌شود (در حالی که در وضعیت‌های دیگر بدن مانند نشستن و خوابیدن، چنین خستگی‌ای در کار نیست) (معجم مقاييس، ج ۵، ص ۴۳۴)

این ماده فقط همین یکبار در قرآن کریم به کار رفته است.

## حدیث

۱) در ضمن روایتی از امام صادق ع آمده است:

۱. «کبد» به معنای ایستاده بودن نه تنها در روایات ذیل این آیه آمده (که در قسمت احادیث خواهد آمد) بلکه در روایات دیگری هم کاملاً در همین معنا به کار رفته است مانند این روایت توحیدی:

۲- حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَمْرَانَ الدَّفَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَنْ أَنَّهُ قَالَ ... وَ هُوَ قَائِمٌ لَيْسَ عَلَى مَعْنَى اتِّصَابٍ وَ قَيَامٌ عَلَى سَاقٍ فِي كَبْدٍ كَمَا قَامَتِ الْأَشْيَاءُ وَ لَكِنْ قَائِمٌ يُخْرِجُ أَنَّهُ حَافِظٌ كَقُولِ الرَّجُلِ الْقَائِمِ بِأَمْرِنَا فُلَانٌ وَ اللَّهُ هُوَ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ... (التوحید (الصدقوق)، ص ۲۸۸؛ الكافی، ج ۱، ص ۱۲۱)

...و فرزند آدم در شکم مادرش به حالت ایستاده است و این همان سخن خداوند عز و جل است که می‌فرماید «همان انسان را در وضعیت ایستاده آفریدیم». (بلد/۴) در حالی که غیر از انسان، سرش در پایین و پشت [مادرش] است و دستانش در [میانه] دستان اوست.

[اینکه یکی از معانی «کبد» «وضعیت ایستاده بودن» است در نکات ترجمه توضیح داده شد]

علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۹۵

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَابَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ<sup>۱</sup>  
عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ... وَابْنُ آدَمَ مُتَّصِبٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى  
لَقَدْ خَلَقْنَا إِلِّيْسَانَ فِي كَبِيرٍ وَمَا سَوَى ابْنِ آدَمَ فَرَأْسُهُ فِي ذُبْرِهِ وَيَدَاهُ بَيْنَ يَدَيْهِ. <sup>۲</sup>

(۲) دعای ۲۲ صحیفه سجادیه دعای هنگام مبتلا شدن به سختی‌ها و دشواری‌هast. امام سجاد ع این دعا با این تعابیر آغاز

فرموده‌اند:

خدای! تو تکالیفی را درباره خودم بر دوشم نهاده‌ای که خودت از من درباره آنها صاحب اختیارتری، و قدرت تو بر آن و بر من از قدرت من بیش است. پس از من به من چیزی بده که تو را از من خشنود گرداند و خشنودی خود از مرا در عافیت بخواه.

۱. عبارت محدود چنین است:

فَلَمَّا نَرَى الدَّوَابَ فِي بُطُونِ أَيْدِيهَا الرُّعَيْتَينِ مِثْلَ الْكَيِّ فَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ ذَلِكَ مَوْضِعُ مُنْخَرِيْهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ

۲. این روایت هم در همین مضمون است ولی طولانی تر:

عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِمِنْيٍ إِذَا أَقْبَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى حِمَارٍ لَهُ فَاسْتَأْذَنَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَفَادِنَ لَهُ فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَرِيدُنَ أُفَايِسَكَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ دِينُ اللَّهِ فِيَاسٌ وَلَكِنْ أَسْأَلُكَ عَنْ حِمَارِكَ هَذَا فِيمَا أَمْرُهُ قَالَ عَنْ أَيِّ أُمْرِهِ تَسْأَلُ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَاتِئِنِ النُّكْسَتَيْنِ الَّتِيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ مَا هُمَا قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ خَلْقُ فِي الدَّوَابَ كَخَلْقِ أَذْنِيْكَ وَأَنْفِكَ فِي رَأْسِكَ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَذْنِي لَأَسْمَعَ بِهِمَا وَخَلْقَ عَيْنِي لَأَبْصِرَ بِهِمَا وَخَلْقَ أَنْفِي لَأَجْدِ بِهِ الرَّائِحَةَ الظَّيْئَةَ وَالْمُتَنَتَّةَ فَفِيمَا خَلَقَ هَذَانِ وَكَيْفَ بَيْتَ الشَّعْرِ عَلَى جَمِيعِ جَسَدِهِ مَا خَلَّا هَذَا الْمَوْضِعَ فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَتَيْتُكَ أَسْأَلُكَ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَتَسْأَلُنِي عَنْ مَسَائِلِ الصَّيْبَانِ فَقَامَ وَخَرَجَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ سَالَتِهِ عَنْ أَمْرِ أَحَبِّ أَنْ أَعْلَمَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ لَقَدْ خَلَقْنَا إِلِّيْسَانَ فِي كَبِيرٍ يَعْنِي مُتَّصِبًا فِي بَطْنِ أُمِّهِ مَقَادِيمُهُ إِلَى مَقَادِيمِ أُمِّهِ وَمَا خَيْرُهُ إِلَى مَا خَيْرُ أُمِّهِ غَذَاؤُهُ مِمَّا تَأْكُلُ أُمِّهُ وَيَسْرَبُ مِمَّا تَشْرُبُ أُمِّهُ تُسْسِمُهُ تَسْسِيْمًا وَمِنَاقِهُ الَّذِي أَخْذَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ بَيْنَ عَيْنِيْهِ فَإِذَا دَنَا وَلَادَتُهُ أَتَاهُ مَلَكُ يُسَمَّي الزَّاجِرَ فَيَزْجُرُهُ فَيَنْقَلِبُ فَيَصِيرُ مَقَادِيمُهُ إِلَى مَا خَيْرُ أُمِّهِ وَمَا خَيْرُهُ إِلَى مَقَادِيمِ أُمِّهِ لِيُسَهَّلَ اللَّهُ عَلَى الْمَرَأَةِ وَالْوَلَدِ أَمْرُهُ وَيُصِيبُ ذَلِكَ جَمِيعَ النَّاسِ إِلَّا إِذَا كَانَ عَاتِيًّا فَإِذَا زَجَرَهُ فَرَغَ وَانْقَلَبَ وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ بَاكِيًّا مِنْ زَجَرَةِ الزَّاجِرِ وَنَسَى الْمِيشَاقَ وَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ جَمِيعَ الْبَهَائِمِ فِي بُطُونِ أُمَّهَائِهَا مُنْكُوسِيْنَ مُقَدَّمُهُمَا إِلَى مُؤَخِّرِهِمَا وَمُؤَخِّرُهُمَا إِلَى مُقَدَّمِهِمَا هَذَا مَنْكُوسَةً قَدْ أَدْخَلَ رَأْسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَرَجْلَيْهِ يَا خُذُّ الْغِذَاءَ مِنْ أُمِّهِ فَإِذَا دَنَا وَلَادَتُهَا اُنْسَلَتْ أُنْسِلَالًا وَمَوْضِعُ أَعْيُنِهَا فِي بُطُونِ أُمَّهَائِهَا وَهَاتَانِ النُّكْسَتَانِ اللَّتَانِ بَيْنَ أَيْدِيهَا كُلُّهَا مَوْضِعُ أَعْيُنِهَا فِي بُطُونِ أُمَّهَائِهَا وَمَا فِي عَرَاقِيهَا مَوْضِعُ مَنَاخِيرِهَا لَا يُبْتُ عَلَيْهِ الشَّعْرُ وَهُوَ لِلْدَّوَابِ كُلُّهَا مَا خَلَّا الْبَعِيرَ فَإِنَّ عُنْقَهُ طَالَ فَنَفَذَ رَأْسُهُ بَيْنَ قَوَاعِدِهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ قَالَ وَقَالَ أَبُو جَعْفَرِ عَلَيْهِ أَعْلَمُ مَنْ قَاتَلَ قَوْمًا فَقَتَلَتْ صَبَّيَا لَهُمْ وَهِيَ نَائِمٌ اقْلَبَتْ عَلَيْهِ فَقَتَلَتْهُ فَإِنَّ عَلَيْهَا الدِّيَةَ مِنْ مَا لَهَا خَاصَّةً إِنْ كَانَتْ إِنْمَا ظَاءَرَتْ طَلَبُ الْعِزَّ وَالْفَخْرِ وَإِنْ كَانَتْ إِنْمَا ظَاءَرَتْ مِنَ الْفَقْرِ فَإِنَّ الدِّيَةَ عَلَى عَاقِلَتِهَا (المحاسن، ج ۲، ص ۳۰۴-۳۰۵)

بار خدایا، مرا طاقت رنج نیست، و توان شکیبایی در بلا را ندارم، مرا توانی بر فقر نیست. پس روزی ام را از من دریغ مدار و مرا به مخلوقانت وامگذار؛ بلکه خودت نیازم را برآر و کفاف مرا بر عهده دار؛ و در من بنگر و در همه کارهایم مراقبت باش، که اگر مرا به نفسم واگذاری، از [صلاح] آن ناتوانم [یا: از اینکه از عهده نفسم برآیم ناتوانم] و آنچه مصلحتش است نتوانم بپا دارم. و اگر مرا به آفریدگانت واگذاری، بر من روی ترش کنند؛ و اگر مرا به پناه خویشاوندانم بفرستی، محروم مدارند؛ و اگر دهنده، اندک دهنده و بی مقدار، و بسی بر من منت نهند و فراوان مرا مذمت کنند.

بار خدایا، پس به فضل خود توانگرم گردان؛ و به عظمت خود مرتبی بزرگم ده؛ و به توانگری خود گشاده دستی ام عطا فرما و از آنچه نزد توست مرا کفایت کن....

الصحيحة السجادية، (وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الشَّدَّةِ وَالْجَهَدِ وَتَعَسُّرِ الْأَمْوَرِ) (ترجمه: اقتباس از ترجمه آیتی)  
**اللَّهُمَّ إِنَّكَ كَلَّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا أَنْتَ أَمْلَكَ بِهِ مَنِّي، وَقُدْرَتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ أُغْلَبٌ مِنْ قُدْرَتِي، فَأَعُظُّنِي مِنْ نَفْسِي مَا يُرْضِيَكَ عَنِّي، وَخُذْ لِنَفْسِكَ رِضَاهَا مِنْ نَفْسِي فِي عَافِيَةٍ.**

**اللَّهُمَّ لَا طَاقَةَ لِي بِالْجَهَدِ، وَلَا صَبَرَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ، وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْفَقَرِ، فَلَا تَخْطُرْ عَلَىٰ رِزْقِي، وَلَا تَكُلِّنِي إِلَى خَلْقِكَ، بَلْ تَفَرَّدْ بِحَاجَتِي، وَتَوَلَّ كِفَائِي وَانْظُرْ إِلَيَّ وَانْظُرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي، فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا وَلَمْ أَقِمْ مَا فِيهِ مَصْلَحْتُهَا، وَإِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ تَجَهَّمْتُنِي، وَإِنْ الْجَاهَتِي إِلَى قَرَائِبِي حَرَمْتُنِي، وَإِنْ أَعْطُوْا أَعْطَوْا قَلِيلًا نَكِيدَأَ، وَمَنُوا عَلَيَّ طَوِيلًا، وَذَمُوا كَثِيرًا فِي بَفَضْلِكَ، اللَّهُمَّ فَأَغْنِنِي، وَبِعَظَمَتِكَ فَأَغْنَشْنِي، وَبِسَعَتِكَ، فَأَبْسُطْ يَدِي، وَبِمَا عِنْدَكَ فَأَكْفِنِي....<sup>۱</sup>**

<sup>۱</sup>. ادامه این دعا چنین است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَلِّصْنِي مِنَ الْحَسَدِ، وَاحْصُرْنِي عَنِ الذُّنُوبِ، وَرَعِنِي عَنِ الْمُحَارِمِ، وَلَا تُجْرِئْنِي عَلَى الْمَعَاصِي، وَاجْعَلْ هَوَى عِنْدَكَ، وَرِضَائِ فِيمَا يَرِدُ عَلَىٰ مِنِّكَ، وَبَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي وَفِيمَا حَوَّلْتَنِي وَفِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَىٰ، وَاجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالَاتِي مَحْفُوظًا مَكْلُوًّا مَسْتُورًا مَمْنُوعًا مُعَذَّا مُجَارًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَافْضِ عَنِّي كُلَّ مَا الْزَمَنِيَّ وَفَرَضْتُهُ عَلَىٰ لَكَ فِي وَجْهِ مِنْ وُجُوهٍ طَاعَتِكَ أَوْ لِخَلْقٍ مِنْ خَلْقِكَ وَإِنْ ضَعْفَ عَنْ ذِكَرِي، وَوَهَنَتْ عَنْهُ قُوَّتِي، وَلَمْ يَسْعُهُ مَقْدُرَتِي، وَلَمْ يَسْعُهُ مَالِي وَلَا ذَاتُ يَدِي، ذَكَرْتُهُ أَوْ نَسِيَّتُهُ، هُوَ، يَا رَبُّ، مِمَّا قَدْ أَحْصَيْتُهُ عَلَىٰ وَأَغْفَلْتُهُ أَنَا مِنْ نَفْسِي، فَأَدَدْ عَنِّي مِنْ جَزِيلِ عَطَيَّتِكَ وَكَثِيرٌ مَا عِنْدَكَ، فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ، حَتَّىٰ لَا يَبْقَى عَلَىٰ شَيْءٌ مِنْهُ تُرِيدُ أَنْ تُخَاصِّنِي بِهِ مِنْ حَسَنَاتِي، أَوْ تُضَاعِفَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا ربِّ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي الرَّغْبَةَ فِي الْعَمَلِ لَكَ لِآخِرَتِي حَتَّىٰ أَعْرِفَ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِي، وَحَتَّىٰ يَكُونَ الْغَالِبُ عَلَىٰ الرُّهُدَ فِي دُنْيَايِ، وَحَتَّىٰ أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقًا، وَآمَنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَرْقًا وَخَوْفًا، وَهَبْ لِي نُورًا أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ، وَأَهْدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ، وَأَسْتَضِي بِهِ مِنَ الشَّكِّ وَالشُّبُّهَاتِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي خَوْفَ غَمِ الْوَعِيدِ، وَشَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعِدِ حَتَّىٰ أَجِدَ لَذَّةَ مَا أَدْعُوكَ لَهُ، وَكَاهَةَ مَا أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ  
 اللَّهُمَّ قَدْ تَعْلَمُ مَا يُصْلِحُنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايِ وَآخِرَتِي فَكُنْ بِحَوَالِجِي حَفِيَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْزُقْنِي الْحَقَّ عِنْدَ تَقْسِيرِي فِي الشُّكْرِ لَكَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَىٰ فِي الْيُسْرِ وَالْعُسْرِ وَالصَّحَّةِ وَالسَّقَمِ، حَتَّىٰ أَتَعْرَفَ مِنْ نَفْسِي رُوحَ الرِّضا وَطَمَانِيَّةَ النَّفْسِ مِنِّي بِمَا يَحْبُبُ لَكَ فِيمَا يَحْدُثُ فِي حَالِ الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَالرِّضا وَالسُّخطِ وَالضَّرِّ وَالنَّفْعِ.  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي سَلَامَةَ الصَّدَرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتَّىٰ لَا أَحْسُدَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، وَحَتَّىٰ لَا أَرَى نِعْمَةً مِنْ نِعْمَكَ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِي دِينِ أَوْ دُنْيَا أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ تَقْوَىٰ أَوْ سَعَةٍ أَوْ رَخَاءٍ إِلَّا رَجَوتُ لِنَفْسِي أَفْضَلَ ذَلِكَ بِكَ وَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است که می فرمود:

خداؤند مومن را از [مبتلای شدن به] شداید تکان دهنده دنیا این نکرده؛ ولی او را از کورباظنی در دنیا و شقاوت در آخرت این نموده است.

الکافی، ح ۲، ص ۲۵۵

عَلَىٰ عَنْ أُبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيْرَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَثْعَمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بُهْلُولِ الْعَبْدِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْقُولُ:

لَمْ يُؤْمِنِ اللَّهُ الْمُؤْمِنُ مِنْ هَزَاهِ الدُّنْيَا وَلَكِنَّهُ آمَنَهُ مِنَ الْعَمَى فِيهَا وَالشَّفَاءُ فِي الْآخِرَةِ.

(۴) از امام صادق ع روایت شده است:

بدرستی که مومن نزد خداوند بقدرتی کرامت دارد که بهشت و آنچه در آن است را از او بخواهد به او بدهد بدون اینکه اندکی از ملکش کم شود؛

و بدرستی که کافر نزد خداوند این اندازه پست است که اگر دنیا و آنچه در آن است را از او بخواهد، به او بدهد بدون اینکه از ملکش اندکی کم شود؛

و بدرستی که خداوند متعهد شده که بنده مومنش را به بلا مبتلا سازد همان گونه که شخص مسافر خود را متعهد می کند که برای خانواده اش سوغاتی بیاورد؛ و همانا خداوند او را با دنیا داغ می نهد [یا: از دنیا منع می کند] همان گونه که پزشک بر بیمار داغ می نهد [یا: مریض را پرهیز می دهد].

الکافی، ح ۲، ص ۲۵۸-۲۵۹

عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أُبِيهِ عَنِ ابْنِ أُبِيهِ عُمَيْرٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أُبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَكْرُمُ عَلَى اللَّهِ حَتَّى لَوْ سَأَلَهُ الْجَنَّةَ بِمَا فِيهَا أُعْطَاهُ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَّقِصَ مِنْ مُلْكِهِ شَيْئًا وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَهُونُ عَلَى اللَّهِ حَتَّى لَوْ سَأَلَهُ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا أُعْطَاهُ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَّقِصَ مِنْ مُلْكِهِ شَيْئًا وَإِنَّ اللَّهَ لَيَعَاهِدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهِدُ الْغَائِبُ أُهْلَهُ بِالظَّرَفِ وَإِنَّهُ لَيَحْمِيَ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ.

تدبر

۱) «لَقَدْ خَلَقْنَا إِلِّيْسَانَ فِي كَبِدٍ»

---

اللَّهُمَّ صَلُّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي التَّحَفَظَ مِنَ الْخَطَايَا، وَالإِحْرَاسَ مِنَ الزَّلَلِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ فِي حَالِ الرِّضا وَالْغَضَبِ، حَتَّى أَكُونَ بِمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْهُمَا بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ، عَامِلًا بِطَاعَتِكَ، مُؤْثِرًا لِرِضَاكَ عَلَى مَا سُوَاهُمَا فِي الْأُولَيَاءِ وَالْأَعْدَاءِ، حَتَّى يَأْمَنَ عَدُوِّي مِنْ ظُلْمِي وَجُوْرِي، وَيَسَّأَ وَلَيْسَ مِنْ مَيْلِي وَأَنْحِطَاطِ هَوَى وَاجْعَلْنِي مِنْ يَدْعُوكَ مُخْلِصًا فِي الرَّحَاءِ دُعَاءَ الْمُخْلِصِينَ الْمُضْطَرِّينَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

این آیه به نحوی محوریت مباحثت این سوره را عهدهدار است؛ از سویی جواب قسم‌هایی است که در آیات قبل ارائه شد (سوگند به چه و چه، که انسان را در رنج آفریدیم)؛ و از سوی دیگر، مبنای هشدارها، و نیز ارائه دهنده‌ی معیاری برای مقایسه بین سبک‌زنندگی‌هایی است که در آیات بعد ارائه می‌گردد.

۲) «لَقَدْ خَلَقْنَا إِلِّيْسَانَ فِي كَبِدٍ»

خداؤند انسان را در رنج و سختی آفریده است. چرا؟

الف. انسان با استعدادی برای طی مرتب کمال آفریده شده است؛

پس باید این مراتب کمال را با سعی و تلاش و تحمل مشقت‌ها به دست آورد؛

پس نمی‌شود انسان به جایگاه خود برسد مگر در پرتوی مشقت و سختی. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱۰،

ص ۱۷-۱۶<sup>۱)</sup>

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

فرشتگان جایگاهشان ثابت و تعیین شده است (وَ مَا مِنَ إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ؛ صافات/۱۶۴) و این ظاهرا بدان معناست که هر کمالی که می‌توانند داشته باشند، بالفعل دارند. ولی انسان موجودی است که کمالاتی که می‌توانند داشته باشد، بالفعل دارا نیست؛ بلکه در او «ظرفیت بی‌نهایت»، و امکان حرکت به سمت کمالات نامتناهی را قرار داده‌اند؛ و در عین حال، به او اختیار داده‌اند که خودش این مسیر را طی کند؛ و معنای اینکه اختیار دارد، این است که گزینه دیگری هم پیش روی او ممکن است؛ و آن گزینه، عدم تلاش برای رسیدن به آن کمال برتر، و رضایت دادن به همین موقعیت کنونی است.

شاید بدین جهت است که امیر المؤمنین ع (در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه) از رسول خدا ص روایت می‌کند که راه بهشت

محفوف به سختی‌هاست و راه جهنم محفوف به لذت‌ها<sup>۲)</sup> :

تلخها هم پیشوای نعمتست      چون گرانیها اساس راحتست

---

۱) و أَمَّا كون خلق الإنسان في كبد: فَإِنَّ الْإِنْسَانَ مُخْلوقٌ عَلَى كِيفِيَّةِ خَاصَّةٍ رَكَبٌ مِنْ مَوَادٍ عَالَمِ الطَّبِيعَةِ وَ مِنْ نَفْخَةٍ مِنْ عَالَمِ الرُّوحَانِيَّةِ، وَ لِهِ اسْتِعْدَادٌ عَلَى مَقَامَاتٍ عَالِيَّةٍ.

و كَلَّمَا كَانَتِ الْقُوَى الْاسْتِعْدَادِيَّةِ فِي شَيْءٍ كَثِيرٍ، وَ مَقْنُصِيَّاتِ الْبُلوغِ إِلَى الْمَرَاتِبِ الْكَمَالِيَّةِ قَوِيَّةٌ: فَلَا بدَّ فِي مَقَامِ السَّيِّرِ إِلَى الْكَمَالِ وَ تَحْصِيلِ مَرَاتِبِ الْفَعْلِيَّةِ، مِنَ الْمَجَاهِدَةِ وَ السَّعْيِ الْبَلِيجِ وَ تَحْمِلِ الْمَشَاقِّ فِي رَفْعِ الْمَوَانِعِ الْمُوْجَوَّدةِ وَ الْحَادِثَةِ. وَ مِنَ الْمَكَابِدَةِ الْمُسْتَمِرَّةِ لِلْإِنْسَانِ: احْتِياجُهُ إِلَى تَأْمِينِ جَهَاتِ الْحَوَائِجِ الْبَدْنِيَّةِ، وَ جَهَاتِ الرُّوحَانِيَّةِ لَازِمَةٌ، فَلَا بدَّ مِنْ نَظَمٍ وَ اعْتِدَالٍ وَ رِعَايَةِ جَهَاتٍ تَوجُّبِ الْاِتِّلَافِ بَيْنَهُما وَ تَأْدِيَةِ حُقُوقِ الْجَانِبِيِّينِ.

وَ إِلَى هَذَا الْمَعْنَى يُشَارُ فِي: وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ - ۲۹ / ۶. يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ - ۸۴ / ۶. فَلِذِلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أَمْرَتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ - ۴۲ / ۱۵ فَمَسِيرُ الْإِنْسَانِ فِي حَيَاتِهِ: هُوَ الْبُلوغُ إِلَى أَقْصَى مَرَاتِبِ الْكَمَالَاتِ الرُّوحَانِيَّةِ، وَ النَّيلُ إِلَى كَسْبِ الْمَعْلُوْمِ وَ الْحَقَائِقِ الإِلَهِيَّةِ، وَ هَذَا السَّيِّرُ أَنَّمَا يَتَحَصَّلُ وَ يَتَبَيَّنُ بِمَرْكَبِ الْبَدْنِ، بَأْنَ يَجْعَلُ الْبَدْنَ وَ قَوَاهُ وَ سَيِّلَةَ الْسُّلُوكِ إِلَى الْمَقْصِدِ، وَ لَا يَصْحُّ صَرْفُ الْأَيَّامِ فِي تَأْمِينِ الْبَدْنِ الْفَانِي الَّذِي هُوَ الْمَرْكَبُ وَ الْوَسِيْلَةُ، وَ الْغَفْلَةُ عَنِ السَّيِّرِ وَ الْمَرْحَلَةِ الْمَقْصُودَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ.

۲) ... فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ كَانَ يَقُولُ إِنَّ الْجَنَّةَ حُكَّتْ بِالْمُكَارِوْنَ وَ إِنَّ النَّارَ حُكَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ أَعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرُوهٍ وَ مَا مِنْ مَعْصِيَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ ...

حُفَّتِ النَّيْرَانُ مِنْ شَهْوَاتِنَا

تَخْمِيَةً آتَشْتُ، شَاحِنَ تَرْسَتْ

هَرَ كَهْ دَرَ زَنْدَانَ، قَرِينَ مَحْتَىْ أَسْتَ آَنَ جَزَىْ لَقَمَهَائِيْ وَ شَهْوَتِيْ أَسْتَ

هَرَ كَهْ دَرَ قَصْرَىْ، قَرِينَ دَوْلَتِيْ أَسْتَ آَنَ جَزَىْ كَارِزَارَ وَ مَحْتَىْ أَسْتَ

[/http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar2/sh38](http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar2/sh38)

و شاید به همین جهت است که مومن دائما در بلا و سختی است و کافر غالبا در خوشی و راحتی؛

و شاید به همین جهت است که گفته‌اند:

جام بلا بیشترش می‌دهند

هر که در این دار مقرب‌تر است

ب... .

(۳) «لَقَدْ حَلَقْنَا إِلِّيْنَسَانَ فِي كَبَدِ»

توجه به این واقعیت که «خداؤند انسان را در رنج آفریده است»، واقع‌بینی‌ای به انسان می‌دهد که توان خود را بیهوذه هدر ندهد.

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

در دنیای مدرن یکی از مهمترین مطلوب‌های بشر بهره‌مندی از رفاه و آسایش و خوشی معرفی می‌شود؛ و چنین وانمود می‌شود که بهره‌مندی از تکنولوژی می‌تواند این آرزو را محقق سازد؛ و انسان‌ها تشویق می‌شوند که هرچه بیشتر از سرمایه عمرشان خرج کنند تا درآمد بیشتری داشته باشند تا از تکنولوژی‌های بهروزتری برخوردار شوند تا به رفاه و آسایش و خوشی بیشتری برسند.

اما آیا واقعاً چنین معامله‌ای به صرفه است؟ آیا تکنولوژی و درآمد بیشتر، می‌تواند «رنج» را از زندگی بزداید؟

پس چرا بیشترین آمار خودکشی در جهان، در میان قشر مرغه است؟!

در مقابل، کسی که عظمت انسان را باور دارد و می‌داند افق حیات انسان در دنیا تمام نمی‌شود؛ و دنیا فقط مزرعه‌ای است که ثمره‌اش را در جای دیگری باید برداشت کرد، کار و تلاش و سختی کشیدن در این مزرعه را امری طبیعی می‌شمرد و می‌داند هرچه بیشتر زحمت بکشد، برداشت بیشتری خواهد داشت؛ پس، توان خود را به جای اینکه در مسیر رها شدن از رنج و سختی در دنیا هدر دهد، صرف‌جایی می‌کند که واقعاً در آنجا، آسایش حقیقی و خلاصی کامل از رنج و سختی ممکن است.

(۴) «لَقَدْ حَلَقْنَا إِلِّيْنَسَانَ فِي كَبَدِ»

«خداوند انسان را در رنج آفریده است»؛ کسی که از رنج و سختی در دنیا فرار می‌کند، نهایتاً به یاس و نامیدی خواهد افتاد؛ اما کسی که می‌داند دنیا محل آسایش نیست، سختی‌های دنیا هیچگاه او را نامید نخواهد کرد. بدین جهت است که یک انسان مومن حتی اگر بلاها از آسمان و زمین بر سرش بربیزیند، نامید نمی‌شود، چرا که افق زندگی خود را در این دو روزه دنیا محدود نمی‌بیند؛ ولذاست که هیچگاه یک انسان مومن خودکشی نمی‌کند.

#### ۵) «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبْدٍ»

یکی از معانی «کبد» ایستاده بودن است (توضیح در نکات ترجمه).

برخی مفسران اساساً این آیه را بدین معنا دانسته‌اند که «انسان را ایستاده آفریدیم و هیچ چیزی را از این جهت مثل او نیافریدیم» (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۲) <sup>۱</sup> (همچنین حدیث)

انسان در میان رده جانداران در میان پستانداران، قرار می‌گیرد؛ و در میان این رده، تنها موجودی است که در حالت عادی اش ایستاده راه می‌رود؛ یعنی سر او رو به بالاست؛ و سرش بالاتر از قلبش، و این دو بالاتر از شکم و اندام‌های جنسی‌اش قرار دارند؛ در حالی که عموم پستانداران، سرشان رو به پایین است؛ و سر و قلب و شکم و اندام‌های جنسی‌شان در یک راستاست.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

با توجه به وظایفی که این اعضاء بر عهده دارند، آیا این نحوه خلقت خاص انسان، پیامی برای انسان ندارد؟ خصوصاً اگر توجه کنیم که همه ما در زندگی‌مان در حال حرکت به سویی هستیم؛ و در این حرکت کردن‌مان قرار است انسان باشیم، نه فقط یک چارپایی دوپا!

#### ۶) «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبْدٍ»

انسان همواره در سختی است و مشقت‌ها هیچگاه وی را رها نمی‌کنند، تا اینکه به «عقبه» [=گردنۀ] برسد و از آن عبور کند (بلد ۱۱-۱۲)، آنگاه است که به سرای «قرار» خواهد رسید [و از این سختی‌ها و اضطراب‌ها و دلهره‌ها همیشه راحت خواهد شد]. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۶) <sup>۲</sup>

پس مدام که کسی از آن گردنۀ عبور نکرده، بیهوده خیال «آسایش» در سر نپروراند. (انشاء الله در آیات ۱۱ به بعد درباره این عقبه بیشتر خواهیم اندیشید).

۱. لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبْدٍ أَيْ مُنْتَصِبًا وَ لَمْ يُخْلُقْ مِثْلَهُ شَيْءٌ

۲. وَ الْكَبْدُ: المشقة. قال تعالى: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبْدٍ [البلد / ۴] تبيها أنَّ الإِنْسَانَ خلقه الله تعالى على حالة لا ينفكَّ من المشاقَّ ما لم يقتصر العقبة و يستقرَّ به القرار، كما قال: لَتَرْكُبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ [الإنشقاق / ۱۹].

## ترجمه

آیا حساب می‌کند که هیچکس هرگز بر او قدرت نخواهد داشت؟ (یا: سخت نخواهد گرفت؟)

## نکات ترجمه‌ای و نحوی

«**يَقْدِرُ عَلَيْهِ**»

«قدّر» از ماده «قدر» است و قبل از توضیح داده شد که اصل این ماده بر کنه و نهایت ظرفیتی که یک شیء دارد، دلالت می‌کند ولذا آن را به معنای «اندازه» و مقدار، و نیز به معنای حد بلوغ و غایت شیء نیز دانسته‌اند. جلسه ۹۷ (ليلة القدر؛ قدر ۱) و توضیحات تکمیلی در جلسه ۱۲۲ (ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقًّا قَدْرَهُ ۲۲؛ حج ۷۴).

بر همین اساس، یک معنای «قدّر علی» به معنای «تنگ گرفتن بر، در تنگنا قرار دادن» می‌باشد، یا از این جهت که «به اندازه» کم به کسی چیزی داده شود» (معجم المقايس اللげ، ج ۵، ص ۶۳) و یا از این جهت که «اندازه چیزی که به شخص می‌خواهد برسد، محدود قرار داده شده، بر خلاف جایی که بی‌حساب به کسی چیزی ببخشند» که آیاتی مانند «وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ: وَ كَسْيَ كَهْ رُوزِيَاشْ بَرْ اوْ تَنْگَ گَرْفَتَهْ شَد» (طلاق ۷)، «يَسْطُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَسْأَءُ وَ يَقْدِرُ: رُوزِيَ رَبْرَاهِ هَرْ كَهْ بَخَواهَدْ بَسْطَ مَيْدَهَدْ يَا تَنْگَ مَيْگَيرَد» (روم ۳۷)، و «فَظَنَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ: [حضرت یونس] گمان کرد که بَرْ اوْ تَنْگَ نَگِيرِيم» (انبیاء ۸۷) همگی در این معنا می‌باشند. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۵۹)

البته ماده «قدر» در معنای «قدرت داشتن بر کاری» هم به کار می‌رود؛ «قدرت» وضعیتی است که شخص توانایی و تمکن بر انجام کاری دارد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۵۸) و با توجه به اصل این ماده، ظاهرا «قدرت» (= توانایی) را از این جهت «قدرت» گفته‌اند که شخص را به آن غایتی که می‌خواهد می‌رساند و «رجلٌ ذُو قُدْرَةٍ» شخص قدرتمند یعنی کسی که توانایی‌هایش به گونه‌ای است که در کارهای مورد نظر، به آن حد و اندازه‌ای که دلش می‌خواهد، می‌رسد (معجم المقايس اللげ، ج ۵، ص ۶۳). بدین ترتیب تعبیر «قدّر علی» می‌تواند به معنای «توانایی داشتن بر انجام کاری» هم باشد؛ چنان‌که در قرآن کریم گاهی در این معنا هم به کار رفته است؛ مانند: «لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا: توانایی و قدرتی بر چیزی از آنچه به دست آورده‌اند، ندارند» (بقره ۲۶۴) «إِنَّ اللَّهَ فَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً: خداوند تواناست بر این که آیه‌ای نازل کند که ...» (انعام ۳۷) «عَنْدَمَا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ: برده مملوکی که توانایی بر هیچ چیزی ندارد» (نحل ۷۵) «أَحَدُهُمَا أُبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ: شخص لالی که توانایی بر هیچ چیزی ندارد» (نحل ۷۶)

در این آیه تقریباً تمامی مترجمان و نیز اغلب مفسران (از جمله مجمع‌البيان، ج ۱۰، ص ۷۴۸؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۱) معنای دوم را مد نظر قرار داده‌اند؛ اما ظاهراً معنای اول هم کاملاً با آیات قبل سازگار است.

«**يَحْسَبُ**» از ماده «حسب» است که درباره این ماده و استعمالات قرآنی آن در جلسه ۹۶ (<http://yekaye.ir/al-ihya>) و جلسه ۱۸۵ (<http://yekaye.ir/39-33-al-ahzab>) توضیحاتی ارائه شد.

۱) عبداله بن فصل می‌گوید: از امام صادق ع سوال کردم که به چه علتی خداوند تبارک و تعالی ارواح را بعد از اینکه در ملکوت اعلی بودند در بدن‌ها قرار داد؟

فرمودند: بدرستی که خداوند تبارک و تعالی می‌دانست که ارواح در آن شرافت و علوی که دارند، اگر به حال خود رها شوند، اکثرشان ادعای ربویت به جای خداوند عز و جل می‌کنند؛ پس به قدرت خود آنها را در بدن‌هایی که از ابتدای تقدیر برایشان مقدر کرده بود، قرار داد از باب لطف و رحمت خود؛ و آنها را نیازمند همیگر ساخت و برخی را به برخی دیگر آویخت و برخی را بر برخی دیگر به درجاتی رفعت بخشید و برخی را کفایت‌کننده برخی دیگر قرار داد و رسولانش را به سوی آنها فرستاد و حجت‌های خود را به عنوان بشارت دهنگان و هشداردهنگان به آنان قرار داد که آنها وادرند به تن دادن به بندگی و کرنش کردن در برابر معبدشان، با انواع کارهایی که می‌شد بندگی را در آنان تقویت کرد؛ و برایشان عقوبات کوتاه‌مدت و درازمدت و نیز ثوابهای کوتاه‌مدت و درازمدتی قرار داد تا بدین سبب آنان را به خوبی راغب سازد و از بدی بیزار نماید، و با طلب معاش و دنبال کسب و کار رفتن، آنها را رام کرد تا بدانند که آنها تحت ربویت‌اند و بندگانی مخلوق‌اند و به عبادت خدا روی آورند تا بدان سبب مستحق نعمت ابدی و بهشت جاودان گردند و از کشیده شدن بدانچه که نسبت بدان حقی ندارند این گردد.

سپس فرمود: ابن فضل! بدرستی که خداوند تبارک و تعالی نظرش به بندگانش بهتر از خود آنان است؛ آیا نمی‌بینی که در میان آنها نیست مگر کسی که برتری طلب است، تا جایی که برخی از آنها به ادعای ربویت سر می‌دهند و برخی به ادعای نبوت بنای حق کشیده می‌شوند و برخی به ادعای امامت بنای حق روی می‌آورند با اینکه در خویش می‌بینند این همه نقص و عجز و ضعف و سستی و نیاز و فقر و دردهایی را که پی در پی بر آنها وارد می‌شود و مرگی را که بر همه آنها غالب می‌گردد و بر جمیع آنان چیره می‌شود.

ابن فضل! بدرستی که خداوند تبارک و تعالی در حق بندگانش جز بهترین صلاح آنها را انجام نمی‌دهد و «به مردم ظلم نمی‌کند ولی این خود مردمند که به خویش ستم می‌کنند». (یونس/۴۴)

التوحید (للصدق)، ص ۴۰۲-۴۰۳

حَدَّثَنَا عَلَىٰ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ أَيُوبَ الْخَزَازُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ جَعَلَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْأَرْوَاحَ فِي الْأَبْدَانِ بَعْدَ كَوْنِهَا فِي مَلْكُوتِهِ الْأَعْلَى فِي أَرْفَعِ مَحَلٍ؟ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عِلْمَ أَنَّ الْأَرْوَاحَ فِي شَرَفِهَا وَعُلُوَّهَا مَتَى تُرِكَتْ عَلَىٰ حَالِهَا نَزَعَ أَكْثُرُهَا إِلَى دَعْوَى الرَّبُّوِيَّةِ دُونَهُ عَزًّا وَجَلًّا فَجَعَلَهَا بِقُدْرَتِهِ فِي الْأَبْدَانِ الَّتِي قَدَرَهَا لَهَا فِي ابْتِدَاءِ التَّقْدِيرِ نَظَرًا لَهَا وَرَحْمَةً بِهَا وَأَحْرَاجَ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ وَعَلَى بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ وَرَفَعَ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ وَكَفَى بَعْضَهَا بِبَعْضٍ وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولَهُ وَاتَّخَذَ عَلَيْهِمْ حُجَّجَةً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ يَأْمُرُونَهُمْ بِتَعَاطِي الْعُبُودِيَّةِ وَتَوَاضُعِ لِمَعْبُودِهِمْ بِالْأَنْوَاعِ الَّتِي تَعْبَدُهُمْ بِهَا وَنَصَبَ لَهُمْ عَقُوبَاتٍ فِي الْعَاجِلِ وَعَقُوبَاتٍ فِي الْآجِلِ وَمَثُوبَاتٍ فِي الْعَاجِلِ وَمَثُوبَاتٍ فِي الْآجِلِ لِئَرَأَبْهُمْ بِذَلِكَ فِي الْخَيْرِ وَلِيُزَهَّدُهُمْ فِي الشَّرِّ وَلِيُذَهَّبُهُمْ بِطَلَبِ الْمَعَاشِ وَ

الْمَكَاسِبِ فَيَعْلَمُوا بِذَلِكَ أَنَّهُمْ مَرْبُوْبُونَ وَ عِبَادُ مَخْلُوقُونَ وَ يُقْبِلُوا عَلَى عِبَادِتِهِ فَيَسْتَحِقُوا بِذَلِكَ نَعِيمَ الْأَبْدِ وَ جَنَّةَ الْخُلْدِ وَ يَأْمُنُوا مِنَ النُّزُوعِ إِلَى مَا لَيْسَ لَهُمْ بِحَقٍّ.

ثُمَّ قَالَ عَيْا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحْسَنَ نَظَرًا لِعِبَادِهِ مِنْهُمْ لِأَنَّفُسِهِمْ أَلَا تَرَى أَنَّكَ لَا تَرَى فِيهِمْ إِلَّا مُحِبًّا لِلْعَلُوِّ عَلَى غَيْرِهِ حَتَّى إِنَّ مِنْهُمْ لَمَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى الرُّبُوبِيَّةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى النُّبُوَّةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا مَعَ مَا يَرَوْنَ فِي أَنفُسِهِمْ مِنَ النَّقْصِ وَ الْعَجْزِ وَ الْضَّعْفِ وَ الْمَهَانَةِ وَ الْحَاجَةِ وَ الْفَقْرِ وَ الْأَلَامِ الْمُتَنَاوِبَةِ عَلَيْهِمْ وَ الْمَوْتِ الْغَالِبِ لَهُمْ وَ الْفَاقِهِ لِجَمِيعِهِمْ:

يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَفْعُلُ لِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ «وَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ».

(۲) از امام باقر ع حدیثی در تاویل آیات (۱۵-۱۶ و ۱۲-۱۳) سوره بلد روایت شده است:

«أَيْحُسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ [آیا حساب می کند که کسی بر او قدرت ندارد]» یعنی اقدام می کند به کشتن دختر پیامبر ص؟! «يُقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لِبُدًا: [می گوید مال فراوانی را هدر دادم]» یعنی آن کسی که برای تجهیز لشکر عسرت [لشکری که برای جنگ تبوک فرستاده شد که در تاریخ به «جیش عسرت» مشهور شد] هزینه کرد «أَيْحُسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ [آیا حساب می کند که کسی او را نمی بیند]» یعنی فسادی را که در وی بود «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ [آیا برایش دو چشم قرار ندادیم]» یعنی رسول خدا ص «وَ لِسَانًا [و زبانی]» یعنی امیرالمؤمنین ع «وَ شَفَتَيْنِ [و دو لب]» یعنی حسن ع و حسین ع «وَ هَدِينَا الْجَدَدُونِ [و دو راه را به او نشان دادیم]» یعنی ولایت آن دو را «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ» [پس، به آن عقبه [= گردن] مبادرت نکرد، و تو چه می دانی که آن عقبه چیست؟] می فرماید: چه چیزی قرار است تو را آگاه کند در حالی که همه چیزی در قرآن هست؛ و تو چه می دانی که چه چیزی است که تو را آگاه می کند؛ «يَتَيَّمًا ذَا مَقْرَبَةٍ [یتیمی دارای خویشاوندی]» یعنی رسول خدا و مقربه خویشاوندان اوست «أَوْ مِسْكِينًا ذَا مُتَرْبَّةٍ: [یا نیازمندی دارای «متربه»] یعنی امیرالمؤمنین ع که با علم پرورش و تربیت یافته است.

تفسیر القمي، ج ۲، ص ۴۲۳ ؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۶۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۵۱

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ: أَيْحُسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ يَعْنِي يُقْتَلُ [نعم] <sup>۱</sup> فِي قَتْلِهِ بِنْتَ النَّبِيِّ ص يُقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لِبُدًا يَعْنِي الَّذِي جَهَزَ بِهِ النَّبِيُّ ص فِي جَيْشِ الْعُشِيرَةِ [العشرة] أَيْحُسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ قَالَ: فَسَادَ كَانَ فِي نَفْسِهِ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ ص وَ لِسَانًا يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ شَفَتَيْنِ يَعْنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَ وَ هَدِينَا الْجَدَدُونِ

<sup>۱</sup> در البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۶۶۳ و بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۵۱ در نقل همین روایت از تفسیر قمی، کلمه «نعم» ثبت شده است که به نظر درست تر می آید؛ البته در تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۸۰ و تفسیر کنز الدقائق و بحر الغائب، ج ۱۴، ص ۲۸۶ همان کلمه «یقتل» ثبت شده است. ضمناً در ادامه روایت در هر چهار منبع مذکور که از تفسیر قمی نقل کرده‌اند عبارت «جیش العسرا» ثبت شده اما در متن فعلی تفسیر قمی «جَيْشُ الْعُشِيرَةِ [العشرة]» ثبت شده که واضح است ناشی از تصحیف ناسخ بوده و همان «العسرا» درست تر است بویژه با توجه به روایتی که انشاء الله ذیل آیه بعد خواهد آمد.

إِلَى وَلَيْتَهُمَا فَلَا افْتَحْمَ الْعَقَبَةَ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ يَقُولُ: مَا أَعْلَمُكَ وَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ مَا أَذْرَاكَ فَهُوَ مَا أَعْلَمُكَ وَ يَتَّسِعُ مَقْرَبَةٌ يَعْنِي رَسُولُ اللَّهِ صَ وَ الْمَقْرَبَةُ قُرْبَاهُ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٌ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ مُتَرَبًا بِالْعِلْمِ.

(۳) امیرالمؤمنین ع فرمود:

خدا را در سیست شدن اراده‌های قطعی و گشودن گره‌ها و به هم زدن تصمیم‌ها شناختم.

نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۰

وَ قَالَ امیرالمؤمنین ع

عَرَفَتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلَّ الْعُقُودِ وَ نَفْضِ الْهِمَمِ.

تدریب

۱) «أَيْخَسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»

لزوما نظام جهان و کار و بار انسان، آن طور که خود شخص حساب و کتاب می‌کند پیش نمی‌رود!

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

قبل‌ا توپیح داده شد که در قرآن کریم تمامی مواردی که ماده «حسب» به صورت فعل به کار رفته (حسب، یحسب، و یحتسب) ناظر به نوعی اشتباه در حساب و کتابهای انسانهای است؛ یعنی گویی یکی از مهمترین نکته‌های دینداری این است که بی‌بیریم که بسیاری از حساب و کتابهای ما و پیش‌بینی‌هایی که بر اساس این حساب و کتاب‌ها انجام می‌دهیم درست نیست؛ و باید به طور در مدل محاسباتی‌مان در زندگی تجدید نظر کنیم. (جلسه ۹۶، تدریب ۱)

یکی از این حساب و کتاب‌های اشتباه این است که وقتی اوضاع بر وفق مراد ما پیش می‌رود چنان مغرور می‌شویم که یادمان می‌رود خدایی هست و ما بنده‌ای بیش نیستیم؛ و گمان می‌کنیم کاری که برایش برنامه‌ریزی کرده و به خیال خود همه جوانب امور را حساب کرده‌ایم حتما عملی خواهد شد و کسی توان برهم زدن آن را نخواهد داشت.

بسیاری از افراد وقتی در چنین موقعیت‌هایی یکدفعه تمام رشته‌هاییان پنجه می‌شود، دچار یاس و نالمیدی شده، به زمین و زمان بد می‌گویند؛ اما کسی همچون امیر مومنان، همین را از مهمترین جاهایی که خداشناسی انسان را تقویت می‌کند برمی‌شمرد (حدیث ۳) و امام صادق ع از منظری انسان‌شناسی، چرایی پیش آمدن این چنین اموری را برای انسان توضیح می‌دهند (حدیث ۱).

۲) «أَيْخَسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»

غالبا با توجه به اینکه «احد» در سیاق نفی آمده (لن ... احد) آن را به معنای «هیچکس» دانسته‌اند؛ اما می‌دانیم که «احد» از اوصاف انحصاری خداوند نیز هست (قل هو الله احد).

بر این اساس، برخی اینجا «احد» را به معنای خداوند گرفته‌اند و آیه را چنین ترجمه نموده‌اند: «آیا انسان تصوّر می‌کند که خداوند احمد و واحد بر او تسلط ندارد؟» (ترجمه قرآن طاهره صفارزاده؛ و نیز: حجۃ التفاسیر، ج ۷، ص ۲۳۰) که معنایی لطف‌تر از معنای مورد نظر دیگران (آیا انسان گمان می‌کند که هیچکس بر او تسلط ندارد؟) در بر دارد. در واقع، در این حالت

تاكيد بر اين است که چنین انساني از خدا غفلت کرده است؛ و بویژه اگر علاوه بر اينکه «احد» را به معنای «خداوند احد» بگيريم، «يقدر عليه» را هم به معنای «تنگ گرفتن بر» بدانيم، اين معنا لطيف تر می شود: يعني هشداری است به انسانها که به رحمت و ستاريت خداوند مغورو شوند و گمان می کنند که گويي هيچگاه خداوند بر آنان سخت نخواهد گرفت.

### ۳) «أَيْحُسِبُ أُنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»

گاه برخى افراد وقتی در تنگناها قرار می گیرند، می گويند خدا از ما روی گردانده است. در حالی که چنین سختی هايي لازمه رشد انسان است؛ و اگر از همان کودکي اين را باور نکنيم، در بزرگسالى با گوچکترین فشارى خرد می شويم. اين آيه و نيز آيه قبل پاسخى به آنهاست:

خدا انسان را در سختي آفريده است. آيا انسان چنین حساب کرده که خدا بر او سخت نمي گيرد؟!

### نكه تخصصي تربيري

از تلقى هاي نادرستي که متاسفانه در فضای فرزندسالاري کنونی در حال گسترش است اين است که همه امكانات راحتی فرزندeman را مهيا کنیم که مبادا کمترین رنجی بیند.

در حالی که اگر کسی نظام عالم را درست بشناسد می داند چنین تربیت کردنی در آينده به ضرر خود بچه است. کسی که نداند زندگی در دنيا با رنج گره خورده و از کودکي برای مواجهه با سختی ها آماده نشود، در بزرگسالى با کوچکترین فشارى خواهد شکست.

به نظر می رسد يكى از علل شيوع طلاق در جامعه ما همين است که از بچگى تحمل کردن سختی ها (از جمله تحمل کردن ديگران) را ارزش نمی نهیم. بچه اي که از ابتدای تولد هرجه می خواسته برايش مهيا کرده اند طبیعی است که ظرفیت يك زندگی مشترک را - که گاه باید سلیقه و خواست دیگری را بر دلخواه خود ترجیح دهد - نخواهد داشت.

### نكه زير را در کanal نگذاشت

### ۴) «أَيْحُسِبُ أُنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»

انسان گمان می کند که هيچکس بر او قدرت ندارد. قدرت بر چه کاري؟

برخى گفته اند «بر عقاب و مواخذه وي در قبال معصيتي که می کند»، برخى گفته اند «بر اينکه مال و ساير دارايباي هايي را که بدانها مي بالد از دستش بپرون آورند» (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۸) برخى گفته اند «بر اينکه کاري برخلاف اراده و خواست او انجام شود» (المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۲) و ...

به نظر می رسد همين که قرآن ذکر نکرده «بر چه چيزی»، می خواهد بگويد بر همه اينها و نيز هر چيز ديگری که برای شخص غرور بباورد.

ترجمه

می‌گوید مال انبوهی را هدر دادم؛

## نکات ترجمه

«لبد» ماده «لبد» در اصل دلالت دارد «جمع شدن چیزی بر روی هم» چنانکه وقتی عده‌ای برای مساله‌ای جمع شوند و از دحام کنند این تعییر را در مورد آنها به کار می‌برند؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است «يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا» بر او جمع شده و از دحام کردند» (جن ۱۹) و مال «لبد» به معنای مال فراوانی است که روی هم انباشته شده باشد (معجم المقاييس اللغة، ج ۵، ص ۲۲۹؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۳۴)<sup>۱</sup>

شأن نزول<sup>۲</sup>

## حدیث

(۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری آمده است که ایشان فرمودند:

۱. و برحی تاکید کرده‌اند که این واژه، در مواردی استفاده می‌شود که این جمع شدن کاملاً فشرده باشد و فاصله‌ای بین آنها نباشد (تجمّع مع التصاق)

التحقيق في الكلمات القرآن الكريمة، ج ۱۰، ص ۱۵۸

۲. در شأن نزول این آیه اقوال متعددی است.

(۱) قيل هو الحرج بن عامر بن نوفل بن عبد مناف و ذلك أنه أذنب ذنبا فاستغنى رسول الله ص فأمره أن يكفر فقال لقد ذهب مالي في الكفارات والنفقات منذ دخلت في دين محمد؛ عن مقاتل (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص ۷۴۸؛ تفسير الشعبي، ج ۱۰، ص ۲۰۸)

(۲) وَفِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِهِ: يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَبِدَأْ قَالَ: هُوَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدَّ حِينَ عَرَضَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَيْسَلَامَ يَوْمَ الْخُنْدَقِ وَقَالَ: فَإِنَّمَا أَنْفَقْتُ فِيكُمْ مَا لَبِدَأْ وَكَانَ أَنْفَقَ مَا لَأَنْفَقَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَقَتَلَهُ عَلَيْهِ ع. (تفسير القرمی، ج ۲، ص ۴۲۲)

(۴) يعني: أبا جهل بن هشام يقول: أنفقت مالاً كثيراً في عداوة محمد صلى الله عليه وسلم، فلم ينفعني ذلك، وهو أنه ضمن مالاً لمن يقتل محمداً صلى الله عليه وسلم، وبقال: أتفق مالاً يوم بدر (تفسير بحر العلوم للسمرقندی، ج ۳، ص ۵۸۳)

(۵) {يَقُولُ} يعني كلدة بن أسيد ويقال الويبد بن المغيرة {أَهْلَكْتُ مَا لَبِدَأْ} أنفقت مالاً كثيراً في عداوة محمد صلى الله عليه وسلم فلم ينفعني ذلك شيئاً (المقباس من تفسير ابن عباس، ص ۵۱)

(۶) أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّتَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِهِ: أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ يَقْتُلُ فِي قَتْلِهِ بَنْتَ النَّبِيِّ صَ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَبِدَأْ يَعْنِي الَّذِي جَهَّزَ بِهِ النَّبِيُّ صَ فِي جِيشِ الْعَسْرَةِ [العسرا] (تفسير القرمی، ج ۲، ص ۴۲۳) (متن كامل این حدیث، در جلسه ۳۳۴، حدیث ۲ گذشت) اما این کسی بوده که تدارکاتی برای «لشکر عشیره» یا «جیش العسرا» [جیش العسرا] است که برای جنگ تیوك فرستاده شد] تهیه کرد و بعد پشیمان شده کیست؟ حدیثی از امام صادق ع رسیده است که شاید ارتباطی با این نکته داشته باشد. ایشان درباره فرزندان پیامبر ص توضیحاتی می‌دهند تا می‌رسند به:

اما رقیه، او ابتدا با عتبه بن ابی لهب ازدواج کرد تا زمانی که وی از دنیا رفت. سپس با عثمان بن عفان ازدواج کرد و علت این ازدواج آن بود که رسول خدا ص در مدینه در میان اصحابش ندا داد که کسی که در تدارک «جیش عسرا» و حفر چاه رومه (مناطقهای در مدینه) کمک کند و از مالش برای آن هزینه کند، خانه‌ای را نزد خداوند در بهشت برایش ضمانت می‌کنم.

از امیرالمؤمنین ع سوال شد که چه کسی شقاوتمندی اش بسیار عظیم است؟

فرمودند کسی که دنیا را به خاطر دنیا ترک کند، هم دنیا را از دست داده و هم در آخرت زیان کرده است؛ و آن کسی است که عبادت و تلاش می‌کند و روزه می‌گیرد اما برای ریاکاری در مقابل مردم؛ چنین کسی از لذات دنیا محروم شده و سختی‌ای را چشیده، که اگر خالصانه بود استحقاق ثواب داشت، پس وارد آخرت می‌شود و گمان می‌کند که اعمالی که انجام داده ترازویش را سنگین خواهد کرد، اما همه آنها را غباری پراکنده (فرقان/۲۳) می‌یابد.

گفته شد: چه کسی حسرتش از این هم بیشتر است؟

فرمودند: کسی که مال و دارایی‌اش را در ترازوی شخص دیگر می‌بیند، خداوند به خاطر آن مال، وی را به جهنم می‌برد و وارش را به بهشت وارد می‌کند.

گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است؟

عثمان بن عفان گفت من از مالم هزینه می‌کنم. آیا آن خانه در بهشت را برایم ضمانت می‌کنم؟

پیامبر ص فرمود عثمان! تو هزینه کن و من برایت نزد خدا خانه‌ای در بهشت ضمانت می‌کنم.

پس عثمان چنین کرد و در دلش افتاد که رقیه را از رسول خدا ص خواستگاری کند. این را با رسول خدا ص در میان گذاشت. رسول خدا ص پاسخ رقیه را چنین بیان کرد: رقیه می‌گوید «با تو ازدواج نمی‌کنم مگر اینکه آن خانه‌ای را که پیامبر ص در بهشت برای تو ضمانت کرده است مهریه‌ام قرار دهی»؛ یعنی من [=پیامبر] از ذمه تو بری شوم بدین صورت که تو آن را به رقیه واگذار کنی، به طوری که رقیه [بعد از عقد] زنده بماند یا بمیرد، این خانه برای او باشد.

عثمان گفت: قبول است. و رسول خدا وی را به همسری او درآورد و همان موقع بر عثمان شاهد گرفت که دیگر از ضمانت آن خانه برای عثمان مبرأ شده و آن خانه برای رقیه خواهد بود و عثمان حق رجوع به رسول خدا ص در مورد آن خانه را ندارد، چه رقیه زنده بماند یا بمیرد. سپس رقیه قبل از اینکه به مرحله عروسی با عثمان برسد، از دنیا رفت...

الهادیة الكبرى، ص ۴۰-۳۹

قالَ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِّبِيُّ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَهْوَازِيِّ وَكَانَ عَالِمًا بِأَخْبَارِ أَهْلِ الْبَيْتِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِينَانِ الْأَهْرَارِيُّ عَنْ أَبِيهِ بَصِيرٍ، وَهُوَ الْفَاسِمُ الْأَسْدِيُّ - لَا الْقَنْفِيُّ - عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: قَالَ: وَلَدَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ) مِنْ خَدِيجَةَ ابْنَةِ خُوَلَيْدٍ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) الْفَاسِمُ، وَبِهِ يُكَنُّ، وَعَبْدُ اللَّهِ، وَالطَّاهِرُ، وَرَئِنَبُ، وَرَقِيَّةُ، وَأُمُّ كُلُّ شُوْمٍ، وَكَانَ أَسْمُهَا آمِنَةً، وَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، وَإِبْرَاهِيمُ مِنْ مَارِيَةِ الْقِبِيْضِيَّةِ، وَكَانَتْ أُمَّةً أَهْدَاهَا الْمُوقَفِسُ مَلِكُ الْإِسْكُنْدَرِيَّةِ.

فَأَمَّا رُقِيَّةُ فَرَوَجَتْ مِنْ عَتْبَةَ بْنِ أَبِيهِ لَهَبٍ، فَنَاتَ عَنْهَا، فَرَوَجَتْ لِعُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ. وَكَانَ السَّبَبُ فِي ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ) نَادَى فِي أَصْحَابِهِ بِالْمَدِينَةِ: مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ، وَحَفَرَ بَئْرَ رُومَةَ، وَأَنْفَقَ عَلَيْهَا مِنْ مَالِهِ ضَمِنَتْ لَهُ بَيْتَهُ فِي الْجَنَّةِ عِنْدَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ بْنُ عَفَّانَ: أَنَا أَنْفَقُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ مَالِي، فَتَضَمَّنَ لِي الْبَيْتُ فِي الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ): أَنْفَقْ عَلَيْهَا يَا عُثْمَانَ، وَأَنَا الضَّامِنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ بَيْتَهُ فِي الْجَنَّةِ.

فَأَنْفَقَ عُثْمَانُ عَلَى الْجَيْشِ وَالبَئْرِ مِنْ مَالِهِ طَعْمًا فِي ضَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ) وَأُلْقَى فِي قَلْبِ عُثْمَانَ أَنْ يَخْطُبَ رُقِيَّةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَغَرَضَ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ رُقِيَّةَ تَقُولُ لَكَ لَا تُزَوِّجْكَ نَفْسَهَا إِلَّا بِتَسْلِيمِ الْبَيْتِ الَّذِي ضَمِنْتُهُ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْجَنَّةِ تَدْفَعُهُ إِلَيْهَا بِصَدَاقَهَا، فَإِنَّ أَبْرَا مِنْ ضَمَانِي لَكَ الْبَيْتَ بِتَسْلِيمِهِ إِلَيْهَا إِنْ مَاتَتْ رُقِيَّةُ أَوْ عَاشتْ، فَقَالَ عُثْمَانُ: أَفْعُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَزَوَّجَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ) وَأَشْهَدَ عَلَى عُثْمَانَ فِي الْوَقْتِ أَنَّهُ قَدْ بَرِئَ مِنْ ضَمَانِهِ الْبَيْتِ لَهُ، وَأَنَّ الْبَيْتَ لِرُقِيَّةَ دُونَهُ، لَا رَجْعَةَ لِعُثْمَانَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ) فِيهِ، إِنْ عَاشتْ رُقِيَّةُ أَوْ مَاتَتْ. ثُمَّ إِنَّ رُقِيَّةَ تُوْفَيَتْ قَبْلَ أَنْ تَجْتَمِعَ بِعُثْمَانَ، وَلَهُذَا السَّبَبِ زَوَّجَتْ رُقِيَّةَ نَفْسَهَا..

فرمود: مانند حکایت آن کسی که یکی از برادران [دینی] ام برایم تعریف کرد که "شخصی در بازار برا او وارد شد و گفت: فلانی! نظرت چیست در مورد این صدهزاری که در این صندوق است و نه زکاتش را داده‌ام و نه با آن حق خویشاوندانم را ادا کرده‌ام! گفت: پس برای چه جمع کرده‌ای؟ گفت: برای [نجات از] ستم [احتمالی] حاکمان، و برتری جویی بر خویشان [= چشم و همچشمی]، و ترس از فقر اهل و عیال، و تنگناهای زمانه. اما هنوز از نزد من نرفته بود که عمرش بسر آمد."

سپس حضرت علی ع فرمود: حمد خدایی را که او را از دنیا خارج کرد در حالی که به خاطر مال حرامی که جمع کرده بود و حقی که ادا نکرده بود، شایسته ملامت است؛ آن را جمع کرد و ذخیره کرد و گرهاش را محکم بست و به خاطر آن وادی‌های بی‌آب و علف و دریاهای عمیقی را پیمود؛ پس، ای کسی که [به تماشا] ایستاده‌ای! مواطن باش همانند همنشین دیروزی‌ات فریب نخوری، که همانا از شدیدترین حسرتها در روز قیامت حسرت کسی است که مالش را در ترازوی شخص دیگر می‌بیند، خداوند عز و جل آن دیگری را به خاطر آن مال به بهشت می‌برد و این را به خاطر همان مال به جهنم.

و امام صادق ع فرمود: و حضرت از این بزرگتر، حسرت کسی است که مال زیادی را با تلاش شدید و مواجهه با امور وحشتناک و ریسک کردن‌های فراوان به دست آورده و سپس آن را در صدقات و امور خیر صرف نمود و جوانی و قوت اش را در عبادت و نماز بسر آورده؛ با این حال حق حضرت علی ع را به رسمیت نمی‌شناسد و برای او در اسلام جایگاهی قبول ندارد، و کسی که در حد یک دهم و بلکه در حد یک صدم از یک دهم‌های او نیست را برتر از او می‌انگارد؛ به دلایل و حجت‌های واضح می‌رسد، اما در آن تأمل نمی‌کند، و می‌کوشد علیه آنها با آیات و روایات دلیلی بترشد؛ پس کاری نمی‌کند مگر فرو رفتن در گمراهی و تاریکی؛

چنین کسی حسرتش در روز قیامت از هرکسی بیشتر است؛ و صدقه‌هایش که به صورت افعی‌هایی که دائم او را نیش می‌زنند مجسم گردیده، و نمازها و عبادتهاش که به صورت شعله‌های آتش متمثل شده، او را به سوی جهنم می‌رانند، چه راندی؛ می‌گوید: وای بر من! آیا من از نمازگزاران نبودم؟ آیا از زکات‌دهنگان نبودم؟ آیا نسبت به مال و ناموس مردم خویشن‌داری نکرم؟ پس چرا به این خواری و وحشت افتاده‌ام؟

به او گفته می‌شود: بدیخت! علمت سودی برایت ندارد وقتی که بزرگترین فرضیه‌ی بعد از توحید خداوند متعال و ایمان به نبوت حضرت محمد ص را ضایع کرده‌ای! تو وظیفه‌ات را در به رسمیت شناخت حق علی بن ابی طالب ع که ولی خداست و اینکه خداوند دستور داده بود که تن به امامت دشمن خدا ندهی، ضایع کردي. اگر به جای این اعمالت، تمام روزگار را از ابتدای انتهاش عبادت می‌کردم، و به جای این صدقه‌هایت، تمام اموال دنیا، بلکه کره زمین پر از طلا را صدقه می‌دادم، جز دوری بیشتر از رحمت خداوند متعال، و نزدیکی بیشتر به غصب خداوند عز و جل، چیزی عاید نمی‌شد.

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ٣٩-٤١

وَ قَالَ [إِلَيْهِ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] : سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّنِ الْعَظِيمُ الشَّفَاعَةُ قَالَ: رَجُلٌ تَرَكَ الدِّينَ لِلَّدُنِّيَا، فَفَاتَهُ الدِّينُّ وَ خَسِيرَ الْآخِرَةِ، وَ رَجُلٌ تَعَبَّدَ وَ اجْتَهَدَ وَ صَامَ رِثَاءَ النَّاسِ فَذَاكَ الَّذِي حُرِمَ لَذَّاتِ الدِّينِ، وَ لَحِقَةُ التَّعَبُ الَّذِي لَوْ كَانَ بِهِ مُخْلِصًا لَأَسْتَحقَ ثَوَابَهُ، فَوَرَدَ الْآخِرَةَ وَ هُوَ يَظْنُ أَنَّهُ قَدْ عَمِلَ مَا يَنْقُلُ بِهِ مِيزَانُهُ، فَيَجِدُهُ هَبَاءً مَنْثُورًا.

قِيلَ: فَمَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَسْرَةً قَالَ: مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانِ غَيْرِهِ، وَأَدْخَلَ اللَّهُ بِهِ النَّارَ، وَأَدْخَلَ وَارِثَتَهُ بِهِ الْجَنَّةَ. قِيلَ: فَكَيْفَ يَكُونُ هَذَا قَالَ: كَمَا حَدَّثَنِي بَعْضُ إِخْرَانِنَا عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ إِلَيْهِ وَهُوَ يَسُوقُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا فُلَانَ مَا تَقُولُ فِي مِائَةِ الْفِيْفَيْهِ فِي هَذَا الصُّدُوقِ مَا أَدَيْتُ مِنْهَا زَكَاهَ قَطُّ، وَلَا وَصَلَتْ مِنْهَا رَحِمًا قَطُّ فَقَالَ: فَعَلَامَ جَمَعَتْهَا قَالَ: لِجَفْوَهِ السُّلْطَانِ، وَمُكَاثِرَهُ الْعَشِيرَةِ، وَتَحْوُفِ الْفَقْرِ عَلَى الْعِيَالِ، وَلِرَوْعَهِ الزَّمَانِ قَالَ: ثُمَّ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى فَاضَتْ نَفْسُهُ.

ثُمَّ قَالَ عَلَى عِزْمَتِهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَجَهُ مِنْهَا مَلُومًا [مليما] بِبَاطِلٍ جَمَعَهَا، وَمِنْ حَقٌّ مَنْعَهَا، جَمَعَهَا فَأُوْغَاهَا، وَشَدَّهَا فَأُوكَاهَا، فَطَعَ فِيهَا الْمَفَاوِزُ الْقِفَارَ، وَلِجَجَ الْبِحَارِ أَيْهَا الْوَاقِفُ لَا تُخْدِعَ كَمَا خُدِعَ صُوَيْجُنْكَ بِالْأَمْسِ، إِنَّ [مِنْ] أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانِ غَيْرِهِ، أَدْخَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذَا بِهِ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ هَذَا بِهِ النَّارَ.

قَالَ الصَّادِقُ عَوْنَاطِمُ مِنْ هَذَا حَسْرَةً رَجُلٌ جَمَعَ مَالًا عَظِيمًا بِكَدَّ شَدِيدٍ، وَمُبَاشِرَةً الْأَهْوَالِ، وَتَعَرُّضِ الْأَخْطَارِ، ثُمَّ أَفْنَى مَالَهُ فِي صَدَقَاتٍ وَمَبَرَّاتٍ، وَأَفْنَى شَبَابَهُ وَقُوَّتَهُ فِي عِبَادَاتٍ وَصَلَواتٍ، وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ لَا يَرَى لِعَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَحْقَهُ، وَلَا يَعْرِفُ لَهُ مِنَ الْإِسْلَامِ مَحَلَّهُ، وَيَرَى أَنَّ مَنْ لَا بِعُشْرِ عَشِيرِ مِعْشَارِهِ أَفْضَلُ مِنْهُ عَيْوَقُ عَلَى الْمُجْجَحِ فَلَا يَتَمَلَّهَا، وَيُحْتَجُ عَلَيْهِ بِالآيَاتِ وَالْأَخْبَارِ فَيَأْبِي إِلَى تَمَادِيَهِ، فَذَاكَ أَعْظَمُ مِنْ كُلِّ حَسْرَةٍ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَصَدَقَاتُهُ مُمْثَلَةُ لَهُ فِي مِثَالِ الْأَفَاعِيِّ تَنْهَشُهُ، وَصَلَوَاتُهُ وَعِبَادَاتُهُ مُمْثَلَةُ لَهُ فِي مِثَالِ الزَّبَانِيَّةِ تَدْفَعُهُ حَتَّى تَدْعُهُ إِلَى جَهَنَّمَ دَعَانِيَّا يَقُولُ: يَا وَيَلَى أَلَمْ أَكُ مِنَ الْمُصَلَّينَ أَلَمْ أَكُ مِنَ الْمُزَكَّينَ أَلَمْ أَكُ عَنْ أَمْوَالِ النَّاسِ وَنِسَائِهِمْ مِنَ الْمُمْتَعَفِّينَ، فَلِمَا ذَذَهَيْتُ بِمَا ذَهَيْتُ فَيَقُولُ لَهُ: يَا شَقِّيُّ مَا نَفَعَكَ مَا عَمِلْتَ، وَقَدْ ضَيَّعْتَ أَعْظَمَ الْفَرُوضِ بَعْدَ تَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى وَالْإِيمَانِ بِبُنُوَّةِ مُحَمَّدٍ [رَسُولِ اللَّهِ] ص: ضَيَّعْتَ مَا لَرِمَكَ مِنْ مَعْرِفَةٍ حَقٌّ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلِيِّ اللَّهِ، وَأَتْزَمَّتْ مَا حَرَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ مِنَ الْإِيمَانِ بِعَدُوِّ اللَّهِ، فَلَوْ كَانَ لَكَ بَذَلَ أَعْمَالِكَ هَذِهِ عِبَادَةُ الدَّهَرِ مِنْ أُولَئِكَ إِلَى آخِرِهِ، وَبَذَلَ صَدَقَاتِكَ الصَّدَقَةُ بِكُلِّ أَمْوَالِ الدِّينِ بَلْ بِمِلْءِ الْأَرْضِ ذَهَبًا، لَمَّا زَادَكَ ذَلِكَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى بُعْدِهِ، وَمِنْ سَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى قُرْبَاهُ . (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ٤١-٣٩)

(۲) از امام رضا از پدرانشان روایت شده است که یکبار رسول خدا ص فرمود: کدامیک از شما اموال وارثش را بیش از اموال خودش دوست دارد؟

گفتند: هیچیک از ما این طور نیست.

فرمودند: چنین خیال می‌کنید! بلکه همه‌تان این طورید!

سپس فرمودند: آدمیزاده می‌گوید اموالم! و آیا «مال» تو جز آن چیزی است که خورده و از بین رفت، و یا پوشیدی و پوسید! و یا صدقه دادی و برای خود تثبیتش کردی؟ و غیر از اینها هرچه باشد، مال وارث است.

الأَمَالِي (للطوسی)، ص ١٩٥؛ مصباح الشريعة، ص ٨٤

<sup>١</sup> .. متن حدیث در مصباح الشریعه (ص ٨٢-٨٤) طولانی تر است:

قَالَ الصَّادِقُ عَسَخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبَيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا [مُؤْمِنٌ] إِلَّا سَخِيًّا وَلَا يَكُونُ سَخِيًّا إِلَّا ذُو يَقِينٍ وَهِمَةٌ عَالِيَّةٌ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعٌ نُورٌ الْيَقِينِ مَنْ عَرَفَ مَا قَصَدَ هَانَ عَلَيْهِ مَا بَذَلَ قَالَ النَّبِيُّ صَ مَا جُبِلَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَّا عَلَى السَّخَاءِ وَالسَّخَاءُ مَا يَقَعُ عَلَى كُلِّ مَحْبُوبٍ أَقْلُهُ الدُّنْيَا وَمِنْ

حَدَّثَنَا أَبْيُونُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ الْمُجَاشِعِيُّ: وَحَدَّثَنَا الرَّضَا عَلَى بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ): أَيُّكُمْ مَالٌ وَارِثٌ أَحَبٌ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ؟ قَالُوا: مَا فِينَا أَحَدٌ يُحِبُّ ذَلِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ. قَالَ: بِحَسَبِكُمْ، بَلْ كُلُّكُمْ يُحِبُّ ذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ: يُقُولُ ابْنُ آدَمَ: مَالِي مَالِي، وَهَلْ كَمِنْ مَالِكِ إِلَّا مَا أَكْلَتَ فَأُفْسِيَتْ، أَوْ لَبِسْتَ فَأُبَلِّيَتْ، أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأُمْضَيَتْ، وَمَا عَدَّا ذَلِكَ فَهُوَ مَالُ الْوَارِثِ.

تدبر

۱) «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لِبَدًا»

انسانی که حساب و کتابش درباره کار خدا با وی اشتباه بود (آیه قبل)، بر مال فراوانی که از دست داده است، تاسف می‌خورد.

در روایات تاریخی مختلف، این آیه بر افراد مختلفی تطبیق داده شده است.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت، این آیه می‌تواند وضع حال انسان در دنیا یا در آخرت باشد:

عَلَامَةُ السَّخَاءِ أَنَّ لَا يُبَالِيَ مِنْ أَكْلَ الدِّينِيَا وَ مِنْ مُلْكَهَا مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ وَ مُطْبِعٌ أَوْ عَاصِ وَ شَرِيفٌ أَوْ وَضِيعٌ يُطْعِمُ غَيْرَهُ وَ يَجْوَعُ وَ يَكْسُو غَيْرَهُ وَ يَغْرِي وَ يُعْطِي غَيْرَهُ وَ يَمْتَنَعُ مِنْ قَبْوِلِ عَطَاءِ غَيْرِهِ وَ يُمْنُ بِذَلِكَ وَ لَا يَمْنُ وَ لَوْ مَلَكَ الدِّينِيَا بِأَجْمَعِهَا لَمْ يَرَ نَفْسَهُ فِيهَا إِلَّا أَجْبَنِيَا وَ لَوْ بَذَلَهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ مَا مَلَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ وَ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ وَ الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ وَ لَا يُسْمَى سَخِيًّا إِلَّا الْبَاذِلُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ لِوَجْهِهِ وَ لَوْ كَانَ بِرَغِيفٍ أَوْ شَرْبَةٍ مَاءً قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَلَكُ مَا لَكَ وَ أَرَادَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمَّا الْمُتَسَخُ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَحَمَالُ سَخَطِ اللَّهِ وَ غَضَبِهِ وَ هُوَ أَبْخَلُ النَّاسِ لِنَفْسِهِ فَكَيْفَ لِغَيْرِهِ حَيْثُ اتَّبَعَ هُوَ وَ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَيَحْمِلُنَّ أَنْقَالَهُمْ وَ أَنْقَالًا مَعَ أَنْقَالِهِمْ

وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَلِكُ مَلِكِيِّ وَ مَالِيِّ مَالِيِّ يَا مِسْكِينِيَّ أَيْنَ كُنْتَ حَيْثُ كَانَ الْمِلْكُ وَ لَمْ تَكُنْ وَ هَلْ كَمِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكْلَتَ فَأُفْسِيَتْ أَوْ لَبِسْتَ فَأُبَلِّيَتْ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأُبَقِّيَتْ إِمَّا مَرْحُومٌ بِهِ أَوْ مُعَاقِبٌ عَلَيْهِ فَاعْقِلْ أَنْ لَا يَكُونُ مَالُ غَيْرِكَ أَحَبٌ إِلَيْكَ مِنْ مَالِكَ فَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَمَّا قَدَّمَتْ فَهُوَ لِلْمَالِكِيْنَ وَ مَا أَخَرَتْ فَهُوَ لِلْوَارِثِيْنَ وَ مَا مَعَكَ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِ سَيِّلُ سَوَى الْفُرُورِ بِهِ كَمْ تَسْعَى فِي طَلَبِ الدِّينِيَا وَ كَمْ تَدْعَى أَفْتَرِيدَ أَنْ تُفْرِيَ نَفْسَكَ وَ تُغْنِيَ غَيْرَكَ

۱. این دو روایت هم در همین راستا قابل توجهند:

(۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ ماجِيلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَنِي عَمَّيُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي القَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَىٰ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيْنَانِ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْعِبَادِ بِشَيْءٍ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرْهَمِ. (الخلال، ج ۱، ص ۸)

(۲) حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِانِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِيَنِ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ أَبِي عَبَّاسٍ: قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ دَرْهَمٍ وَ دِينَارٍ ضُرِبَا فِي الْأَرْضِ نَظَرٌ إِلَيْهِمَا إِلَيْهِمَا فَلَمَّا عَانَتْهُمَا أَخْذَهُمَا فَوَاضَعُهُمَا عَلَىٰ عَيْنِيهِ ثُمَّ ضَمَّهُمَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ ضَمَّهُمَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ أَنْتُمَا قُرْةً عَيْنِي وَ ثَمَرَةً فُؤَادِي مَا أَبْلَى مِنْ بَنِي آدَمَ إِذَا أَحَبُوكُمَا أَنْ لَا يَعْبُدُو وَ شَنَأُو وَ حَسَبِي مِنْ بَنِي آدَمَ أَنْ يُحِبُوكُمَا. (الأمالی (للصدوق)، ص ۲۰۲)

در دنیا، مصدق مهمنش، یا کافری است که اموالش را در راه مقابله با دین حق (ویا در هر زمینه دیگری) خرج کرده و نهایتاً کارهایش به شمره دلخواهش نرسیده است؛ و یا منافقی که اموالی برای واجبات دینی (مانند خمس و زکات و جهاد) پرداخت می‌کند، اما انگار جانش به لب می‌آید و چون انفاقش از روی اخلاص نبوده، دائمًا غصه می‌خورد و اموال خود را هدر رفته می‌بیند.

در آخرت، مصدق مهمنش، یا کسی است که اساساً مالش را در مواردی که وظیفه داشته و به کار آبادانی آخرتش می‌آمده، مصرف نکرده و با مردنش همه را برای دیگران گذاشته و دستش خالی است و فقط باید پاسخگوی نحوه کسب آن اموال باشد؛ یا کسی که اموالش را در ظاهر برای دین، اما در حقیقت برای ریاکاری (حدیث<sup>۱</sup>)، و یا بدون اینکه اعمالش پشتوانه صحیحی داشته باشد (حدیث<sup>۲</sup>)، خرج کرده و در آنجا پوچ و بی محظوا بودن همه انفاقهایش بر ملا می‌گردد.

## ۲) «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لِبَدًا»

کسی که دنیامدار است؛ گمان می‌کند تنها مالی را که برای دنیای خود ذخیره کرده ویا با خرج کردنش به منفعت دنیوی بیشتر رسیده، واقعاً «مال» اوست؛ اما انسان آخرت‌مداری که چشم باطن‌بینش باز شده، می‌داند که مالی را که برای دنیا هزینه کرده، در حقیقت هدر داده است؛ و مالی را که برای آخرتش انفاق می‌کند، در حقیقت، «مال» او می‌ماند. اگر این حقیقت را دریابیم، آنگاه می‌فهمیم که چه کسانی در دنیا بر هدر دادن مالشان تاسف می‌خورند و چه کسانی در آخرت؟ و چرا؟ (تدبر<sup>۱</sup>)

## ۳) «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لِبَدًا»

در آیات قبل، اشاره شد که انسان در رنج و سختی آفریده شده است و لذا گمان نکند که خدا بر او سخت نمی‌گیرد. در کل این سوره، تنها دغدغه‌ای که از قول چنین انسانی مطرح گردیده، همین است که «می‌گوید مال فراوانی را به هدر دادم»؛ شاید این نشان‌دهنده مهمترین دغدغه انسان در زندگی دنیوی‌ای است که رنج و سختی در تار و پودش تینیده شده است.

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسان موجودی اجتماعی است، اما نه از جنس اجتماعات طبیعی و غریزی که در حیوانات هست، بلکه اجتماعی کاملاً متفاوت با تمام اجتماعات حیوانی (توضیح در جلسه ۲۳۰، تدبر<sup>۴</sup> <http://yekaye.ir/al-aaraf-7-10>)

یکی از ابعادی که این تفاوت عظیم انسان با سایر حیوانات اجتماعی را موجب می‌شود، توان انسان برای قرارداد کردن و اعتبار کردن امور مختلف است؛ و در میان این اعتبارات، شاید اعتبار «مالکیت» از بنیادی‌ترین اعتبارات بشری باشد. انسانها نمی‌توانند بتنهایی بر رنج و سختی‌های زندگی در دنیا غلبه کنند، و تقسیم کار هم در میان انسانها همچون زنبورها و موریانه‌ها و ... نیست که غریزه و نظام خلقت تقسیم کار را به طور کامل عهده‌دار شده باشد. پس انسانها با هم توافق می‌کنند که کارها را مشترکاً انجام دهند و هر کس چیزی که به دست آورد «مال» او باشد؛ آنگاه در یک توافقی دیگر، این «اموال» را با هم عوض می‌کنند (معامله) و بدین ترتیب، از سختی‌های زندگی می‌کاهمند و به امکانات و وضع بهتری می‌رسند.

و چون نظام معامله، مهمترین عامل نقل و انتقال اموال است، هرچه انسان بخواهد امکانات بیشتری به دست آورد («مال» بیشتری داشته باشد)، ناچار است در عوض آن امکاناتی که از دیگران می‌گیرد، از آن «مال»ی که دارد، بدهد. پس، انسان دائماً دارد «اموال»ی به دست می‌آورد، و آنگاه آن «اموال» را هزینه می‌کند تا امکانات بیشتری به دست آورد و به وضع بهتری برسد. حال، اگر در این معامله، به ازای مالی که می‌دهد امکانات و وضع بهتری به دست آورد، و از سختی رهایی یافت، از هزینه کردن خود راضی است؛ اما اگر امکانات و وضع بهتری به دست نیاورد و در سختی باقی ماند، احساس می‌کند «مال»ش را هدر داده است.

شاید بدین جهت است که مهمترین تاسف انسانی که در سختی آفریده شده، این است که اموالش هدر نرود.

۴) «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لِيْ بَدَأْ

برخی مفسران این سخن را، نه تاسف خوردن، بلکه افتخار کردن دانسته‌اند، بدین بیان که «دشمن پیامبر افتخار می‌کند که چه اموالی علیه دین خرج کردم». بویژه از این جهت که آیه بعد «آیا حساب کرده است که هیچکس او را نمی‌بیند» را بدین معنا دانسته‌اند که گویی متوجه نیست که خدا او را زیر نظر دارد و از او بازخواست خواهد کرد که آن مال را چگونه به دست آورده و در چه مسیری خرج کرده است. (مجمع‌البيان، ج ۱۰، ص ۷۴۸)

لازم به ذکر است که کلمه «هلاکت»، برخلاف زبان فارسی، در زبان عربی لزوماً بار معنایی منفی ندارد؛ و با توجه به قاعده «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا» می‌تواند این معنا هم مد نظر بوده باشد.

٣٣٦ سوره بلد (٩٠) آیه ٧      أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ  
١٣٩٥/١١/٨

ترجمه

آیا حساب می‌کند که کسی او را ندیده است؟

حدیث

۱) ابوذر یکبار پیامبر ص را تنها در کنار حضرت علی ع یافت و از ایشان تقاضای دستورالعمل سلوکی کرد. فرازی از او سط این روایت در جلسه ۳۲۸، حدیث ۳ (<http://yekaye.ir/al-hajj-22-23>) گذشت. اولین فراز آن دستورالعمل چنین است:

ابوذر! خدا را چنان پرسش کن که گویی تو او را می‌بینی، که اگر تو چنان نیستی که او را ببینی، او قطعاً تو را می‌بیند؛ و بدان که اول عبادتش، معرفت به اوست به اینکه او اول است قبل از هر چیزی، که هیچ چیزی قبل از او نیست؛ و او یگانه است و دومی‌ای همراهش نیست؛ باقی‌ای است که انتها بی ندارد؛ پدید آورنده‌ی آسمانهاست و زمین و آنچه در این دو و آنچه بین این دوست؛ و او است خداوند پر از لطف و بسیار آگاه؛ و او بر هر کاری تواناست؛

سپس ایمان به من و اقرار بدینکه خداوند عز و جل مرا بشارت و هشداردهنده به جانب تمام مردم کسیل داشته، و دعوت‌کننده به سوی خدا به اذن خودش، و چراغی نورانی قرار داد؛

سپس محبت اهل بیتم، همان کسانی که خداوند هر گونه پلیدی‌ای را از آنها برد و آنها را کاملاً پاک کرد ...

الأَمَالِي (للطوسی)، ص ٤٥٩؛ مکارم الأخلاق (للطبرسی<sup>۱</sup>)، ص ٥٢٦

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الطُّوسِيُّ (رَحِمَهُ اللَّهُ)، قَالَ: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفْضَلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا رَجَاءُ بْنُ يَحْيَى بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْرَتَائِيِّ الْكَاتِبُ سَنَةً أَرْبَعَ عَشَرَةً وَثَلَاثِ مِائَةً وَفِيهَا مَاتَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْمَ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي ذِئْبٍ الْهَنَائِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَرْبٍ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّؤْلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ أَبِي ذَرَ جُنَاحَبِ بْنِ جُنَادَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ... يَا أَبَا ذَرَ، اعْبُدِ اللَّهَ كَائِنَكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) يَرَاكَ، وَاعْلَمُ أَنَّ أَوَّلَ عِبَادَتِهِ الْمَعْرَفَةُ بِهِ بِأَنَّهُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْفَرْدُ فَلَا ثَانِيَ مَعَهُ، وَالْبَاقِي لَا إِلَى غَايَةِ، فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ، وَهُوَ اللَّهُ الْلَّطِيفُ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، ثُمَّ إِلِيمَانُ بِي وَإِلِقَارُ بِأَنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَجَلَّ) أَرْسَلَنِي إِلَى كَافَةِ النَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا، وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا، ثُمَّ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِيَ الَّذِينَ أَدْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرَّجْسَ وَطَهَرَهُمْ تَطْهِيرًا...<sup>۲</sup>

(۲) اسحاق بن عمار حکایتی از دیدارش با امام صادق ع روایت کرده است. در پایان این دیدار، امام فرمودند:

۱. سند ایشان تا شیخ طوسی چنین است: يَقُولُ مَوْلَايَ أَبِي طَوَّلَ اللَّهُ عُمُرَهُ الْفَضْلُ بْنُ الْحَسَنِ هَذِهِ الْأَوْرَاقُ مِنْ وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ ذَرَرَ الْغَفارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَخْبَرَنِي بِهَا الشَّيْخُ الْمُفْعِدُ أَبُو الْوَقَاءِ عَبْدُ الْجَبَارِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُقْرِئِ الرَّازِيُّ وَالشَّيْخُ الْأَجْلُ الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ الْحَسَنِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ بَابُوِيِّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا إِجَازَةً قَالَ أَمْلَى عَلَيْنَا الشَّيْخُ الْأَجْلُ أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ قُدْسَ سِرُّهُ وَأَخْبَرَنِي بِذَلِكَ الشَّيْخُ الْعَالِمُ الْحُسَيْنُ بْنُ الْفَتْحِ الْوَاعِظُ الْجُرْجَانِيُّ فِي مَسْهِدِ الرَّضَاعَ قَالَ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ أَبُو عَلَى الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدِ الطُّوسِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الشَّيْخِ أَبُو جَعْفَرِ قُدْسَ سِرُّهُ...

۲. شبیه این فراز را پیامبر ص به ابن مسعود هم دارند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَبْنَاءَ مَسْعُودٍ اخْشُ اللَّهَ تَعَالَى بِالْغَيْبِ كَانَكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَرَهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ. ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ. (جامع الأخبار(الشعیری)، ص ۹۸؛ مکارم الأخلاق، ص ۴۵۷)

چون بحث خوف از خدا به تحوی که گویی خدا را می‌بینی مطرح شد، این وصیت پیامبر به امیر المؤمنین ع هم شنیدنی است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلَى بْنِ النُّعَمَانِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَعَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْنَهُ يَقُولُ كَانَ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلَى أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخَصَالِ فَاحْفَظْهَا عَنِّي ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعْنِهُ أَمَا الْأَوَّلَيْ فَالصَّدْقُ وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فِيکَ كَدِيْنَ أَبَدًا وَالثَّانِيَةُ الْوَرَعُ وَلَا تَجْتَرَى عَلَى خِيَانَةِ أَبَدًا وَالثَّالِثَةُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ كَانَكَ تَرَاهُ وَالرَّابِعَةُ كَثْرَةُ الْبُكَاءِ مِنْ خَشِيَّةِ اللَّهِ يُبَيِّنِي لَكَ بِكُلِّ دَمَعَةِ أَلْفٍ يَبْيَتِ فِي الْجَنَّةِ وَالْخَامِسَةُ بِذَلِكَ مَالِكَ وَدَمَكَ دُونَ دِينِكَ وَالسَّادِسَةُ الْأَخْدُ بِسْتَنَتِي فِي صَلَاتِي وَصَوْمِي وَصَدَقَتِي أَمَّا الصَّلَاةُ فَالْخَمْسُونَ رَكْعَةً وَأَمَّا الصَّيَامُ فَثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الشَّهْرِ -الْخَمِيسُ فِي أَوَّلِهِ وَالْأَرْبَعَاءُ فِي وَسَطِهِ وَالْخَمِيسُ فِي آخرِهِ وَأَمَّا الصَّدَقَةُ فَجَهَدَكَ حَتَّى تَقُولَ قَدْ أَسْرَفْتُ وَلَمْ تُسْرِفْ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ الْزَوَالِ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ الْزَوَالِ وَعَلَيْكَ بِتَلَاقِ الْقُرْآنِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَعَلَيْكَ بِرَفْعِ يَدِيْكَ فِي صَلَاتِكَ وَتَقْلِيْبِهِمَا وَعَلَيْكَ بِالسَّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوءٍ وَعَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْكَبْهَا وَمَسَاوِيِ الْأَخْلَاقِ فَاجْتَبِهَا فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تَلُومَنَ إِلَّا نَفْسَكَ. (الکافی، ج ۸، ص ۷۹؛ المحسن، ج ۱، ص ۱۷)

الرهد، ص ۲۲

... اسحاق! از خدا بترس گویی که تو او را می‌بینی؛ که اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند. پس، اگر چنین می‌بینی که او تو را نمی‌بیند، قطعاً کافر شده‌ای؛ و اگر چنین می‌دانی که قطعاً او تو را می‌بیند، سپس گناهانت را از خلائق مخفی، و در مقابل او آشکار می‌سازی، پس او را در حد پست‌ترین کسانی که به تو می‌نگرند قرار داده‌ای.<sup>۱</sup>

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ١٤٧

حدَّيْنِي مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّيْنِي مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ عَبَادِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيَّاَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارِ الصَّبَرَفِيِّ قَالَ: ... ٢ قَالَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عِيَّا إِسْحَاقُ فَخَفَّ اللَّهُ كَانَكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ اسْتَرْتَ عَنِ الْمَخْلُوقِينَ بِالْمَعَاصِي وَ بَرَزَتْ لَهُ بِهَا فَقَدْ جَعَلْتَهُ فِي حَدَّ أَهْوَانِ النَّاظِرِينَ إِلَيْكَ. ٣

<sup>۱</sup> این فراز قبلاً در «انتهای دیگر در حلسه ۲۰ /<http://yekaye.ir/14-96-al-alaq>» (حدیث ۳) و حلسه ۱۹۴ (حدیث ۳) آمده است.

گذشت. ( /041-22

٢ . كُنْتُ بِالْكُوْفَةِ فِيَّ تِينِي إِخْوَانُ كَثِيرَةٍ وَكَرِهْتُ الشُّهْرَةَ فَتَحَوَّفْتُ أَنْ أَشْتَهِرَ بِدِينِي فَأَمْرَتُ غَلَامِي كُلَّمَا جَاءَنِي رَجُلٌ مِنْهُمْ يَطْلُبُنِي قَالَ لَيْسَ هُوَ هَاهُنَا قَالَ فَحَجَجْتُ تِلْكَ السَّنَةَ فَلَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ فَرَأَيْتُ مِنْهُ تِقْلًا وَتَغْيِيرًا فِيمَا يَبْيَسِي وَبَيْسِهِ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا الَّذِي عَيْرَنِي عِنْدَكَ قَالَ الَّذِي عَيْرَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّمَا تَحَوَّفْتُ الشُّهْرَةَ وَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ شِدَّةَ حُبِّي لَهُمْ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ لَا تَمْلَ زِيَارَةً إِخْوَانِكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا لَقِيَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ مَرْحَباً كَبَّ اللَّهُ لَهُ مَرْحَبَاً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَإِذَا صَافَحَهُ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيمَا بَيْنَ إِنْهَا مِنْهَا مائَةَ رَحْمَةً تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ لَأَشَدَّهُمْ حُبًّا لِصَاحِبِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا بِوْجِهِهِ فَكَانَ عَلَى أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ أَشَدَّ إِقْبَالًا فَإِذَا تَعَانَقَا غَمَرَتُهُمَا الرَّحْمَةُ فَإِذَا لَبَشَا لَا يُرِيدَانِ إِلَّا وَجْهَهُ لَا يُرِيدَانِ غَرَضًا مِنْ أَغْرَاضِ الدُّنْيَا قِيلَ لَهُمَا غَفَرَ اللَّهُ لَكُمَا فَاسْتَأْنَفَا فَإِذَا أَقْبَلَا عَلَى الْمُسَاءَةِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ تَنَوَّعَ عَنْهُمَا فَإِنَّ لَهُمَا سِرًا وَقَدْ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا - قَالَ إِسْحَاقُ قُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ لَا يَكْبُرُ عَلَيْنَا لَفَظُنَا فَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدِيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ قَالَ فَنَنَفَسَ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَ الصَّعَادَ ثُمَّ بَكَى حَتَّى خَضَبَتْ دُمُوعُهُ لِحِيَتِهِ وَقَالَ يَا إِسْحَاقُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّمَا نَادَى الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَعْبُرُوا عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقَيَا إِجْلَالًا لَهُمَا فَإِذَا كَانَتِ الْمَلَائِكَةَ لَا تَكْتُبُ لَهُمُوا وَلَا تَعْرِفُ كَلَامُهُمَا فَقَدْ عَرَفَهُ الْحَافِظُ عَلَيْهِمَا عَالِمُ السَّرِّ وَأَخْفَى

۳. این سه روایت هم در همین حال و هواست:

(١) مُحَمَّدٌ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورٍ بْنِ يُونُسَ عَنْ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ: ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ وَثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْمُنْجِيَاتُ قَالَ خَوْفُ اللَّهِ فِي السَّرِّ كَانَكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ وَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبُ وَالْقَصْدُ فِي الْغَنِيِّ وَالْفَقْرُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا الْمُهْلِكَاتُ قَالَ هُوَيَ مُتَبَّعٌ وَشَهْ مُطَاعٌ وَإِعْجَابُ الْمَرءِ بِنَفْسِهِ (الزهد، ص ٦٨٠؛ المحسن، ج ١، ص ٣)

(٢) وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَهُ أَنَّهُ مُنْتَهٍ إِلَيْهِ الْحَوْضُ لَا وَاللَّهُ لَيْسَ مَنِّي مَنْ شَرَبَ مُسْكِرًا لَا يَرِدُ عَلَيْهِ الْحَوْضُ لَا وَاللَّهُ فَإِذَا أَرْدَتْ أَنْ تَقُومَ إِلَى الصَّلَاةِ فَلَا تَقُومُ إِلَيْهَا مُتَكَاسِلًا وَلَا مُتَنَاعِسًا وَلَا مُسْتَعْجِلًا وَلَا مُتَلَاهِيًّا وَلَكِنْ تَأْتِيهَا (عَلَى السُّكُونِ) وَالْوَقَارِ وَالثُّؤَدَةِ وَعَلَيْكَ الْخُشُوعُ وَالْخُضُوعُ مُتَوَاضِعًا لِلَّهِ جَلَّ وَعَزَّ مُتَخَاشِعًا عَلَيْكَ خَشْيَةً وَسَيِّمَاءُ الْخَوْفِ راجِيًّا خَائِفًا بِالظُّمَانِيَّةِ عَلَى الْوَجْلِ وَالْحَذَرِ فَقِيفٌ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْعَيْدِ الْأَبِقِ الْمُذَنِّبِ بَيْنَ يَدَيِ مَوْلَاهُ فَصُفْرٌ قَدَمِيْكَ وَأَنْصَبْ نَفْسِكَ وَلَا تَلْتَفِتْ بَيْنَاهُ وَشَمَالًا وَتَحْسُبُ كَانَكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ وَلَا تَعْبُثْ بِلْحِيَتِكَ وَلَا بِشَعِيرِكَ حَمَارٌ حَكَ وَلَا تَفْقُعْ أَصْبَاعِكَ وَلَا تَحْكُكَ يَدِكَ وَلَا تَهُلِعَ بِأَفْكِكَ وَلَا شَهِيْكَ وَلَا تُصْنَأَ وَأَنْتَ مُتَائِمٌ (الْفَقِهُ الْمُنْسَبُ إِلَيْهِ الْإِمامِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ١٠١)

(٣) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ دَاوُدَ الْخَنْدِقِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِذَا قُمْتَ فِي الصَّلَاةِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَاعْلَمْ أَنَّهُ يَرَاكَ فَأَقْبِلْ صَلَاتِكَ وَلَا تَمْتَخِطْ وَلَا تَنْتَزِعُ وَلَا تَنْتَضِعُ أَصَابِعَكَ وَلَا تَوْرُكْ فَإِنَّ قَوْمًا قَدْ عَذَّبُوكُمْ بِقَضَىِ الْأَصَابِعِ وَالْتَّوْرُكِ فِي الصَّلَاةِ فَإِذَا رَعَتْ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ فَأَقِمْ صُلْبِكَ حَتَّى تَرْجِعَ مَفَاصِلُكَ وَإِذَا سَجَدْتَ فَأَفْعِلْ مِثْلَ ذَلِكَ وَإِذَا كُنْتَ فِي الرُّكُعَةِ الْأُولَى وَالثَّانِيَةِ فَرَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ السُّجُودِ فَاسْتَسِمْ جَالِسًا حَتَّى تَرْجِعَ مَفَاصِلُكَ فَإِذَا نَهَضْتَ قُلْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقْوَمُ وَأَقْعُدْ فَإِنَّ عَلَيَا عَ هَكَذَا كَانَ يَقُلُّ. (تهذيب الأحكام، ج. ٢، ص ٣٢٥)

۳) از رسول خدا ص روایت شده است:

بنده در روز قیامت قدم از قدم برنمی دارد مگر اینکه از چهار چیز از او سوال می شود:  
از عمرش، که در چه چیزی سپری کرده است؛ و  
از مالش که از کجا جمع کرده و در چه راهی خرج کرده است؛ و  
از عملش که چگونه عمل کرده است؛ و  
از محبت ما اهل بیت.

مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۴

روی عن ابن عباس عن النبي ص قال لا تزول قدمًا العبد حتى يسأل عن أربعه عن عمره فيما أفنانه وعن ماله من أين  
جمعه و فيما ذا أنفقه و عن عمله ما ذا عمل به وعن حبنا أهل البيت.<sup>۱</sup>

#### توجه

آیه ۱۴ سوره علق (أَلَمْ يَعْلَمْ بِأُنَّ اللَّهَ يَرَى: آيَا نمی دانست که خداوند می بیند؟) (جلسه ۲۰) مضمونی نزدیک به آیه حاضر  
دارد و تقریباً تمامی احادیث و تدبرهای آن در اینجا نیز صدق می کند. (<http://yekaye.ir/14-96-al-alaq>)  
و تا حدودی آیه ۲۲ سوره فصلت (وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنْتُمْ  
أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ وَ شَمَا این گونه نبودید که [هنگام ارتکاب گناه، خود را] از این که [مباداً] شنوایی تان و  
دیدگان تان و پوستهای بدن تان [یا: اندامهای جنسی تان] علیه شما شهادت دهنده پوشیده دارید؛ ولیکن گمان می کردید که  
<http://yekaye.ir/fussilat-041-> از آنچه را که می کنید، نمی داند). جلسه ۱۹۴ (بویژه تدبرهای ۲ و ۳ و ۶ و ۵) ([/22](#))

لذا آن نکات مجدداً در اینجا تکرار نمی شود.

#### تدبر

۱) «أَيْخُسْبَ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»  
خدا انسان را در رنج و سختی آفرید. (آیه ۴)  
آیا این انسان گمان می کند کسی بر او قدرت ندارد؟ (آیه ۵)  
آیا گمان می کند کسی او را زیر نظر نداشته؟ (آیه ۷)

<sup>۱</sup>. در روایات مختلف این چهار چیز بعضاً مورد اختلاف بوده است. مثلاً:

حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْأَسْبَقِيُّ الْبَرْدَعِيُّ قَالَ حدَّثَنَا رُؤْيَا بُنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهَا عَنْ أَبَائِهِ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ لَا تَرْزُولُ قَدَمًا عَبْدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ كَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. (الأمالی (للصدوق)، ص ۳۹)  
الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ: لَا يَرَالُ الْعَبْدُ قَائِمًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَبْيَنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّىٰ يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعٍ خِصَالٍ عُمُرِكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ وَ جَسَدِكَ فِيمَا أَبْلَيْتَهُ وَ مَالِكَ مِنْ أَيْنَ كَسَبَتَهُ وَ أَيْنَ وَضَعَتَهُ وَ عَنْ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (الزهد، ص ۹۴)

این دو سوالی است که حالت توبیخی دارند، و در واقع نگرش انسان به زندگی و به خودش را به چالش می‌کشند.

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

خداآوند در انسان روحی قرار داده که ظرفیتی اعظم از فرشتگان دارد، روحی که بقدرتی عظیم است که اگر به خود مشغول شود و از خدایش غفلت کند، چه بسا با دیدن خود، ادعایی خدایی کند! (جلسه ۳۳۴، حدیث ۱)

این موجود عظیم در دو صورت رام، و طغیانش مهار می‌شود: یکی اینکه بداند که قدرتی فوق او هست که ممکن است آن قدرت بر او سخت بگیرد؛ دوم اینکه بداند کسی هست که او را زیر نظر دارد و کارهایش در عالم گم نمی‌شود.

(۲) «أَيْحُسْبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

بسیاری از اوقات، اگر بدانیم کسی ما را می‌بیند، خود را کنترل می‌کنیم و دست به هر کاری نمی‌زنیم؛ و نام این خصلت، «حیا» است که یکی از امتیازات انسان است که دنیای مدرن می‌کوشد آن را از انسان بگیرد!

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

یکی از مواردی که انسانیت انسان و فراتر از عالم ماده بودنش را بخوبی نشان می‌دهد، برخورداری انسان از خصلت «حیا» است. شاید در حیوانات، چیزی شبیه غیرت وجود داشته باشد، اما «حیا» و اینکه انسان از انجام برخی کارها جلوی دیگران شرم داشته باشد، از ویژگی‌های خاص انسان‌هاست که دلالت بر وجود یک بعد ماورایی در انسان دارد به نحوی که برای خود چنان «ارزش و اعتبار»ی باور دارد که انجام برخی کارها را «دون شأن خود» می‌شمرد و از انجامش در مقابل دیده دیگران «خجالت» می‌کشد..

متاسفانه، از انحطاط‌های تمدن مدرن این است این حیا و شرافت آدمی را، که واقعاً برتری انسان بر حیوان را نشان می‌دهد، «تابو» (ممنوعیت ناشی از خرافه) نام می‌نهند، و آنگاه به «تابوشکنی» افتخار می‌کنند!

مثلاً خداوند انسان را به پوشیدن لباس متمایز ساخته و لباس را مایه شرافت و حیای انسان قرار داده، آنگاه عده‌ای پیدا می‌شوند به اینکه در مقابل دیدگان همه خود را برخene کنند، افتخار می‌کنند! (جلسه ۲۴۰، تدبیر ۱) عجیب است: از طرفی دم از او مانیسم (انسان‌گرایی) می‌زنند، از آن طرف، آنچه را در فطرت هر انسانی نهفته، و مایه برتری انسان بر حیوان می‌شود خرافه می‌خوانند، و می‌کوشند کاری کنند که دیگر نیازی نباشد انسان حساب کند که کسی او را نمی‌بیند!

(۳) «أَيْحُسْبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

در این آیه با ظرافت تمام، غفلت انسان از خدای خود را به چالش می‌کشد.  
برای این به چالش کشیدن، نمی‌فرماید: مواظب باشد که خدا می‌بیندش؛  
بلکه می‌فرماید: آیا این طور حساب کرده که هیچکس نمی‌بیندش؟

در واقع، با یک علامت سوال، پای یک احتمال را باز می‌کند که اگر این احتمال جدی گرفته شود، زندگی انسان زیر و رو می‌شود.

### تاملی درباره معرفت و دینداری در دوره مدرن

فضای دینداری ما به گونه‌ای بوده است که غالباً می‌کوشیم با معرفت یقینی همه چیز را جلو ببریم. اما دوره مدرن، بنای خود را بر شکاکیت گذاشته، و مقابله با فرد شکاک، دشوارتر است از مقابله با منکر خدا. کسی که به انکار بر می‌خیزد، امکان معرفت را می‌پذیرد، و همین که امکان معرفت را می‌سر دانست، می‌توان برهان صحیح برایش مطرح کرد؛ اما کسی که در موضوع شکاکیت قرار گرفته، با گفتن «نمی‌دانم» و «از کجا معلوم؟» دائماً ژست بی‌طرفی به خود می‌گیرد؛ و ظاهراً در هیچ نقطه‌ای نمی‌ایستد که بتوان از همان نقطه بحث را شروع کرد.

اما حقیقت این است که همین موضع، هم مبنی بر یک حساب و کتاب خفی در باطن خویش است، و ظاهراً خداوند به همان سبک وی و با طرح یک سوال و مطرح کردن یک احتمال در جان و روان وی، موضع مخفی وی را به چالش می‌کشد: آیا تو که به شکاکیت تکیه کرده و از دین و دیانت فراری هستی، حساب کرده‌ای که کسی تو را نمی‌بیند و به حال خود رها شده هستی؟ آیا هیچ احتمال نمی‌دهی که کسی تو را زیر نظر داشته باشد و با تو در این جهان کار داشته باشد؟

۴) «أَيْخُسْبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

جدی گرفتن این جمله در موقعیت‌های متعددی، می‌تواند باعث اصلاح انسان شود.

مثال:

۱. بسیاری از ناهنجاری‌های جامعه ناشی از این است که کسی دلش می‌خواهد «دیده شود» و مورد توجه قرار بگیرد. به او بگوییم: اشتباہ حساب نکن، کسی هست که تو را می‌بیند؛ و تو خود را برای او زینت ده، نه برای شغال‌صفتان بی‌مقدار؛ که اگر او از تو خوشنش بیاید و به تو عنایت کند، از هرگونه محبوب شدنی لذت‌بخش‌تر است.

۲. بسیاری از گناهان ناشی از این است که شخص به خیال خود حساب کرده که وقتی که این کار خلاف را انجام می‌دهد، کسی نمی‌بیند؛ به او بگوییم: اشتباہ حساب نکن، کسی هست که تو را می‌بیند و جزای کارت را بتمامه کف دستت می‌گذارد.

۳. برخی دلشان می‌خواهد اگر کار خوبی انجام می‌دهند دیده شوند، و اگر کارشان دیده نشود، رغبتی به کار ندارند، به او بگوییم ...

۴. برخی افراد کاری انجام می‌دهند اما مورد بی‌توجهی واقع می‌شوند و کسی به آنها اعتمایی نمی‌کند و می‌روند که دلسربوند. به آنها بگوییم ...

... ۵

۵) «أَيْخُسْبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

شخصی می‌گفت: وقتی وارد فضای مجازی می‌شوم، نمی‌توانم خودم را کنترل کنم و جاها بی می‌روم که نباید رفت.

به او گفتم: در کنار صفحه رایانه و در مقابل دیدگانت بنویس «امام زمان ع مرا می بیند»، آنگاه هر جایی خواستی برو!  
چند روز بعد آمد و گفت: دیدم نمی شود؛ آن نوشته را برداشتم!  
واقعاً،

«آیا حساب می کند که هیچکس او را ندیده است؟!»

## ۶) حکایت

گفته‌اند

عالی بوده که یکی از شاگردانش را بیشتر از سایر شاگردانش قدر و ارزش می‌نهاد.  
او را سرزنش کردند که چرا او را بر دیگران ترجیح می‌دهد.  
روزی به هر یک از آنان مرغی داد و گفت: این مرغان را ببرید و در جایی سر ببرید که هیچ کس نبیند.  
همه بردن و در جای خلوتی مرغانشان را سر بریدند و آمدند. ولی آن جوان، مرغش را بدون که سرش را بریده باشد،  
بازگرداند.

از او پرسید: چرا مرغ را سر نبریدی؟

گفت: چون مرا امر نمودی که در جایی ذبح کنم که کس نبیند؛ ولی من مکانی نیافتم که در آن، خدای واحد و فرد و  
صمد مرا نبیند.

(۷) «أَيْخُسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

چرا در این آیه، فعل «لم یره: او را ندیده است؟» که مربوط به دیدن است، ماضی آورد، اما در آیه ۵، فعل «لن یقدر عليه:  
بر او قدرت نخواهد داشت؟» را مضارع، و بلکه مستقبل؟  
الف. شاید آن آیه هشداری است که کار را انجام نده، و در اینجا باید قدرت خدا را گوشزد کرد؛ اما این آیه توپیخی است  
از کاری که انجام داده، و در اینجا باید در منظر و مرآی خدا بودن را تذکر داد.

ب. ...

(۸) «أَيْخُسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

چه تفاوتی است بین تعبیر این آیه: «آیا چنین حساب می کند که کسی او را نمی بیند» با تعبیر آیه‌ی «أَلَمْ يَعْلَمْ بِإِنَّ اللَّهَ يَرَى: آیا نمی دانست که خدا او را می بیند» (علق ۱۴)؟

ظاهرا هر انسانی در هر موقعیتی ممکن است از خدا فاصله بگیرد و با هر کس به گونه‌ای باید سخن گفت؛ مثلاً:  
الف. یکبار انسان خدا را قبول دارد، اما دچار غفلت شده؛ به او هشدار می دهد «آیا نمی دانست که خدا او را می بیند؟»

اما یکبار مساله‌اش عنادورزی‌den است، نه غافل بودن؛ او را عتاب می‌کنند که «آیا چنین حساب کرده که کسی او را نمی‌بیند؟»

ب. یکبار شخص خدا را قبول دارد، به او هشدار می‌دهند «آیا نمی‌دانست که خدا او را می‌بیند؟»

یکبار خدا را قبول ندارد، هشداری می‌دهند که متوجه خدا شود (تدریج ۳)

ج. یکبار کسی کار ناصوابی را مرتکب شده؛ مواخذه‌اش می‌کنند که «آیا نمی‌دانست که خدا او را می‌بیند؟»

یکبار می‌خواهد کار ناصواب را انجام دهد، هشدارش می‌دهند «آیا حساب می‌کند که خدا او را ندیده است؟»

د ...

۹) «أَيْحَسِبُ أُنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

یکی از تفاوت‌های مهم بین تعبیر این آیه: «آیا چنین حساب می‌کند که کسی او را ندیده است» با تعبیر آیه‌ی «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»: آیا نمی‌دانسته که خدا او را می‌بیند» (علق/۱۴) در این است که تعبیر آیه ۷ سوره بلد، عام‌تر است؛ و با آن می‌توان، علاوه بر اینکه خدا عمل ما را می‌بیند، این مطلب را نیز مطرح کرد که عمل ما در مرآی و منظر کسان دیگری غیر از خدا هم هست؛ چنانکه آیه «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ...» و بگو کارتان را بکنید که خداوند و پیامبرش و آن مومنان، کار شما را خواهند دید...» (توبه/۱۰۵) بر این دلالت دارد که اعمال ما را نه فقط خداوند، بلکه پیامبر و امامان هم مشاهده می‌کنند.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

چنانکه اشاره شد، یکی از ویژگی‌هایی که انسان را از حیوان متمایز می‌کند، برخورداری از «حیا» است. (تدریج ۲)

جالب اینجاست که انسان، مشخصاً در مقابل هم‌نوع خود حیا دارد؛ چرا که «حیا» با نوعی درک متعالی گره خورده است؛ لذا یک انسان باحیا، جلوی انسان‌های دیگر مرتکب گناه ویا هر کاری که خلاف شأن یک انسان باشد، نمی‌شود، اما لزوماً جلوی حیوانات چنین نیست (مثلاً از برهنه بودن در مقابل مورچه‌ای که روی دیوار حمام راه می‌رود، ابابی ندارد؛ زیرا باورش این است که هر موجودی «درک اخلاقی» از حرمت انسان - به معنایی که یک انسان چنین درکی دارد - ندارد؛ همین طور است در مقابل انسانی که مطلقاً چنین درکی نداشته باشد (مثلاً طفل چند روزه)

اما همان طور که برخی موجودات، از بس در دیدگان انسان حقیرند، حیا در مقابلشان برایش معنی ندارد؛ در طرف مقابل، چون درک صحیحی از خدا ندارد، گاه با توجیهات مختلف (مثلاً اینکه خدا مهربان است و گناه ما را نادیده می‌گیرد و ...)، در مقابل خدا هم عملاً بی‌حیایی می‌کند و مرتکب گناه می‌شود.

شاید یکی از علل اینکه در آیات و احادیث، علاوه بر خدا، بر دیده شدن اعمال ما توسط پیامبر ص و برخی مومنان (مشخصاً ائمه اطهار) هم تاکید شده است (توبه/۱۰۵)، این باشد که آن گونه توجیهات، هنگامی که خود را پیش چشم یک انسان متعالی بدانیم، کنار می‌رود.

مثلاً کسی که به چشم چرانی نسبت به اشخاص نامحرم و یا تماشای فیلم و تصاویر مستهجن، و یا خودنمایی در مقابل نامحرمان روی آورده، ممکن است با بهانه‌هایی مانند «خدای زیبایی را دوست دارد!» خود را فریب دهد، اما اگر به یاد آورد که یک انسان وارسته (مانند پیامبر ص و امام ع) در حین این عمل، او را می‌بیند، همه آن توجیهات رنگ می‌باشد.  
(تدریج ۶)

شاید یکی از علی‌کار خداوند اصرار دارد پیامبران از جنس خودمان باشند، همین است که در محضر آنها به عنوان یک انسان متعالی، باب بسیاری از توجیهات بسته می‌شود.

۱۳۹۵/۱۱/۹

آلَمْ نَجِعَ لَهُ عَيْنَيْنِ

۳۳۷ سوره بلد (۹۰) آیه ۸

ترجمه

آیا برایش دو چشم نگذاشته‌ایم؟!

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است:

همانا خداوند با مردم بر اساس آنچه بدانها داده و به آنها شناسانده، احتجاج می‌کند.

الکافی، ج ۱، ص ۱۶۳؛ التوحید (للصدق)، ص ۱۱۴

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَاجٍ عَنْ ابْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ اخْتَحَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَفَهُمْ.

۲) از چندین تن از ائمه اطهار روایتی نقل شده است که حضرت امیرالمؤمنین ع در یک مجلس چهارصد باب از آنچه دین و دنیای انسان مسلمان را آباد می‌کند، به برخی از اصحابش آموخت. قبل از این روایت قبل از گذشت<sup>۱</sup>، در یکی از فرازها می‌فرمایند:

در میان اعضاء و جوارح بدن، چیزی کم‌سپاس‌تر از چشم نیست، پس هرچه می‌خواهد به او ندهید که شما را از یاد خداوند عز و جل به خود مشغول می‌دارد.

به قول باباطاهر:

<sup>۱</sup>. جلسه ۹۰، حدیث ۳ /<http://yekaye.ir/hud-001-113>

جلسه ۲۴۶، حدیث ۱ /<http://yekaye.ir/al-aaraf-7-26>

جلسه ۲۹۴، حدیث ۳ /<http://yekaye.ir/al-maarij-70-23>

زدست دیده و دل هر دو فریاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد

<http://ganjoor.net/babataher/2beytiha/sh23>

الخصال، ج ۲، ص: ۶۲۹؛ عيون الحكم و المواعظ (الليثي)، ص ۱۱۱

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيِّ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عَبْيَدِ الْيَقْطَنِيُّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ عَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَمَائِهَ بَابِ مِمَّا يُصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاِهِ ... لَيْسَ فِي الْأَبْدَنِ [الْجَوَارِحُ] شَيْءٌ أَقْلَى شُكْرًا مِنَ الْعَيْنِ فَلَا تُعْطُوهَا سُؤْلَهَا فَتَشْغَلَكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ ...

(۳) امیرالمؤمنین ع فرمودند:

حق برای کسی که دو چشم دارد، چقدر واضح و آشکار است؛

و فرمودند:

صبح نورافشانی کرد برای کسی که دو چشم دارد.

قال امیر المؤمنین:

مَا أَبَيَنَ الْحَقَّ لِذِي عَيْنَيْنِ. (الأمالی (للصدوق)، ص ۳۱۲)

و قال ع:

فَدَأْضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ. (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۹، کشف المحجه لثمرة المهججه، ص ۲۶۶)

(۴) از امام صادق ع روایت شده است:

هیچ چشمی نیست مگر اینکه روز قیامت گریان است، به جز چشمی که از خوف خدا گریسته باشد؛ و هیچ چشمی از اشک از خشیت خداوند عز و جل مملو نشد، مگر اینکه خداوند عز و جل سایر [اعضای] بدنش را هم بر آتش حرام کرد؛ و هیچ [چنین] اشکی بر گونه سرازیر نشد که آن چهره دچار مضیقه و ذلت شود؛ و هیچ چیزی نیست مگر پیمانه‌ای برای [محاسبه] آن هست مگر قطره اشک، که همانا خداوند عز و جل با اندکی از آن، دریاهایی از آتش را خاموش می‌سازد؛ به طوری که اگر بنده‌ای در میان امته [از خوف خدا] بگرید، خداوند عز و جل بر آن امت به خاطر گریه آن بنده، رحم می‌کند.

الکافی، ج ۲، ص ۴۸۲

عِدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ وَ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: مَا مِنْ عَيْنٍ إِلَّا وَ هِيَ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنًا بَكَتْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ وَ مَا اغْرَوْرَقَتْ عَيْنٌ بِمَا يَرَى إِلَّا حَسْبَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَائِرَ جَسَدِهِ عَلَى النَّارِ وَ لَا فَاضَتْ عَلَى خَدَّهِ فَرَهِقَ ذِلِكَ الْوَجْهُ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ وَ

وَرَبْنُ إِلَّا الدَّمَعَةُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُطْفِئُ بِالْيُسْرَى مِنْهَا الْبِحَارَ مِنَ النَّارِ فَلَوْ أُنَّ عَبْدًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَحِيمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تِلْكَ الْأُمَّةَ بِبُكَاءٍ ذَلِكَ الْعَبْدِ.<sup>۱</sup>

۵) از امام صادق ع روایت شده است:

هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم: چشمی که از آنچه خدا حرام کرده فروبسته شود، و چشمی که در طاعت خدا بیداری کشد و چشمی که در دل شب از ترس خدا بگرید.

الکافی، ج ۲، ص ۴۸۲

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبْنِ أَبِيهِ عَمِيرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ صَالِحِ بْنِ رَزِينَ وَمُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ وَغَيْرِهِمَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَيْنِ بَاكِيَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةُ عَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَعَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَعَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ الظِّلَّ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.<sup>۲</sup>

تدبر

۱) «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»

این آیه و آیات بعد نوعی حجت تمام کردن بر انسان است. خداوند به انسان امکاناتی داده، و مناسب با امکاناتی که داده از او بازخواست می‌کند. (حدیث ۱)

خدا به انسان چشم داده است تا راه درست را تشخیص دهد و به بیراوه نیفتد. اگر کسی چشم داشت و به بیراوه رفت و جهنمی شد، تقصیر خودش است.

۲) «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»

خدا انسان را مواخذه می‌کند که آیا به او چشم ندادیم؟  
علی القاعدہ، این چشم، نه فقط چشم ظاهر، بلکه چشم دل را هم شامل می‌شود؛  
وقتی امیرالمؤمنین ع فرمود اگر کسی چشم را باز کند، حق برایش واضح است؛ دارد از چشم دل سخن می‌گوید، نه فقط چشم سر. (حدیث ۳)

۱. این روایت هم به این مضمون نزدیک است:

وَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَيْنَيْنِ هَطَالَتِيْنِ تَسْقِيَانِ الْقُلُوبِ مَذْرُوفَ الدَّمْعِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ الدَّمْعُ دَمًا وَ قَرْعَ الْفَرْسِ نَدْمًا. (شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۶، ص ۱۹۱)

۲. این روایت هم به این مضمون نزدیک است:

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ عَ قَالَ: كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرَ ثَلَاثَ عَيْنٍ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَعَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ. (الکافی، ج ۲، ص ۸۰)

حتی این چشم می‌تواند پیامبری باشد که خدا به انسانها داد تا راه را به آنان نشان دهد، چنانکه در روایتی که در تاویل این آیات آمده بود، این را بر رسول خدا تطیق داده شده بود (جلسه ۳۳۴، حدیث ۲)

۳) «أَلَمْ تَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»

این که «آیا برایش دو چشم نگذاشته‌ایم؟!» بوضوح بُوی مواخذه علی القاعده در جایی است که انسان از آن نعمتی که داده، استفاده درست نکند.

طبق فرمایش امیرالمؤمنین ع چشم در میان اعضای بدن، کم‌سپاس‌ترین عضو است (حدیث ۲)؛ و اگر توجه کنیم که سپاس هر نعمتی، استفاده از آن در مسیر صحیحش است، معلوم می‌شود انسان کمتر از هر نعمت دیگری از این عضو در مسیر صحیحش استفاده می‌کند.

اما مسیر صحیح استفاده از چشم چیست؟

چشم دو کار مهم انجام می‌دهد؛ یکی نگریستن است و دیگری گریستن؛ به تبع این دو، سه موقعیت مهم برای چشم پیش می‌آید: برای خدا بنگرد، برای خدا در جایی که نباید نگاه کند، ننگرد؛ و برای خدا بگرد. شاید رمز اینکه چشمی که هر یک از این سه را انجام دهد، روز قیامت گریان نخواهد بود، این است که چنین چشمی وظیفه خود را درست انجام داده است. (حدیث ۵)

۴) «أَلَمْ تَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»

خدا به انسان چشم داده است.

اگرچه یک کار مهم چشم، نگریستن است، اما به یاد داشته باشیم که یکی از ویژگی‌های خاص انسان توان «گریستن» است؛ و این ویژگی از مهمترین ابزارهای سلوک انسان به سوی خدا، و یکی از شکرهایی است که برای نعمت چشم باید ادا شود!

#### بحث تخصصی انسان‌شناسی

گاهی ما را مسخره می‌کنند و می‌گویند: شما ملت گریه هستید و شاد نیستید.

حقیقت این است که کسانی که چنین سخنی می‌گویند نه انسان را شناخته‌اند و نه عمق «شادی» را تجربه کرده‌اند! «خنده» و «گریه» دو ممیزه خاص انسان است؛

و از این دو، آنکه پیوند عمیق‌تری با روح انسان برقرار می‌کند، گریه است.

شاهد ساده‌اش اینکه با گفتن یک لطیفه ظرف چند ثانیه می‌توان جماعتی را خنداند، اما برای اینکه یک مرد بگرید، یا مصیبت بسیار سنگینی باید بر وی وارد شده باشد یا روضه اباعبدالله ع یا حضرت زهرا س خوانده شود!

و اتفاقا، انسان در مجلسی باشد که زیاد بخندد، بعدش احساس کدورت و سنگینی می‌کند، اما اگر گریه کرده باشد، بعدش احساس سبکی و آرامش می‌کند.

در الواقع، انسان قسی‌القلب است که نمی‌گرید، و گریه در جایی است که روح انسان کاملاً با امری پیوند خورده باشد (مادری که بچه‌اش را از دست داده، روضه‌خوان نیاز ندارد)؛ و اوج چنین گریه‌ای گریه از خوف خداست، برای انسانی که نسبت خود با خدا را درست بفهمد و به قصور و تقصیر خود پی ببرد. اگر کسی واقعاً از خوف خدا بگرید دریاهای آتشی که با گناهان خود ایجاد کرده، خاموش می‌کند و لذاست که چنین گریه‌ای قیمت‌گذاشتنی نیست (حدیث<sup>۴</sup>)؛ زیرا گریه از خوف خدا، بازگشت انسان به خداست؛ و اگر کسی در اقیانوس رحمت الهی بیفتند، هر اندازه لجن‌مال هم که شده باشد، پاک می‌شود. اما کجاست انسانی که به چنان لطفتی رسیده باشد که از خشیت خدا بگرید؟!

به همین جهت، برای ما راهی دیگر هم قرار داده‌اند که سهل‌الوصول‌تر است:

گریه برای اولیای خدا، که مصدق حقیقی خلیفه‌الله در عالم‌اند؛

آنها به خدا متصل‌اند و با این گریه، ما به آنها متصل شده، و اتصال ما به دریای رحمت الهی حاصل می‌شود.

بله، ما ملت گریه‌ایم؛ و به این امر افتخار می‌کنیم. ما مردیم و می‌گریم، گریه‌ای که روحمن را از آسودگی روزمرگی‌ها صیقل می‌دهد، و با این گریستان به شادی و اوج معنوی‌ای می‌رسیم که برتر از هزاران خنده است. در محرم امسال، یک جلسه درباب چگونگی اثر گریه در ارتقای معنوی انسان سخن گفته‌ام که از طریق لینک زیر می‌توانید فایل صوتی آن را دریافت کنید.

[www.souzanchi.ir/wp-content/uploads/2016/10/9-Donya.mp3](http://www.souzanchi.ir/wp-content/uploads/2016/10/9-Donya.mp3)

همچنین در جلسه پنجم دهه محرم سال قبل، بحثی درباره چگونگی استفاده از گریه برای هدایت انسانها داشته‌ام که خلاصه‌اش را از طریق لینک زیر می‌توانید مطالعه

<http://www.souzanchi.ir/muslim-woman-in-society>

و از طریق لینک زیر فایل صوتی‌اش را دریافت کنید:

[www.souzanchi.ir/wp-content/uploads/2015/10/940727-zeinab.mp3](http://www.souzanchi.ir/wp-content/uploads/2015/10/940727-zeinab.mp3)

۱۳۹۵/۱۱/۱۰

وَلِسَانًا وَشَفَّيْنِ

(۲۳۸) سوره بلد (۹۰) آیه ۹

ترجمه

و زبانی و دو لب [برايش قرار نداده‌ایم؟!]

حدیث

۱) از رسول خدا ص روایت شده است:  
خداؤند تبارک و تعالیٰ به فرزند آدم می‌فرماید:

اگر چشمت با تو نزاع کرد که می خواست برخی از آنچه را بر تو حرام کردهام ببیند، بدان که تو را با دو طبق (سرپوش) علیه او یاری کردم؛ پس طبقش را بگذار و نگاه نکن؛ و اگر زبانت با تو نزاع کرد که می خواست به سراغ برخی از آنچه بر تو حرام کردم برود، بدان که تو را با دو طبق (سرپوش) علیه او یاری کردم؛ پس طبقش را بگذار و [دهانت را ببیند]؛ ...

الكافی، ج ۱، ص ۲۱۹؛ الدر المنشور، ج ۶، ص ۳۵۳

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ قَالَ حَدَّيْنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى قَالَ حَدَّيْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلَى عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ: يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِابْنِ آدَمَ إِنْ نَازَعَكَ بَصَرُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْتَدْتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَيْنِ فَأَطْبِقْ وَلَا تَنْظِرْ وَإِنْ نَازَعَكَ لِسَانُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْتَدْتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَيْنِ فَأَطْبِقْ وَلَا تَكَلْمُ...<sup>۲</sup>

(۲) اسود بن سعید می گوید: نزد امام باقر ع بودم، بدون اینکه سوالی از ایشان کرده باشم، فرمود: ما حجت خدا هستیم، ما زبان خدا هستیم؛ ما وجه الله هستیم، ما چشم خدا در میان بندگانش هستیم؛ و ما والیان امر خدا در بندگانش هستیم.

الكافی، ج ۱، ص ۱۴۵

عِدَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ حُمَرَانَ عَنْ أَسْوَدَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ عَ فَأَنْشَأْتُ يَقُولُ اِبْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ: نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَنَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَنَحْنُ وَلَاهُ أَمْرُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ.<sup>۳</sup>

۱. آخر ابن عساکر عن مکحول رضی الله عنه قال قال النبي صلی الله عليه و سلم يقول الله يا ابن آدم قد أنت علیک نعما عظاما لا تحصی عدھا ولا تطیق شکرها و ان مما أنعمت علیک ان جعلت لك عینین تنظر بهما و جعلت لهما غطاء فانظر عینک إلى ما أححلت لك فان رأیت ما حرمت علیک فأطیق علیهمما غطاءھما و جعلت لك لسانا و جعلت له غلافا فاطیق بما أمرتك و أححلت لك ما عرض لك ما حرمت علیک فأغلق علیک لسانک و جعلت لك فرجا و جعلت لك سترافا صب بفرجک ما أححلت لك فان عرض لك ما حرمت علیک فارخ علیک سترک ابن آدم انک لا تحمل سخطی و لا تستطیع انتقامی

۲. وَ إِنْ نَازَعَكَ فَرْجُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْتَدْتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَيْنِ فَأَطْبِقْ وَلَا تَأْتِ حَرَاماً.

۳. این دو حدیث هم درباره اینکه امامان «لسان» هستند برای ما و لذا به هر زبانی مسلط اند:

(۱) مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيِّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَيُوبَ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ عُمَرٍ وَبْنِ شِمْرٍ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهْلِيْلِ عَنْ أَبِي الْهَيْمِنِ بْنِ التَّيْهَانِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَخَطَبَ النَّاسَ بِالْمَدِينَةِ قَالَ: ... وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَّا النَّسَمَةَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي صَاحِبُكُمْ وَالَّذِي بِهِ أَمِرْتُمْ وَأَنِّي عَالِمُكُمْ وَالَّذِي بِعِلْمِهِ نَجَاتُكُمْ وَوَصَّيْتُنِي بِكُمْ وَخَيْرَةُ رَبِّكُمْ وَلِسَانُ نُورِكُمْ وَالْعَالَمُ بِمَا يُصْلِحُكُمْ فَعَنْ قَبِيلِ رُوَيْدَا يَنْزِلُ بِكُمْ مَا وُعِدْتُمْ وَمَا نَزَلَ بِالْأَمْمِ قَبْلَكُمْ وَسَيَسَانُكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ أَئْمَانِكُمْ مَعْهُمْ تُحْسِرُونَ وَإِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَدَا تَصِيرُونَ (الكافی، ج ۸، ص ۳۲؛ خطبة الطالوتیة)

(۲) أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَ جَعْلْتُ فِدَاكَ بِمَا يُعْرَفُ إِلَيْمَامُ قَالَ فَقَالَ بِخِصَالٍ أَمَّا أَوْلَاهَا فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارَةِ إِلَيْهِ لِتَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً وَيُسْأَلُ فِيْجِيبُ وَإِنْ سُكِّتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ وَيُخْبِرُ بِمَا فِي غَدِ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ (الكافی، ج ۱، ص ۲۸۵)

(۳) از امام سجاد ع روایت شده است که:

همانا زبان فرزند آدم هر روز صبح توجهی به بقیه اعضاء و جوارح می کند و می گوید: صبحتان به خیر؛ حالتان چطور

است؟

می گویند: خوبیم، اگر تو بگذاری!

و سوگندش می دهند که: تو را به خدا، که ما را به دردسر نینداز؛

و می گویند: ما اگر به ثواب یا عقاب می رسیم، به خاطر تو است!

الکافی، ج ۲، ص ۱۱۵

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزَمَ الْأُسْدِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلَىٰ  
بْنِ الْحُسَيْنِ عَ قَالَ:

إِنَّ لِسَانَ أَبِنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَىٰ جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلَّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟

فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا؛

وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا وَ يَنْشِدُونَهُ؛

وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُثَابٌ وَ نُعَاقَبٌ بِكَ.

۱. روایات زیر هم درباره حفظ لسان قابل توجه است:

(۱) عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي عَلَىٰ الْجَوَانِيِّ قَالَ: شَهِدْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ هُوَ يَقُولُ لِمَوْلَىٰ لَهُ يَقَالُ لَهُ سَالِمٌ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَىٰ شَفَّتِيهِ وَ  
قَالَ يَا سَالِمُ احْفَظْ لِسَانَكَ تَسْلِمٌ وَ لَا تَحْمِلُ النَّاسَ عَلَىٰ رِقَابِنَا. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۳)

(۲) عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا الْحَسَنِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ أُوصِنِي فَقَالَ لَهُ احْفَظْ لِسَانَكَ تَعَزَّ وَ لَا تُمْكِنُ النَّاسَ مِنْ  
قِيَادِكَ فَتَدِلُّ رَقْبَتِكَ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۳)

(۳) عَنْهُ عَنِ الْهَمَيْمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ لِرَجُلٍ أَتَاهُ أَلَا أَدْلُكَ عَلَىٰ أَمْرٍ يُدْخِلُكَ اللَّهُ  
بِهِ الْجَنَّةَ قَالَ بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَلِنْ أَنَّكَ اللَّهَ قَالَ فَإِنْ كُنْتُ أَحْوَاجَ مِنَ أُنْيَلِهِ قَالَ فَانْصُرْ الْمَظْلُومَ قَالَ وَ إِنْ كُنْتُ أَضْعَفَ مِنَ الْأَنْصُرُ  
قَالَ فَاصْنَعْ لِلآخرَقِ يَعْنِي أَشِرْ عَلَيْهِ قَالَ فَإِنْ كُنْتُ أَخْرَقَ مِنْ أَصْنَعَ لَهُ قَالَ فَأَصْمِنْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ أَمَا يَسْرُكَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ خَصْلَةً  
مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ تَجْرِي إِلَى الْجَنَّةِ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۳)

(۴) عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَلَبِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَتْ تَصَدِّقُ بِهَا عَلَىٰ  
نَفْسِكَ ثُمَّ قَالَ وَ لَا يَعْرِفُ عَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمَانَ حَتَّىٰ يَخْرُنَ مِنْ لِسَانِهِ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۴)

(۵) عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَلَبِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ نَجَاهُ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ. (الکافی، ج ۲،  
ص ۱۱۴)

(۶) يُونُسُ عَنْ مُتَنَّىٰ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرِ عَ يَقُولُ كَانَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ يَا مُبْتَغِيَ الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللَّسَانَ مِفْتَاحٌ خَيْرٍ وَ مِفْتَاحٌ  
شَرٌّ فَاقْحِمْ عَلَىٰ لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَىٰ ذَهَبِكَ وَ رِقْبِكَ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۴)

(۷) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيَادٍ عَنْ أَبِنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَ كُلُّ عُضُوٍ مِنْ  
أَعْضَاءِ الْجَسَدِ يُكَفَّرُ اللَّسَانَ يَقُولُ نَشَدْتُكَ اللَّهُ أَنْ تُعَذَّبَ فِيكَ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۵)

۴) در فرازی از «رساله حقوق» امام سجاد ع آمده است:

و اما حق زبان آن است که کرامت او را از اینکه به خیانت کشیده شود، حفظ کنی؛

و او را به انجام خوبی عادت دهی؛

و به ادب و ادار سازی، و افسارش را نگهداری که حرکت نکند مگر در جایی که نیاز و منفعتی برای دین و دنیا دارد؛

و او را از ورود در مسائل اضافی شنیع و کم فایده‌ای که هم عایداتش اندک است و هم از ضررش ایمن نیستی، معاف

بداری؛

و او را کمک‌کار عقل و راهنمای او قرار دهی؛

و زینت عاقل به عقلش، این است که در [استفاده از] زبانش سیره و اسلوب خوبی در پیش گیرد،

و لا قوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

تحف العقول، ص ۲۵۷

رسالتہ ع المعروفة برسالہ الحقوق

۸) عَلَىٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ جَمِيعًا عَنْ أَبْنِ أَبِيهِ عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ قَيْسِ أَبِي إِسْمَاعِيلِ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ لَا يَأْسَ بِهِ مِنْ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَيَّ النَّبِيِّ صَفَّقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ وَ يَحْكَ وَ هُلْ يُكْبُثُ النَّاسَ عَلَىٰ مَنَّا خَرِّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَادُ الْسَّيِّئَمِ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۵)

۹) أَبُو عَلَىٰ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْجَبَارِ عَنْ أَبِيهِ فَضَالٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَمَّ مَنْ لَمْ يَحْسُبْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ خَطَايَاهُ وَ حَضَرَ عَذَابَهُ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۵)

۱۰) عَلَىٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ السَّلَانَ بَعْذَابٌ لَا يُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ أَيُّ رَبٌ عَدِيقَتِي بَعْذَابٌ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَيْئًا فَيَقَالُ لَهُ خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَبَلَغَتْ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَسُفِّكَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَ اتَّهَبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ وَ اتَّهَكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَأُعَذِّبَكَ بَعْذَابٌ لَا أُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۵)

۱۱) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْعِفَارِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَمَّ مَنْ رَأَىٰ مَوْضِعَ كَلَامِهِ مِنْ عَمَلِهِ قَلَ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶)

۱۲) أَبُو عَلَىٰ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَىٰ الْكُوفِيِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: فِي حِكْمَةِ آلِ دَاؤُدِ عَلَىِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَىِ شَانِهِ حَافِظًا لِلِّسَانِهِ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶)

۱۳) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَينِ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: لَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِنًا مَا دَامَ سَاكِنًا فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِنًا أَوْ مُسِيَّئًا. (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶)

۱۴) عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِيْنَ فِي وَصِيَّتِهِ لِمُحَمَّدِ أَبِينَ الْحَقَّافِيَّةِ وَ اعْلَمَ أَنَّ اللِّسَانَ كَلْبٌ عَقُورٌ إِنْ خَلَّيْتَهُ عَقَرَ وَ رُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةَ فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْرُنُ ذَهَبَكَ وَ وَرَقَكَ (الإخلاص، ص ۲۲۹)

... وَ أَمَّا حُقُّ اللِّسَانِ فَإِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَّا وَ تَعْوِيدُهُ عَلَى الْخَيْرِ وَ حَمْلُهُ عَلَى الْأَدَبِ وَ إِجْمَامُهُ إِلَى لِمَوْضِعِ الْحَاجَةِ وَ الْمُفْعَةِ لِلَّدَنِ وَ الدُّنْيَا وَ إِعْفَاؤُهُ عَنِ الْفُضُولِ الشَّيْنَعَةِ الْقَلِيلَةِ الْفَائِدَةِ الَّتِي لَا يُؤْمِنُ ضَرَرُهَا مَعَ قِلَّةِ عَائِدَتِهَا وَ يُعَدُّ شَاهِدُ الْعُقْلِ وَ الدَّلِيلُ عَيْنَهُ وَ تَزَيَّنُ الْعَاقِلُ بِعَقْلِهِ حُسْنُ سِيرَتِهِ فِي لِسَانِهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ...<sup>١</sup>

(٥) از امام باقر ع روایت شده است که:

۱. این دو روایت هم درباره وظایف زبان و چشم قابل توجه است: (البته هر دو روایت همانند روایت حقوق، وظایف سایر اعضا را هم بیان کرده، اما چون در این دو آیه فقط به این دو پرداخته شده، به همین مقدار از آنها بسته شد)

(۱) قَالَ الصَّادِقُ عَلَى كُلِّ جُزِءٍ مِنْ أَجْزَائِكَ زَكَاةً وَاجِبَةً لِلَّهِ تَعَالَى بِلْ عَلَى كُلِّ مَنْبِتٍ شَعْرٍ مِنْ شَعْرِكَ بِلْ عَلَى كُلِّ لَحْظَةٍ مِنْ لَحْظَاتِكَ زَكَاةً فَزَكَاةً الْعَيْنِ النَّظَرَةَ بِالْعِبْرَةِ وَ الْغَضُّ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ مَا يُضَاهِيهَا ... وَ زَكَاةُ الْلِّسَانِ النُّصْحُ لِلْمُسْلِمِينَ وَ التَّيِيقُ لِلْغَافِلِينَ وَ كَثْرَةُ التَّسْبِيحِ وَ الدَّكْرِ وَ غَيْرِهَا ... (مصابح الشريعة، ص ۵۱)

(۲) عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْفَاسِمِ بْنِ بُرَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الزَّبِيرِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: ... الْإِيمَانُ حَالَاتٌ وَ دَرَجَاتٌ وَ طَبَقَاتٌ وَ مَنَازِلٌ فَمِنْهُ التَّأْمُونُ تَمَامًا وَ مِنْهُ النَّاقْصُ الْبَيْنُ نُقْصَانًا وَ مِنْهُ الرَّاجِحُ الرَّائِدُ رُجْحَانُهُ قُلْتُ إِنَّ الْإِيمَانَ لَكُلُّمُ وَ يَقُولُ وَ يَرِيدُ قَالَ نَعَمْ فُلْتُ كَفَ ذَلِكَ قَالَ لَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ أَبْنَ آدَمَ وَ قَسْمَهُ عَلَيْهَا وَ فَرَقَهُ فِيهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحةً إِلَّا وَ قَدْ وَكَلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بِغَيْرِهَا مَا وَكَلَتْ بِهِ أَخْتَهَا فَبِهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقُلُ وَ يَقْفَهُ وَ يَفْهَمُ وَ هُوَ أَمِيرُ بَدِيهِ الَّذِي لَا تَرُدُّ الْجَوَارِحُ وَ لَا تَصْدُرُ إِلَّا عَنْ رَأِيهِ وَ أَمْرِهِ وَ مِنْهَا عَيْنَاهُ اللَّتَانِ يُبَصِّرُ بِهَا وَ أَذْنَاهُ اللَّتَانِ يَسْمَعُ بِهَا وَ يَدَاهُ اللَّتَانِ يَبْطِئِشُ بِهَا وَ رِجْلَاهُ اللَّتَانِ يَمْسِي بِهَا وَ فَرْجُهُ الَّذِي الْبَاهُ مِنْ قَبْلِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ رَأْسُهُ الَّذِي فِيهِ وَ جَهُهُ فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ جَارِحةً إِلَّا وَ قَدْ وَكَلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بِغَيْرِهَا مَا وَكَلَتْ بِهِ أَخْتَهَا بِفَرَضِهِ الَّذِي تَبَارَكَ أَسْمَهُ يَنْطِقُ بِهِ الْكِتَابُ لَهَا وَ يَشَهُدُ بِهِ عَلَيْهَا فَفَرَضَ عَلَى الْقُلُوبِ غَيْرَهَا مَا فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ وَ فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ غَيْرَهَا مَا فَرَضَ عَلَى الْعَيْنِينِ وَ فَرَضَ عَلَى الْعَيْنِينِ غَيْرَهَا مَا فَرَضَ عَلَى الْلِّسَانِ وَ فَرَضَ عَلَى الْلِّسَانِ غَيْرَهَا مَا فَرَضَ عَلَى الْأَيْدِينِ وَ فَرَضَ عَلَى الْأَيْدِينِ غَيْرَهَا مَا فَرَضَ عَلَى الرِّجْلَيْنِ وَ فَرَضَ عَلَى الرِّجْلَيْنِ غَيْرَهَا مَا فَرَضَ عَلَى الْفَرْجِ وَ فَرَضَ عَلَى الْفَرْجِ غَيْرَهَا مَا فَرَضَ عَلَى الْوَجْهِ فَأَمَّا ... فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْلِّسَانِ الْقُولَ وَ التَّعْبِيرَ عَنِ الْقُلُوبِ بِمَا عَقَدَ عَلَيْهِ وَ أَقْرَبَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنَا - وَ قَالَ - وَ قُولُوا آمِنَا بِالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ تَحْنُنُ لَهُ مُسْلِمُونَ فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْلِّسَانِ وَ هُوَ عَمَلُهُ ... وَ فَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنَّ لَا يَنْتَرِي إِلَى مَا حَرَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْ يَعْرِضَ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوُ مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُو فُرُوجَهُمْ فَنَهَا مِنْهُمْ أَنْ يَنْتَرُوا إِلَى عُورَاتِهِمْ وَ أَنْ يَنْتَرُوا إِلَى فَرْجِ أَخِيهِ وَ يَحْفَظَ فَرْجَهُ أَنْ يُبَلِّغَ إِلَيْهِ وَ قَالَ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظُنَ فُرُوجَهُنَّ مِنْ أَنْ تَنْتَرُ إِلَى فَرْجِ أَخِتَهَا وَ تَحْفَظَ فَرْجَهَا مِنْ أَنْ يُنْتَرِي إِلَيْهَا وَ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ مِنْ حَفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنَ الزَّنَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظرِ ثُمَّ نَكِمُ مَا فَرَضَ عَلَى الْقُلُوبِ وَ الْلِّسَانِ وَ السَّمْعِ وَ الْأَفْخَادَ وَ قَالَ وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادُ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْعَيْنِينِ مِنْ غَضُّ الْبَصَرِ عَمَّا حَرَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ عَمَلُهُمَا وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ ... فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَافِظًا لِجَوَارِحِهِ مُوفِيًا كُلُّ جَارِحةٍ مِنْ جَوَارِحِهِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُسْتَكْمِلًا لِإِيمَانِهِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْ خَانَ فِي شَيْءٍ مِنْهَا أَوْ تَعَدَّى مَا أَمْرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَاقِصُ الْإِيمَانِ قُلْتُ قَدْ فَهَمْتُ نُقْصَانَ الْإِيمَانِ وَ تَمَامَهُ فَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ زِيَادَتُهُ فَقَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ إِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا - وَ هُمْ يَسْتَبَشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ قَالَ نَحْنُ نُقْصُ عَلَيْكَ نَبَاهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زَدْنَاهُمْ هُدًى وَ لَوْ كَانَ كُلُّهُ وَاحِدًا لَا زِيَادَةَ فِيهِ وَ لَا نُقْصَانَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ فَضْلٌ عَلَى الْآخَرِ وَ لَا سُنْوَتَ النَّعْمُ فِيهِ وَ لَا سُنْوَتَ النَّاسُ وَ بَطَلَ التَّفْضِيلُ وَ لَكِنْ بِتَنَامِ الْإِيمَانِ دَخَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ وَ بِالزِّيَادَةِ فِي الْإِيمَانِ تَفَاضَلَ الْمُؤْمِنُونَ بِالدَّرَجَاتِ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِالنُّقْصَانِ دَخَلَ الْمُفْرَطُونَ النَّارَ. (الكافى، ج ٢، ص ٣٤)

بدرستی که این زیان کلید هر خوبی و هر بدی‌ای است؛ پس برای مومن سزاوار است که بر زبانش مهر و بستی باشد همان گونه که برای طلا و نقره‌اش مهر و بست می‌گذارد که رسول خدا ص فرمود: خداوند رحمت کند مومنی را که زبانش را از هر شری نگه دارد که همانا این کار صدقه‌ای از جانب او برای خودش است.

پس امام باقر فرمودند: کسی از گناهان سالم نمی‌ماند مگر اینکه زبانش را خزانه‌داری کند.

تحف العقول، ص ۲۹۸

روی عن الإمام الباقر قالَ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحٌ كُلُّ خَيْرٍ وَ شَرٌّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فِضْلِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَالَ رَحِيمُ اللَّهُ مُؤْمِنًا أَمْسَكَ لِسَانَهُ مِنْ كُلِّ شَرٍّ إِنَّ ذَلِكَ صَدَقَةٌ مِنْهُ عَلَى نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ عَلَى يَسِّئَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ.<sup>۱</sup>

تدبر

(۱) «وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ»

یک زبان دادند و دو لب؛ در واقع، زبان را اساسا در محفظه‌ای به نام دهان قرار داده اند که دوتا لب هم همچون دو لنگه دو در جلویش قرار دارد. اصل در مورد هر محفظه‌ای که در دارد، بسته بودنش است (جایی که قرار است همواره باز باشد، برایش درب نمی‌گذارند)

شاید بدین جهت است که این اندازه در روایات، سکوت مدرج شده و بر مزیت آن بر سخن گفتن تاکید شده است.

(۲) «وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ»

اگر نیک دقت کنیم، شاید بتوان برخورداری انسان از «زبان» (به معنایی که توان «کلام» و ارتباط کلامی با دیگران به او می‌دهد) را مهمترین ممیز انسان دانست (جلسه ۲۲۱، تدبیر<sup>۳</sup>)؛ و شاید بتوان گفت همین عامل است که «جامعه انسانی» را از تمامی «جوامع دیگر» (خواه در حیوانات، و خواه در فرشتگان) متمایز کرده است؛

چنانکه در روایات، زبان را هم کلید همه خوبی‌ها و هم کلید همه بدیها دانسته‌اند (حدیث<sup>۵</sup>). نظام دنیا به گونه‌ای است که هر ابزاری که امکان حسن استفاده آن زیاد باشد، به همان اندازه امکان سوءاستفاده دارد. شاید به همین جهت است که خداوند متعال به هر انسانی «یک» زبان داده است، اما آن را در داخل دهانی قرار داده که «دو لب» را مامور آن کرده است (حدیث<sup>۱</sup>) تا انسان بداند اگر هر مقدار توان سخن گفتن دارد، دو برابرش باید نسبت به مراقبت از سخنی که قرار است از دهان بیرون آید اهتمام داشته باشد.

این زبان چون سنگ و هم آهن‌وش است وانچه بجهد از زبان چون آتش است

<sup>۱</sup> مرحوم حرانی (مؤلف تحف العقول) احادیث را بدون سند آورده؛ ظاهرا اصل مستندش این بوده است: وَعَنْهُ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَا مُبْتَغَيَ الْعِلْمِ! إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحٌ كُلُّ خَيْرٍ وَ مِفْتَاحٌ كُلُّ شَرٌّ فَأَخْتِمْ عَلَى ذَهَبِكَ وَ وَرِيقَكَ (الأصول الستة عشر، ص ۱۷۴)

گه ز روی نقل و گه از روی لاف	سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف
در میان پنجه چون باشد شرار	زانک تاریک است و هر سو پنجه زار
زان سخنها عالمی را سوختند	ظالم آن قومی که چشمان دوختند
روبهان مرده را شیران کند	عالمی را یک سخن ویران کند

### (۳) «وَلِسَانًاٰ وَشَفَقَّيْنَ»

در جلسه قبل (تدریب ۱) اشاره شد که این آیه و آیات قبل و بعدش نوعی حجت تمام کردن بر انسان است. اینکه چشم ابزاری در راستای هدایت انسان باشد، (که اگر از آن درست استفاده نکنیم و گمراه بمانیم، حق داشته باشند ما را موادخده کنند) واضح است؛ اما زبان چطور؟

الف. زبان از این جهت مهم است که انسان چیزی را که دیگران ندیده‌اند به اطلاع آنها می‌رساند و درواقع، با آن دیگران را هدایت می‌کند (المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۲)

در واقع، بر اساس سخن فوق، این آیه در مقام اتمام حجت نسبت به «گمراه کردن» است، نه «گمراه شدن». مoid این برداشت آن است که در کنار زبان، روی «دو لب» تاکید شده است که می‌تواند مانع حرف زدن شود. (یعنی چرا با اینکه علاوه بر زبان، به تو دو تا لب دادیم که می‌توانستی با آنها جلوی حرف نابجا زدن زبان را بگیری، باز هم با حرفهای ناصوابت دیگران را گمراه کردی؟)

ب. شاید می‌خواهد توجه دهد که انسان دو مسیر ادراکی مهم دارد: یکی حواس و درک مستقیم، که مهمترینشان «مشاهده» و کار چشم است، دیگری «کلام» که در درجه اول کار زبان است؛ همان طور که نعمت «چشم» به عنوان نعمتی که در راستای هدایت شدن انسان مطرح شده، صرفاً چشم ظاهری نیست (جلسه ۳۳۷، تدریب ۲)، «زیان» هم که یک نعمت ویژه انسان در مقام هدایت شدن اوست، صرفاً این عضو مادی نیست (چرا که اغلب حیوانات هم این عضو را دارند)؛ بلکه از آن جهت مورد توجه است که امکان «کلام» را در انسان ایجاد کرده است که نقشی بسزا در هدایت شدن آدمی دارد.

### نکته تخصصی انسان شناختی

قبل اشاره شد که برخورداری انسان از «زبان» (برخورداری از شناخت واقعیات با «اسم»، نه فقط با مشاهده) نقشی اساسی در تمایز انسان از سایر موجودات دارد. (جلسه ۲۲۱، تدریب ۳)

در واقع، اگر دقت کنیم، آن مقدار که ما به خاطر برخورداری از نعمت «زبان» و کلام، می‌توانیم به شناخت از پیرامون خود برسیم، بسیار بسیار بیشتر از آن مقداری است که با اعضاء و جوارحی به شناخت می‌رسیم که مستقیماً از متن خارج، شناختی را کسب می‌کنند.

نکته بسیار جالب این است که:

اولاً ما با «کلمات» است که می‌اندیشیم؛ نه حتی با تصورات و «صورت»‌های ذهنی (دقیق شود: اندیشیدن در گروی استفاده از گزاره‌هاست و گزاره (تصدیق) چیزی بیش از مجموع تصورات است؛ و «گزاره» اساساً در جایی معنا دارد که «کلمات» و بويژه «حروف» (البته «حروف» به معنای «منطقی»، نه «نحوی») در کار باشد)

ثانیاً اثر «کلام» در شناخت تا بدانجاست که بسیاری از اوقات، در حین سخن گفتن به دیگران، خود، به مطالب جدیدی بی‌می‌بریم که تاکنون خودمان هم بدانها توجه نداشته و حتی از آنها آگاه نبوده‌ایم! (بويژه کسانی که معلمی کرده‌اند بخوبی این مطلب را تجربه نموده‌اند)<sup>۱</sup>

#### ۴) «وَ لِسَانًا وَ شَفَّتَيْنِ»

در روایات تاویلی (مثال: جلسه ۳۳۴، حدیث ۲) این «زبان»ی که خداوند به همه داده است، بر امیرالمؤمنین ع تطبیق گردیده است. (یعنی خداوند پیامبر ص را همچون چشمانی بینا و امیرالمؤمنین ع را همچون زبانی گویا برای ما قرار داد). برخی این را همان اجابت دعای حضرت ابراهیم دانسته‌اند که از خداوند خواست که " وَاجْعُلْ لِي لِسَانَ صِدْقَ فِي الْآخِرِينَ: برای من «لسان صدق» (زبان راستی و درستی) در آیندگان قرار بده" (شعراء/۸۴) و خداوند درخواست او را اجابت کرد و فرمود: " وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقَ عَلِيًّا: وَ بِرَايْشَانِ «لسان صدق» را علی ع قرار دادیم" (مریم/۵۰) (تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۷۴)

#### توجه

متاسفانه اغلب مترجمان، به گمان اینکه نام حضرت علی ع در قرآن نیامده، آیه ۵۰ سوره مریم را به صورت «برایشان ذکر خیر بلندی [یا: نام نیکوی پرآوازه‌ای] قرار دادیم» ترجمه کرده‌اند؛ در حالی که در زبان عربی، «لسان صدق»، نه به عنوان «نام نیکو» به کار رفته و نه به عنوان «ذکر خیر»<sup>۲</sup>. در این باره که این آیه، از آیاتی است که بصراحت نام حضرت علی ع در آن آمده است، قبلاً در مقاله زیر به تفصیل توضیح داده‌ام.

<http://www.souzanchi.ir/imam-alis-name-in-holy-quran-2>

#### نکته دریافتی از یکی از اعضای کanal:

#### ۵) «وَ لِسَانًا وَ شَفَّتَيْنِ»

۱. در واقع همین نعمت «زبان و لب‌ها» - که به کمک همدیگر نقش مهمی در «ارتباط کلامی برقرار کردن» ایفا می‌کنند - نقش فراوانی در اندوخته معرفتی ما، و لذا هدایت شدن ما دارند؛ ولذا ظاهرا می‌توان گفت که در این آیه نیز (همانند آیه قبل) زبان و لب‌ها را در مقام اتمام حجت نسبت به هدایت شدن یا نشدن خود وی (نه گمراه کردن دیگران) برشمرده است.

۲ مثلاً به این روایت بنگرید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ لِسَانُ الصَّدْقِ لِلْمُرْءِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي النَّاسِ خَيْرًا مِنَ الْمَالِ يَأْكُلُهُ وَ يُورَثُهُ. (الكافی، ج ۲، ص ۱۵۴)

زبان تنها عضوی است که خسته نمی‌شود

بطور معمول زبان پرکار ترین عضو بدن است

اگر انسان را یک واحد تولیدی فرض کنیم، بیشترین تولید آن از زبان است، و اثر گذار ترین.

از این روست که خداوند در سوره احراب آبات ۷۰ و ۷۱ فرموده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَتَقْوِا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا، يُصْلِحُ**

**لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا**

بزرگی می‌فرمود: قول سدید یعنی سخن سنجیده و قابل دفاع

پس خداوند در این آیه می‌فرماید که سخن سدید بگویید، عمل تان را اصلاح می‌کند

حالا یا خداوند عمل را اصلاح می‌کند، یا کسی که عادت کند سخن سدید بگویید عملش هم اصلاح می‌شود، و یا هر دو،

در هر دو حالت خدا می‌کند.

حال اگر به مثال فوق برگردیم، این طوری می‌شود که : این واحد تولیدی (انسان) که بیشترین تولیدش از طریق زبان است، لازم است که یک واحد کنترل کیفیت برای خود داشته باشد، تا قبل از خروج ، تولیدات کنترل کیفی شوند، وقتی این کار ملکه انسان شد، بطور خودکار تمام اعمال او (تولیدات دیگر) تحت نظرات واحد کنترل کیفیت قرار خواهند گرفت، چراکه مدیر همه تولیدات یکی است، ولی سالن تولید سخن فعال ترین آنهاست و همواره پیشگام.<sup>۱</sup>

۱۳۹۵/۱۲/۱۱

وَهَدِيَنَا النَّجْدَيْنِ

۱۰ آیه (۹۰) سوره بلد

ترجمه

و او را به دو مکان برجسته (جای رفیع) ره نمودیم؛

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«النَّجْدَيْنِ»

<sup>۱</sup>. این روایت نیز درباره اینکه زبان را خداوند چگونه آفریده جای تامل دارد:

روى محمد بن سنان قال حدثى المفضل بن عمر عن الصادق ع:

... أطل الفکر يا مفضل فى الصوت والكلام وتهيئة الآلة فى الإنسان فالحجرة كالأنبوة لخروج الصوت والسان والشفتان والأسنان لصياغة الحروف والنغم لا ترى أن من سقطت أسنانه لم يقم بضم السين ومن سقطت شفتيه لم يصحح الفاء ومن تقل لسانه لم يفصح الراء وأشباهه شيء بذلك المزمار الأعظم فالحجرة تشبه قبة المزمار والرئة تشبه الزق الذى يفتح فيه لتدخل الريح والغضلات التى تقضى على الرئة ليخرج الصوت كالاصابع التى تقضى على الرق حتى تجري الريح فى المزمار و الشفتان والأسنان التى تصوغ الصوت حروفًا و نغمًا كالاصابع التى تختلف فى فم المزمار فتصوغ صفيره العانا غير أنه وإن كان مخرج الصوت يشبه المزمار بالآلية و التعريف فإن المزمار فى الحقيقة هو المتشبه بمخرج الصوت (توحيد المفضل، ص ۶۲-۶۳)

تثنیه از کلمه «النجد» است. «النجد» در اصل به معنای علوٰ و برتری‌ای است که همراه با قوت و شدت باشد؛ و از بارزترین مصاديقش «زمین مرتفع» و «راه مرتفع»‌ی است که محکم باشد. (معجم المقايس اللげ، ج ۵، ص ۳۹۱؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۳۶) تا حدی که برخی از اهل لغت، اولین معنای آن را «هر جایی از زمین که برآمده و از اطرافش بلندتر باشد» دانسته‌اند (كتاب العين، ج ۷، ص ۸۳؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۶؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۹۱). به «پستان» زن هم از این جهت که حالت برآمدگی دارد «النجد» گفته می‌شود. (تاج العروس، ج ۵، ص ۲۷۰) همچنین به مرد شجاع «النجد» و به انسان جنگجو «مناجد» می‌گویند از این جهت که با قدرت خویش بر همانندهای خویش برتری می‌جوید (معجم المقايس اللげ، ج ۵، ص ۳۹۱؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۳۶)

اینکه مقصود از «النجدین»: دو نجد چیست؛ دیدگاه‌های متعددی بیان شده است:

- بسیاری گفته‌اند منظور دو راه خیر و شر است (روایتی از امیرالمؤمنین، و نظر ابن عباس، قتاده، مجاهد؛ به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۸؛ أمالی (للمرتضی)، ج ۲، ص ۲۸۸ و نیز: مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۹۱)، آنگاه درباره چرایی این چنین تعبیری سه دیدگاه مطرح شده است (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۸؛ أمالی (للمرتضی)، ج ۲، ص ۲۸۸): یا از این جهت است که دو راهی است که دائماً پیش چشم انسان رخ می‌نماید و کاملاً آشکار است (گویی برتر از اطرافش است)؛ و یا از باب «تغلیب» است (در زبان عربی، در مورد کلماتی که از وجهی به هم مرتبط باشند کلمه اول را به صورت مثنی ذکر می‌کنند؛ مثلاً گاه به خورشید و ماه «قمرین» گویند [یا کاظمین که اشاره است به امام کاظم و امام جواد] و در واقع، «طريق الخير: راه خوبی» است که راهی مرتفع است؛ اما از باب تغلیب، به «طريق الخير و طريق الشر» «النجدان» گفته‌اند)؛ و یا از این جهت که «راه شر» هم امری است که با توجه به (و البته اجتناب کردن از) آن می‌تواند به رفعت رسید.

- برخی هر دو نجد را دارای بار معنایی مثبت قلمداد کرده‌اند؛ در این میان هم اقوال متعددی وجود دارد: برخی آن را طریق حق در دنیا و طریق حق در آخرت دانسته‌اند که باطنشان یکی است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۳۷)؛ و برخی «النجدان» را به معنای «دو پستان» مادر دانسته‌اند. (نظر سعید بن مسیب و ضحاک، به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۸)<sup>۳</sup>

این ماده در قرآن کریم فقط در همین آیه آمده است.

۱. و «النجدۃ» در مقام تقاضای کمک کردن [شبیه «کمک!» «تجاتم دهید» در فارسی] است از این جهت که انسان را در موضع برتری قرار دهد نسبت به دشمن و تهدیدی که متوجه شخص شده است

۲. راغب اصفهانی تفصیل داده، و گفته است: دو راه حق و باطل در اعتقاد، صدق و کذب در سخن گفتن، و خوب و بد در اعمال است.

۳. هم مرحوم طبرسی و هم سید مرتضی این وجه را آورده اما این مطلب را هم به حضرت امیر ع نسبت داده است که: عن ابن عباس روى أنه قيل لأمير المؤمنين على عليه السلام: إن ناسا يقولون في قوله: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ: إنهمَا النَّدِيَانَ، فقال عليه السلام: لا، إنهمَا الخير والشر. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۹؛ أمالی المرتضی، ج ۲، ص ۲۸۸)

۱) از امام صادق ع درباره معنای آیه « و او را به دو مکان برجسته [= شاهراه] ره نمودیم» سوال شد.  
فرمودند: مکان برجسته [= شاهراه] خیر و شر است.

الکافی، ج ۱، ص ۶۳؛ التوحید (للصدوق)، ص ۱۱؛ الامالی (للطوسی<sup>۱</sup>)، ص ۶۰  
علیٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع  
قالَ:

سَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» قَالَ نَجْدَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ<sup>۲</sup>.

۲) فضل بن یونس می گوید امام کاظم ع به من فرمود:  
مطلوب خیر را ابلاغ کن و سخن خوب بگو؛ و «إِمَعَةُ» [=«منم با شما»، حزب باد] نباش.  
گفتم: «إِمَعَةُ» چیست؟

فرمود: نگو من با مردم [هرچه دیگران بگویند] و منم یکی از مردم؛ چرا که رسول خدا ص فرمود: بدانید که دو تا مکان  
برجسته [= دو تا شاهراه] در کار است: شاهراه خیر و شاهراه شر؛ پس این گونه نباشد که شاهراه شر برایتان دوست داشتنی تر  
باشد از شاهراه خیر.

تحف العقول، ص ۴۱۳

عن الإمام الكاظم ع،

قالَ لِفَضْلِ بْنِ يُونُسَ أَبْلِغْ خَيْرًا وَ قُلْ خَيْرًا وَ لَا تَكُنْ إِمَعَةً<sup>۳</sup>!  
قُلْتُ وَ مَا إِمَعَةُ؟

۱. البه سنده ایشان تا امام متفاوت است: حدثنا الشیخُ أبو جعفرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ (رضی اللہ عنہ)، قال: أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْقَرْوَيْنِيُّ، قال: أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الْهَنَائِيُّ الْبَصْرِيُّ، قال: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ، قال: أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الزَّعْفَرَانِيُّ، قال: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ أَبُو جَعْفَرٍ، قال: حَدَّثَنِي أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)

۲. این دو روایت هم موید همین روایت است:

عن علی (ع): «وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» أی سبیل الخیر و سبیل الشر (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۹)

قال الحسن بلغنى أن رسول الله ص قال يا أيها الناس هما نجدان نجد الخیر و نجد الشر فما جعل نجد الشر أحب إليکم من نجد الخیر (مجمع البیان،

ج ۱۰، ص ۷۴۹)

۳. «إِمَعَة» بکسر الهمزة و تشید الميم: الذى لا رأى له، فهو يتبع كل أحد على رأيه، و الهاء فيه للمبالغة. و يقال فيه إِمَعَةً. و لا يقال للمرأة إِمَعَةً، و همزة أصلية؛ لأنَّه لا يكون أفعل وصفاً. و قيل هو الذى يقول لكل أحد أنا معك. و منه حديث ابن مسعود رضي الله عنه «لا يكون أحدكم إِمَعَةً، قيل و ما إِمَعَةً؟ قال الذى يقول أنا مع الناس» (النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۱، ص ۶۷)

قالَ لَمَ تَقُلْ أَنَا مَعَ النَّاسِ وَأَنَا كَوَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُمَا نَجْدَانِ نَجْدُ خَيْرٍ وَنَجْدُ شَرًّا فَلَا يَكُنْ نَجْدُ الشَّرُّ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْرِ.

۳) روایت شده است که امام باقر ع درباره «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدِينَاهُ النَّجْدَيْنِ» آیا برایش قرار ندادیم دو چشم؛ و زبانی و دو لب، و او را به دو مکان برجسته (دو شاهراه) ره نمودیم فرمودند: «الْعَيْنَانِ» (دو چشم) رسول خدا ص است؛ و «اللَّسَانِ» (زبان) امیرالمؤمنین ع است و «الشَّفَتَانِ» (دو لب) امام حسن ع و امام حسین ع میباشند و «وَهَدِينَاهُ النَّجْدَيْنِ» (او را به دو مکان برجسته ره نمودیم) ولایت همگی آنها، و برائت جستن از همگی دشمنان آنهاست.

غور الأخبار (دیلمی)،<sup>۱</sup> ص ۱۵۷

أَبِي يَعْقُوبَ الْأَسْدِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عِنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ قَالَ قَالَ أَعْيَنَانِ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَاللَّسَانِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالشَّفَتَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَ وَهَدِينَاهُ النَّجْدَيْنِ إِلَى وَلَائِيَتِهِمْ جَمِيعًا وَإِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْ أُعْدَائِهِمْ جَمِيعًا.

۴) از امام سجاد روایت شده است:

... پس ای بندگان خدا تقوای الهی در پیش گیرید و بیندیشید و بدانید که برای چه آفریده شده اید؛ چرا که خداوند شما را بیهوده نیافرید و شما را به حال خود رها نکرد؛ خودش را به شما شناساند و رسولش را به جانبتان فرستاد و کتابش را بر شما نازل کرد که در آن است حلال و حرامش و حجت‌ها و مثال‌هایش؛

پس تقوای الهی پیشه کنید چرا که پروردگارتان بر شما احتجاج کرد و فرمود: «آیا برایش دو چشم قرار ندادیم؟ و زبانی و دو لب؟ و دو مکان برجسته (دو شاهراه) را به او نمودیم.» (بلد/۸-۱۰) و این حجتی علیه شماست...

تحف العقول، ص ۲۷۴

و روی عن الإمام سيد العابدين على بن الحسين ع

... فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَتَفَكَّرُوا وَأَعْمَلُوا لِمَا خُلِقْتُمْ لَهُ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَلَمْ يَتُرْكُكُمْ سُدًّي قَدْ عَرَفَكُمْ نَفْسَهُ وَبَعَثَ إِلَيْكُمْ رَسُولَهُ وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ فِيهِ حَلَالُهُ وَحَرَامُهُ وَحُجَّجُهُ وَأُمَّالُهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ فَقَدِ احْتَجَ عَلَيْكُمْ رُبُّكُمْ فَقَالَ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدِينَاهُ النَّجْدَيْنِ» فَهَذِهِ حُجَّةٌ عَلَيْكُمْ.

۵) امیرالمؤمنین ع فرمودند:

<sup>۱</sup> . منابع زیر همگی از وی نقل کرده‌اند با این عبارت (الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الدَّيَّامِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ حَدِيثًا مُسَنَّدًا يَرْفَعُ إِلَى أَبِي يَعْقُوبَ الْأَسْدِيِّ...) تأویل الآیات الظاهره، ص ۷۷۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۸۰

شما را بینا کردند، اگر بینید؛

و هدایتتان کردند، اگر هدایت شوید؛

و به گوشتان رساندند، اگر گوش دهید.

نهج البلاغه، حکمت ۱۵۷

قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ

قَدْ بُصَرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَقَدْ هُدِيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ وَأَسْمَعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ.

تدریز

۱) «وَ هَدَيْنَاهُ النَّاجِدِينَ»

منظور از دو «نجد»، و هدایت به آن، چیست؟

الف. معنايش شبیه است به آيه «فَآلَّهُمَّاهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا: پس به او دریدگی اش و خودنگهداری اش را الهام کرد»

(شمس/۸؛ جلسه ۱۳۵ /<http://yekaye.ir/ash-shams-091-08>)؛ یعنی خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده که دو راه خوبی و

بدی را می‌شناسد (حدیث ۱ و ۲) و بدین گونه حجت را بر انسان تمام کرده است. (حدیث ۴)

ب. تبعیت از پیامبر ص و اهل بیت ایشان، و برائت از دشمنان ایشان است، که باطن این دو، دو مقام رفیعی که خداوند

برای انسان قرار داده و در قیامت جلوه‌گر می‌شود. (حدیث ۳)

ج. دو انسان بلندمرتبه‌ای (امام حسن و حسین علیهم السلام) است (جلسه ۳۳۴، حدیث ۲) که سبک زندگی آنها مکمل

همدیگر برای تصمیم‌گیری در شرایط مختلف است. و هدایت، در اینجا به معنای هدایت تشریعی است.

د. دو جایگاه رفیع و استوار است در زندگی دنیا و در آخرت، چرا که اساساً سعادت اخروی، باطن سعادتی است که در

دنیا کسب شده است (التحقيق فی کلمات القرآن الكريم، ج ۱۲، ص ۳۶)

ه. در نکات ترجمه اشاره شد که یکی از معانی «نجد» پستان مادر است؛ در این صورت، آیه در ادامه نعمتهای خدا بر

انسان، که به او دو لب داده، می‌فرماید که او را در همان ابتدای ولادت، به سوی پستان مادر هدایت کردیم.

و ...

۲) «وَ هَدَيْنَاهُ النَّاجِدِينَ»

حکایت

هشام بن حکم (از اصحاب خاص امام صادق ع) وارد بصره شد و در حلقه درس عمرو بن عبید حاضر شد در حالی که

عمرو او را نمی‌شناخت. به عمرو گفت: آیا خدا برایت دو چشم قرار نداده است؟

گفت: بله.

گفت: برای چی؟

گفت: برای اینکه با آن در ملکوت آسمانها و زمین بنگرم و عبرت گیرم.

گفت: و برایت دهانی قرار داده؟

گفت: بله.

گفت: برای چی؟

گفت: برای اینکه غذا بخورم و جواب دیگران را بدهم.

و همین طور یک حواس را شمرد؛ سپس گفت: و برایت قلبی قرار داده؟

گفت: بله.

گفت: برای چی؟

گفت: برای اینکه حواس آنچه ادراک کرده‌اند را به او برسانند و او بین آنها تمیز گذارد. [امروزه مرکز ادراکات را مغز

می‌دانند، اما قدمًا آن را قلب می‌دانستند.]

گفت: در مورد تو، پروردگارت رضایت نداد که حواس پنجگانه را بیافریند مگر اینکه برایش امامی قرار داد که همه بدان رجوع کنند؛ آیا رضایت می‌دهد برای این خلایقی که عالم اینها را این اندازه متلاطم کرده است، امامی قرار ندهد که به او رجوع کنند؟

۱۷۶-۱۷۷، ج ۱، ص

مطلوب زیر صرفا طرح یک احتمال ذوقی است و لذا در کanal نگذاشتم

(۳) «وَ هَذِئِنَاهُ النَّجْدَيْنِ»

«نجد» در اصل به معنای مکان مرتفع است و قرآن می‌فرماید «ما انسان را به دو مکان مرتفع هدایت کردیم». همه موارد مذکور در تدبیر قبل می‌توانند مصادیقی از این دو مکان مرتفع باشند. در واقع، اینکه یکی از آنها را به وضوح نام نبرد و تعبیر «نجد» که به معنای مکان مرتفع است به کار برد، شاید بدین جهت است که اشاره کند بر این خصلت انسان که همواره کمال طلب است. و همه مصادیق فوق یکی از نمونه‌های رفعتی است که انسان با آن مواجه است.

اما چرا از دو «نجد» سخن گفت؟

شاید اشاره باشد به اینکه خداوند همه چیز را زوج آفریده است و به همین جهت در کمال انسان هم نوعی دوئیت وجود

دارد.

---

۱. روی أن هشام بن الحكم قدم البصرة فأتى حلقة عمرو بن عبيد فجلس فيها و عمرو لا يعرفه، فقال لعمرو: أليس قد جعل الله لك عينين؟ قال: بل، قال: و لم؟ قال: لأنظر بهما في ملکوت السموات والأرض فأعتبر، قال: و جعل لك فما؟ قال: نعم، قال: و لم؟ قال: لأنذوق الطعوم «۵»، وأجيب الداعي؛ ثم عدّ عليه الحواس كلها، ثم قال: و جعل لك قلبا؟ قال: نعم: قال: لتؤدي إليه الحواس ما أدركته، فيميز بينها، قال: فأنت لم يرض لك ربك تعالى إذ خلق لك خمس حواس حتى جعل لها إماماً ترجع إليه؛ أيرضى لهذا الخلق الذين جشا بهم العالم آلا يجعل لهم إماماً يرجعون إليه؟ فقال له عمرو: ارتفع حتى ننظر في مسائلك، و عرفه؛ ثم دار هشام في حلق البصرة فما أمسى حتى اختلفوا.

ترجمه

ولی نخواست آن گردن را در نور دد.

## ایام شهادت مظلومترین بانوی عالم، که یار مظلومترین مقتدر عالم بود، تسلیت باد

تا فاطمه زنده است، علی خانه نشین نیست  
 افلاک در افلاک، تو را جایگزین نیست  
 جز پینه‌ی چون زانوی اشتر، به جبین نیست  
 کردنده بهانه که چنان است و چنین نیست  
 پیداست که دعوا سر یک تکه زمین نیست  
 تا کی بزم چنگ به حبلی که متین نیست  
 قرآن سر نیزه که قرآن مبین نیست  
 زیرا که بجز نام تو اش نقش نگین نیست  
 المنه لله که این است و جز این نیست

در شهر اگر هیچ کسی را غم دین نیست  
 ای دست پر از پینه ز چرخاندن دستاس  
 در کوچه‌ی مسجد تو زمین خوردی و در ما  
 انصار هم از خطبه‌ی تو شرم نکردن  
 غصب فدک این بود که نام تو نباشد  
 کو چادر خاکی شده، کو دامن مولا  
 جایی که علی هست، معاویه چکاره است  
 ای کاش که خود را برسانم به رکوعش  
 مقصود خدا از دو جهان خلقت زهراست

(شاعر: مهدی جهاندار)

## نکات ترجمه‌ای و نحوی

۱ «اقتحام»

۱. اینکه «لا» در «فلا اقتحم العقبة» چه معنایی دارد سه وجه گفته شده است: (إعراب القرآن و بيانه، ج ١٠، ص ٤٨٩) (**فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ**) الفاء عاطفة و لا نافية و هو قول أبي عبيدة و الفراء و الزجاج كأنه قال: و وهبنا له الجوارح و دلناء على السبيل فما فعل خيراً أى فلم يقتحم، وقال الفراء و الزجاج: ذكر لا مرة واحدة و العرب لا تکاد تفرد لا مع الفعل الماضي حتى تعیدها كقوله تعالى فلا صدق و لا صلّى و إنما أفردها لدلالة آخر الكلام على معناه فيجوز أن يكون قوله الآتي ثم كان إلخ قائماً مقام التكرير كأنه قال اقتحم العقبة و لا آمن و قيل هو جار مجرى الدعاء كقوله لا نجا و لا سلم دعاء عليه أن لا يفعل خيراً، وقال الزمخشري بعد أن تنحدر مقالة الفراء و الزجاج و أبي عبيدة «هي بمعنى لا متكررة في المعنى لأن معنى فلا اقتحم العقبة فلا فك رقبة و لا أطعم مسكينا، ألا ترى أنه فسر اقتحام العقبة بذلك» و لا يتم له هذا إلا على قراءة من قرأ فك فعلاً ماضياً، على أن أغرب ما قرأتاه هو قول الشیخ الجلال أن لا بمعنى هلاً أي حرف تحضيض و قد ارتکن الجلال على روایة لأبی زید و لكننا لم نسمع أن لا وحدتها تكون للتضيیض و ليس معها الهمزة، و عباره ابن هشام في المعنى: «و أما قوله سبحانه و تعالى: فلا اقتحم العقبة فإن لا فيه مكررة في المعنى لأن المعنى فلا فك رقبة و لا أطعم مسكينا لأن ذلك تفسیر للعقبة قاله الزمخشري، و قال الزجاج: إنما جاز لأن ثم كان من الذين آمنوا معطوف

از ماده «قحم» است. این ماده در اصل دلالت دارد بر ورود در چیزی با شدت و مشقت و سختی (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۶؛ معجم المقايس اللげ، ج ۵، ص ۶۱؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۲۰۰). کلمه «اقتحام» به «اقدام» کردن بسیار نزدیک است با این تفاوت که در زبان عربی، «اقدام» در مورد جایی است که انسان خود را به انجام کاری که از آن کراحت دارد، و ادار می‌سازد؛ اما «اقتحام»، «اقدام» بر امری است که سخت و شدید و با مشقت باشد (الفروق فی اللげ، ص ۱۰۶) از این ماده، علاوه بر مورد فوق، یکبار هم به صورت اسم فاعل («مُقْتَحِم»: اقدام‌کننده در کار پر مشقت) (ص ۵۹) در قرآن کریم به کار رفته است.

### ﴿الْعَقَبَةُ﴾

از ماده «عقب» گرفته شده است. برخی گفته‌اند این ماده در دو معنای به کار رفته است. یکی در معنای اینکه چیزی بعد از چیز دیگر بیاید، و دیگری در معنای بلندی و شدت و سختی (معجم المقايس اللげ، ج ۴، ص ۷۷؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۷۶)

در معنای دوم فقط کلمه «عقبة» در قرآن کریم (بلد/۱۱-۱۲) به کار رفته است [و فقط همین دوبار]؛ که معنایش، راه صعب‌العبور در کوه (= گردنه) می‌باشد که پیمودنش پر مشقت است (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۶؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۷۶)

اما در معنای اول (عقب = پشت)، ۷۸ بار در قرآن کریم آمده است که کلماتی که در این معنا به کار رفته، عبارتند از:

﴿عَقِبٌ﴾: پشت پا (بقره/۱۴۳)،

﴿عَقِبٌ﴾: فرزند و دودمان (جمع آن: اعقاب) (آل عمران/۱۴۴)،

﴿عَاقِبَةٌ﴾: سرانجام کار (اعراف/۱۴۴)،

﴿عَقْبَيِّ﴾: سرانجام و پایان (شمس/۱۵)

همچنین از کاربردهای آن در ابواب ثلثی مزید می‌توان به باب تفعیل «تعقیب: پیگری کردن [غالباً با تأکید بر اینکه بخواهد انجام دهنده کار را عقوبت کند]» اشاره کرد که غیر از فعل آن (نمی/۱۰)، اسم فاعل «مُعَقَّبٌ: پیگیری کننده» (رعد/۴۱ و ۱۱) هم از آن در قرآن به کار رفته است.

و نیز باب مفاعله (معاقبه: پی کاری را گرفتن، مواخذه و عتاب کردن، جزای کار بد را دادن) که غیر از فعل آن (حج/۶۰)، به صورت مصدر «عقاب» (بقره/۱۹۶) هم به کار رفته است؛

به نظر می‌رسد در این دو باب، به ویژه باب مفاعله، دو معنای مذکور (در پی بودن، و شدت و سختی) با همدیگر لحظه شده است، زیرا که غالباً این دو باب، در عاقبت‌های بد و سختگیرانه (عذاب) به کار می‌رود.

---

علیه و داخل فی النفي فکأنه قيل: فلا اقتحم و لا آمن. و لو صح لجاز لا أكل زيد و شرب، وقال بعضهم لا دعائیة دعا عليه أن لا يفعل خيراً، وقال آخر: تحضيض والأصل فالا اقتحم ثم حذفت الهمزة و هو ضعيف». و من مراجعة هذه الأقوال يتبيّن أن جعلها دعائیة هو الأرجح والأمثل بأسلوب القرآن الكريم، قال الدمامینی: «هذا وجه ظاهر الحسن لا غبار عليه فكان الأولى تقديمها على غيره من الأقوال».

۱) ابان بن تغلب می‌گوید: به امام صادق ع عرض کردم: فدایت شوم؛ «فَلَا اقْتَحِمُ الْعَقَبَةَ» ولی نخواست آن گردنه را درنوردد؟!

فرمود: کسی که خداوند با [برخورداری از نعمت] ولایت ما او را اکرام بخشید، قطعاً از آن گردنۀ عبور کرده است؛ و ما همان گردنۀ‌ای هستیم که کسی که ما را در نور داد، نجات می‌یابد.

سپس سکوت کرد، بعد فرمود:

آیا نمی‌خواهی مطلبی به تو بدهم که از دنیا و آنچه در آن است بهتر باشد؟

گفتم: فدایت شوم، چرا نخواهم؟!

فرمود: اینکه خداوند در ادامه‌اش فرمود «آزاد کردن گردهای [= یک بردۀ]» (بلد/۱۳)، همه مردم برده و در بند آتش‌اند غیر از تو و هم‌مسلکی‌هایت، که همانا خداوند عز و جل با [تن دادن شما به] ولایت ما اهل بیت، گرده شما از آتش را رها کرد.

المة من... ٤٥٥ ص ٣

١. سند و متن روایت در کافی چنین است: عَلَيْيِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيَّلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَعْلِبَ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَوْلَهُ «فَلَا اقْتَحِمُ الْعَقَبَةَ» فَقَالَ مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَائِيَّتِنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ وَ نَحْنُ تِلْكُ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنْ اقْتَحَمَهَا نَجَا قَالَ فَسَكَتَ فَقَالَ لَى فَهَلَا أُفِيدُكَ حَرْفًا خَيْرًا لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا قُلْتُ بَلَى جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلَهُ فَكُرَبَّهُ ثُمَّ قَالَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَيْدُ النَّارِ عَيْرُكَ وَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَرَبَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَائِيَّتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ

۲. در این کتاب سه روایت با سندهای مختلف و به همین مضمون آمده است:

(١) قَالَ حَدَّتَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَسَنِيُّ [قَالَ حَدَّتَنَا] فَرَأَتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّتَنِي عَبْدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ حَدَّتَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّتَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَسْلَلَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا اقْتَحِمُ الْعَقْبَةَ قَالَ فَضَرَبَ بِيَهُ إِلَى صَدْرِهِ فَقَالَ نَحْنُ الْعَقْبَةُ الَّتِي مِنْ اقْتَحَمَهَا نَجَّا.

(٢) فَرَأَتْ حَدَّثَنِي جَعْفُرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيِّ مُعْنِيًّا عَنْ يُوسُفَ بْنَ بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلَ أَبَانَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقْبَةَ قَالَ يَا أَبَانُ بَلَغْكَ عَنْ أَحَدٍ فِيهَا شَيْءٌ قُلْتُ لَا فَقَالَ يَا أَبَانُ نَحْنُ الْعَقْبَةُ وَلَا يَصْعُدُ إِلَيْنَا إِلَّا مَنْ كَانَ مِنَّا ثُمَّ قَالَ أَلَا أَرِيدُكَ حَرْفًا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ النَّاسُ مَمَالِيكُ النَّارِ غَيْرُكَ وَغَيْرَ أَصْحَابِكَ فَكَتُمْ مِنْهَا قُلْتُ بِمَا ذَا [جُعِلْتُ فِدَاكَ] فُكِّنَا مِنْهَا قَالَ يَوْلَاتِكُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفُرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [الْفَزَارِيُّ] قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقْبَةَ وَضَرَبَ بِيَهِ إِلَى [عَلَى] صَدْرِهِ فَقَالَ نَحْنُ الْعَقْبَةُ الَّتِي مَنْ اقْتَحَمَهَا نَجَّا ثُمَّ سَكَتَ فَقَالَ لِي أَفَلَا أُفِيدُكَ كَلِمَةً هِيَ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا قُلْتُ بَلَى قَالَ فَكُّ رَبَّةِ النَّاسِ كُلُّهُمْ عَيْدُ النَّارِ مَا خَلَّا نَحْنُ وَشَيَعْتُنَا فِينَا فَكَ اللَّهُ رَقَابُكُمْ مِنَ النَّارِ.

روایات دیگری هم ذیل آپه «فک رقیة» خواهد آمد.

۳. در نقل، دیلمی، بیانش، مطلب اضافه‌ای هم دارد:

أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبَادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبْيَانِ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ أُبَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ فُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَلَا افْتَحْمَ الْعَقَبَةَ قَالَ فَقَالَ مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَائِتِنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ وَنَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ مَنْ افْتَحَمَهَا نَجَّا قَالَ فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ هَلَا أُفِيدُكَ حَرْفًا فِيهَا خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا قَالَ قُلْتُ بَلَى جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلُهُ تَعَالَى فَكُرَبَةُ النَّاسِ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النَّارِ غَيْرُكَ وَأَصْحَابِكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَكُرَبَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَائِتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

(۲) از امام باقر ع روایت شده است:

امیرالمؤمنین ع وقتی در کوفه بود، بعد از اقامه نماز عشاء سه بار مردم را نداد می داد تا همه اهل مسجد بشنوند که: ای مردم! بار بر بنید - خداوند رحمتش را ارزانی تان دارد - که در میان شما بانگ رحیل (= اعلام حرکت کاروان) بلند شده است؛ و بعد از اینکه بانگ رحیل سر داده اند، این دل بستن<sup>۱</sup> به دنیا چیست؟!  
بار بر بنید - خداوند رحمتش را ارزانی تان دارد - و به آنجایی که پیش روی شماست با بهترین زاد و توشه کوچ کنید که این زاد همان تقواست؛

و بدانید که راهتان به سوی معاد است و گذرتان بر صراط، و عرصه‌ای بشدت دهشتآور پیش رویتان است، و در مسیرتان گردنی‌ای صعب‌العبور و منزلگاه‌هایی دهشت‌آور و مخوف است که چاره‌ای جز عبور از آنها و وقوف بدانها نیست؛ خواه با رحمتی از جانب خداوند و نجات یافتن از دهشت آن و بزرگی خطرش و وحشتناک بودن چشم‌انداز و شدت امتحان‌هایش، و خواه با هلاکتی که دیگر بعدش راه جبرانی نیست.

الأَمَالِي (للصدق)، ص ۴۹۸؛ الأَمَالِي (للمفید)، ص ۱۹۹

---

وَعَنْ أُبَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عَ قَوْلِهِ تَعَالَى «فَلَا افْتَحْمَ الْعَقَبَةَ» فَقَالَ مَنْ اسْتَحَلَّ وَلَائِتِنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ فَنَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنْ افْتَحَمَهَا نَجَّا ثُمَّ قَالَ مَهْلًا أُفِيدُكَ حَرْفًا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا قَوْلُهُ تَعَالَى «فَكُرَبَةُ» إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى «فَكُرَبَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَائِتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَنْتُمْ صَفُوفُ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ يَأْتِي بِذِنْبٍ بِمِثْلِ رَمْلِ عَالِجٍ لَتَشْفَعُنَا فِيهِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى فَلَكُمُ الْبُشْرِيَّةُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

<sup>۱</sup>. تعریج: محکم بستن مرکب هنگام توقف طولانی مدت.

این حديث با اندکی تفاوت در برخی عبارات در نهج البلاغه (خطبه ۲۰۴)<sup>۱</sup>، خصائص الأئمة ع (ص ۹۸)<sup>۲</sup> و الإرشاد شیخ مفید (ج ۱، ص ۲۳۴)<sup>۳</sup> نیز آمده است.

حَدَّثَنَا أَبُو رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي تَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ بِالْكُوفَةِ إِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ يُنَادِي النَّاسَ ثَلَاثَ مَرَاتٍ حَتَّى يُسْمَعَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ أُيُّهَا النَّاسُ تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ فَمَا التَّرَجُّ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَ نِدَاءِ فِيهَا بِالرَّحِيلِ تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ انتَقِلُوا بِأَفْضَلِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ وَ هُوَ التَّقْوَى وَ اغْلَمُوا أَنَّ طَرِيقَكُمْ إِلَى الْمَعَادِ وَ مَرْكُومْ عَلَى الصَّرَاطِ وَ الْهَوْلَ الْأَعْظَمَ أَمَامَكُمْ وَ عَلَى طَرِيقَكُمْ عَقَبَةُ كُوُدٌ وَ مَنَازِلُ مَهْوَلَةٌ مَخْوَفَةٌ لَا بُدَّ لَكُمْ مِنَ الْمَمَرُّ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفُ بِهَا فَإِمَّا بِرَحْمَةِ مِنَ اللَّهِ فَنَجَاهُ مِنْ هَوْلَهَا وَ عِظَمِ خَطَرِهَا وَ فَظَاعَةِ مَنْظَرِهَا وَ شِدَّةِ مُخْتَبِرِهَا وَ إِمَّا بِهَلْكَةٍ لَيْسَ بَعْدَهَا أَنْجِيَارُ.

(۳) کسی امام سجاد ع را دشنام داد.

حضرت فرمود: ای جوان! در پیش روی ما گردنے صعب العبوری است که اگر از آن رد شوم برایم اهمیت ندارد که چه گفتی، و اگر در آن سرگردان بمانم، من، از آنچه گفتی، بدترم.

مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (ابن شهرآشوب)، ج ۴، ص ۱۵۷

شَتَمَهُ [زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَ] رَجُلٌ فَقَالَ عَ يَا فَتَنَى إِنَّ بَيْنَ أَيْدِينَا عَقَبَةً كَنُودًا فَإِنْ جُزْتُ مِنْهَا فَلَا أُبَالِي بِمَا تَقُولُ وَ إِنْ أُتَحِيَرُ فِيهَا فَأَنَا شَرُّ مِمَّا تَقُولُ.

۱. وَ مِنْ كَلَامِ لَهُ عَ كَانَ كَثِيرًا مَا يُنَادِي بِهِ أَصْحَابُهُ

تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقْلُوْا الْعُرْجَةَ [الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَبُوا بِصَالِحٍ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةُ كُوُدًا وَ مَنَازِلُ مَهْوَلَةٌ لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفُ عِنْدَهَا. وَ اغْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ الْمُنْتَهَى نَحْوُكُمْ [دَائِيَةٌ] دَائِيَةٌ وَ كَانُوكُمْ بِمَخَالِيْهَا وَ قَدْ نَشَبَتْ فِيكُمْ وَ قَدْ دَهْمَتْكُمْ مِنْهَا مُفْنِعَاتُ الْأُمُورِ وَ [مُضْلِعَاتُ الْأُمُورِ] مُضْلِعَاتُ الْمَحْذُورِ. فَقَطَّعُوا عَلَيَّاَنِيَّةَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهَرُوا بِزَادِ التَّقْوَى.]

۲. وَ مِنْ كَلَامِ لَهُ عَ تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقْلُوْا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَبُوا بِصَالِحٍ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةُ كُوُدًا وَ مَنَازِلُ هَائِلَةٌ مَخْوَفَةٌ لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرُّ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفُ عِنْدَهَا فَإِمَّا بِرَحْمَةِ مِنَ اللَّهِ نَجَوْتُمْ مِنْ فَظَاعَتِهَا وَ شِدَّةِ مُخْتَبِرِهَا وَ كَرَاهَةِ مَنْظَرِهَا وَ إِمَّا بِهَلْكَةٍ لَيْسَ بَعْدَهَا نَجَاهَا فَيَا لَهَا حَسْرَةٌ عَلَى كُلِّ ذِي غَلْفَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةٌ

۳. مَا رَوَاهُ الْعُلَمَاءُ بِالْأَخْبَارِ وَ نَقْلَةُ السِّيَرِ وَ الْأَثَارِ أَنَّهُ كَانَ عَ يُنَادِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ حِينَ يَأْخُذُ النَّاسُ مَضَاجِعَهُمْ لِلْمَنَامِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كَافَةُ أَهْلِ الْمَسْجِدِ وَ مَنْ جَاَوَرَهُ مِنَ النَّاسِ تَرَوَدُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقْلُوْا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَبُوا بِصَالِحٍ مَا يَحْضُرُكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةُ كُوُدًا وَ مَنَازِلُ مَهْوَلَةٌ لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرُّ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفُ عِنْدَهَا فَإِمَّا بِرَحْمَةِ مِنَ اللَّهِ نَجَوْتُمْ مِنْ فَظَاعَتِهَا وَ إِمَّا هَلْكَةٌ لَيْسَ بَعْدَهَا أَنْجِيَارُ يَا لَهَا حَسْرَةٌ عَلَى ذِي غَلْفَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةٌ وَ تُؤَدِّيَهُ أَيَامُهُ إِلَى شِقْوَةِ جَعْلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نُعْمَةٌ وَ لَا تَحْلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَقْمَةٌ فَإِنَّمَا نَحْنُ بِهِ وَ لَهُ وَ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ

## ۱) «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

«لا» در این آیه می‌تواند به معنای «نفی» باشد، یعنی خبر می‌دهد که به عبور از این گردنه اقدام نکرد؛ و یا می‌تواند در معنای استفهام انکاری باشد یعنی موادخده می‌کند که «[آیا] به عبور از این گردنه اقدام نکرد؟» (أمالی

<sup>۱</sup> المرتضی، ج ۲، ص ۲۸۹

## ۲) «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

در آیات قبل بیان شد که انسان در سختی و مشقت آفریده شد. (بلد/۴) چرا که او از ابتدا با ظرفیت بی‌نهایت آفریده شده و خودش قرار است این ظرفیت را شکوفا کند (جلسه ۳۳۳، تدبر ۲) و اگر این نگاه واقع‌بینانه به زندگی را نداشته باشد، سرمایه‌های خود را بیهوذه در راه رسیدن به رفاه دنیوی هدر خواهد داد. (جلسه ۳۳۳، تدبر ۳) و اگر این نگاه را داشته باشد، هیچگاه در کوران حوادث ناامید نخواهد شد.

اکنون می‌افزاید که یکی از سختی‌هایی که باید در زندگی اش جدی بگیرد این است که در مسیرش گردنه صعب‌العبوری هست.

انسانی که باور نکند که در رنج آفریده شده، هیچگاه برای درنوردیدن این گردنه اقدام نخواهد کرد.  
اما آیا این گردنه را می‌شناسیم؟  
آیا آن را جدی گرفته‌ایم؟

### ۱. فَمَا قَوْلَهُ تَعَالَى: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ؛ فِيهِ وَجْهَانَ:

أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ فَلَا بِمَعْنَى الْجَحْدِ وَ بِمَنْزِلَةِ «لَمْ»، أَيْ فَلَمْ يَقْتَحِمِ الْعَقَبَةَ؛ وَ أَكْثَرُ مَا يَسْتَعْمِلُ هَذَا الْوَجْهُ بِتَكْرِيرِ لِفْظِ «لَا»؛ كَمَا قَالَ سَبِّحَانَهُ: فَلَا صَدَّقَ وَ لَا صَلَّى؛ [القيامة: ۳۱] أَيْ لَمْ يَصُدِّقَ وَ لَمْ يَصُلِّ، وَ كَمَا قَالَ الْحَطِيشَةُ:

وَ إِنْ كَانَتِ الْعَمَاءُ فِيهِمْ جَزْوًا بَهَا وَ إِنْ أَعْمَوْا، لَا كَدَرْوُهَا وَ لَا كَدَوَا  
وَ قَلَّمَا يَسْتَعْمِلُ هَذَا الْمَعْنَى مِنْ غَيْرِ تَكْرِيرِ لِفْظِهِ؛ لَأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ: لَا جَئْتُنِي وَ لَا زَرْتُنِي؛ فَإِنْ قَالُوا: لَا جَئْتُنِي وَ لَا زَرْتُنِي صَلْحٌ؛ إِلَّا  
أَنْ فِي الْآيَةِ مَا يَنْبُوْبُ مَنَابِ التَّكْرَارِ وَ يَغْنِي عَنْهُ، وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا؛ فَكَانَهُ قَالَ: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، وَ لَا آمِنٌ؛ فَمَعْنَى التَّكْرَارِ حَاصِلٌ.  
وَ الْوَجْهُ الْآخَرُ: أَنْ تَكُونَ «لَا» جَارِيَةً مَجْرِيَ الدُّعَاءِ؛ كَقُولَكَ: لَا نَجَا وَ لَا سَلَمَ، وَ نَحْوُ ذَلِكَ.

وَ قَالَ قَوْمٌ: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ أَيْ فَهَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ! أَوْ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ! قَالُوا: وَ يَدْلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ وَ لَوْ كَانَ أَرَادَ النَّفِيَ لَمْ يَتَصلَّلُ الْكَلَامُ.

وَ هَذَا الْوَجْهُ ضَعِيفٌ جَدًا، لَأَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى: فَلَا خَالَ مِنْ لِفْظِ الْاسْتَفْهَامِ، وَ قَبِيحٌ حَذْفُ حَرْفِ الْاسْتَفْهَامِ فِي مَثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ، وَ قَدْ عَيْبَ عَلَى عُمَرَ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ قَوْلَهُ:

ثُمَّ قَالُوا: تَحْبَهَا؟ قَلْتَ: بِهِرَا عَدْدُ الْقَطْرِ وَ الْحَصَى وَ التَّرَابِ  
فَأَمَّا التَّرْجِيحُ بِأَنَّ الْكَلَامَ لَوْ أَرِيدَ بِهِ النَّفِيَ لَمْ يَتَصلَّلْ بَيْنَا أَنَّهُ مَتَّصِلٌ، مَعَ أَنَّ الْمَرَادَ بِهِ النَّفِي؛ لَأَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى: ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعْطُوفٌ عَلَى قَوْلِهِ: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، أَيْ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا. وَ الْمَعْنَى أَنَّهُ مَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ لَا آمِنٌ؛ عَلَى مَا بَيْنَا.

آیا برای عبور از این گردنۀ زاد و توشه کافی و امکانات لازم برداشته‌ایم؟ (حدیث ۲)

۳) «فَلَا أُفْتَحَمُ الْعَقَبَةَ»

کسی که این گردنۀ را جدی بگیرد، نه تنها مشکلات دنیا، بلکه حتی زخم زبان‌ها و دشنام‌ها و آزار مردم هم برایش سهل می‌شود. (حدیث ۳)

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh255/>

### حکایت

شخصی به ابوذر گفت: تو همانی که فلانی تو را از سرزمینت تبعید کرد؛ اگر خیری در تو بود، هیچگاه تبعیدت نمی‌کردن. گفت: برادرزاده! در پیش روی من، گردنۀ صعب‌العبوری است که اگر از آن نجات یابم، آنچه گفتی [= اینکه مرا به چنین بیابان بی‌آب و علفی تبعید کرده‌اند] ضرری به من نمی‌زند؛ و اگر از آن نجات نیابم، من [شاویسته] بدتر از آنم که تو درباره‌ام گفتی.<sup>۱</sup>

مشکاة الأنوار في غرر الأخبار، ص ۳۰۸

۴) «فَلَا أُفْتَحَمُ الْعَقَبَةَ»

موجودی که قرار است مسیر معینی را در زمانی معین بپیماید، سرعتش را می‌توان محاسبه کرد و نیز توانی را که برای رسیدن به آن سرعت هم محاسبه‌پذیر است و با منطق عادی جور درمی‌آید.

اما به انسان عمر محدود داده شده، ولی مسیری که قرار است طی کند، نامحدود است، علی‌القاعده با محاسبات عادی پیمودنی نیست. شاید همین است که از آن به گردنۀ تعبیر شده است. یعنی راه عادی نیست، بلکه بس صعب‌العبور است که شنیدنش انسان را دچار ترس می‌کند، چه رسد به پیمودنش.

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسان چون ظرفیت و توان بی‌نهایت دارد، می‌تواند به پیمودن راهی بی‌نهایت در زمانی محدود اقدام کند؛ و چون انسان آفریده شده، باید بدان اقدام کند؛ و گرنه، آن انسانی که قرار بود که باشد (یعنی همان که خدا و عده‌اش را به فرشتگان داد که در زمین خلیفه قرار می‌دهم)، حاصل نخواهد شد؛ و اگر این موجود با این ظرفیت عظیم، این گردنۀ را نپیماید و بخواهد ظرفیتش را در همین‌جا خرج کند، هیچ حیوانی در بدی و خونریزی و فساد، به گرد او نخواهد رسید؛ همان‌چیزی که فرشتگان نگرانش بودند. (بقره / ۳۰) <http://yekaye.ir/2-baqare-030>

۱. قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ- أَنْتَ الَّذِي نَفَاكَ فُلَانٌ مِنَ الْبَلَدِ- لَوْ كَانَ فِيكَ خَيْرٌ مَا نَفَاكَ فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي إِنَّ قُدَّامِي عَقَبَةٌ كُنُودًا إِنْ نَجَوْتُ مِنْهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا قُلْتَ وَ إِنْ لَمْ أَنْجُ مِنْهَا فَأَنَا شَرٌّ مِمَّا قُلْتَ لِي.

## ۵) «فَلَا أُقْتَحِمُ الْعَقَبَةَ»

عبور از هر گردنۀ صعبالعبوری نیازمند راهنمایی است که نه فقط این مسیر را رفته (جلسه ۳۴۱، حدیث<sup>۳</sup>) و نیز به نقشه راه (قرآن کریم) کاملاً آشنا باشد، بلکه دست انسان را بگیرد و مانع سقوط وی در پرتگاه باشد.

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند

چون تو را نوح است کشتیان ز طوفان غم مخور

[/http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh255](http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh255)

شاید به همین جهت است که در بسیاری از روایات، این گردنۀ همان ولایت اهل بیت ع معرفی شده است (حدیث<sup>۱</sup>) و (جلسه ۳۴۱، حدیث<sup>۴</sup>).

پس، قبول ولایت اهل بیت ع، صرفاً یک ادعای زبانی و یا شناسنامه‌ای نیست؛ گردنۀ‌ای است که اگر کسی ادعای رفتنش را کند، باید دستش را به امامش بدهد؛ کاری بسیار «صعب مستصعب» (جلسه ۲۲۰، حدیث<sup>۵</sup>

[/http://yekaye.ir/al-hegr-15\\_030](http://yekaye.ir/al-hegr-15_030)؛ جلسه ۱۸۴، حدیث<sup>۵</sup> [/http://yekaye.ir/an-nisa-004-100](http://yekaye.ir/an-nisa-004-100)) که به‌سختی امتحانش می‌کنند، و باید رحمت خدا (که در قالب دستگیری ائمه جلوه می‌کند) شامل حالت شود تا بتواند (از دهشت آن و بزرگی خطرش و وحشتناک بودن چشم‌انداز و شدت امتحان‌هایش) نجات یابد (حدیث<sup>۳</sup>)

### نکته تخصصی در شناخت جامعه اسلامی

امروز سالروز شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها بود. امت بعد از رحلت پیامبر ص آزمون تاریخی‌ای از سر گذراند، که قبر مخفی تنها یادگار پیامبر ص، بهترین دلیل بر رفوزه شدن اغلب مردم آن زمان از آن آزمون است، و بخوبی نشان می‌دهد چند نفر برای عبور از این گردنۀ حاضرند دستشان را در دست راهنمای بگذارند.

تحمل نشدن حکومت عدل امیرالمؤمنین ع توسط مردمی که از تبعیض‌ها و پارتی‌بازی‌های خلیفه قبل ناراضی شده بودند و برپایی سه جنگ بزرگ در مدت پنج سال، علیه کسی که حتی غیرمسلمانان او را «صوت العدالة الانسانیة» نامیدند، شاهد دیگری است بر اینکه انسان‌ها، چه اندازه، آمادگی عبور از این گردنۀ را دارند.

تحمیل صلح بر امام حسن ع و به شهادت رساندن امام حسین ع به دست همین مردم، و در یک کلام، تاریخی که بر اهل بیت گذشت، و نهایت غیبت امام زمان ع همگی شواهدی است که نشان می‌دهند آمادگی انسانها برای درنوردیدن این عقبه چه اندازه بوده است.

آیا انقلاب ما، اعلام آمادگی مردم برای عبور از این گردنۀ بوده است؟

این مردم تاکنون و با دیدن این همه منافق داخلی - که حتی در رده‌های مختلفی از مسئولان نظام هم حضورشان ملموس است<sup>۱</sup> - و فشارهای دشمن خارجی و تبلیغات معاویه صفت رسانه‌هایشان، و با اینکه هنوز امامش را ندیده که دست در دست او بگذارد، در این وانفسای غیبت، بر اساس توصیه‌های همان امامان، حرکت خود را آغاز کرده و دست خود را در دست نایب عام ایشان گذاشت، و بر عبور از این گردنه اصرار دارد؛ ولذاست که سختی‌های آن را تحمل کرده است؛ بدین امید که بر سر روزی که دستش را در دست خود امام بگذارد.

اما آیا همچنان پای سختی‌های این گردنۀ می‌ایستند؟

تاریخ قضاوت خواهد کرد.

1390/12/13

وَمَا أَدْكَنَ مَا الْعَقَّةُ

۳۴۱) سوره یلد (۹۰) آیه ۱۲

تہ جمہ

و چه حیزی آگاهت کرد [م] تو اند آگاهت کند] که آن گردنه حیست؟

## نکات ترجمه‌ای و نحوی

ترکیب «ما ادراک» را بسیاری از مترجمان «چه می‌دانی» ترجمه کرده‌اند که ترجمه دقیقی نیست و معادل «ما تدری» می‌باشد و درباره این ترکیب در جلسه ۹۸ توضیح داده شد، خصوصاً اینکه ماده «دری» با «علم» چه تفاوتی دارد و اینکه این ترکیب دلالت بر عظمت مطلب مورد اشاره می‌کند.

<http://yekaye.ir/al-qad0r-097-02>

درباره «العقبة» نیز در جلسه قبل توضیح داده شد.

حدیث

۱) از پیامبر اکرم ص روایت شده است:

بدرستی که پیش روی شما گردنه صعبالعبوری است که گرانباران از آن عبور نتوانند کرد؛ و من میخواهم برای آن گردنه سبکبار شوم.

<sup>٢</sup> أمالى المرتضى، ج ٢، ص ٢٨٩؛ المستدرک على الصحيحين، ج ٤، ص ٥٧٤

۱. توضیح این مطلب که «وجود عده‌ای منافق در یک حکومت دینی، ممکن است و لزوماً به معنای انحراف اصل نظام نیست، چنانکه در حکومت امیر المؤمنین ع هم منافقانی در مصدر کارها بودند!» در: <http://www.souzanchi.ir/the-religious-society-and-nefaq>

۲. این حديث را در منابع شیعه نیافتم. اما در منابع اهل سنت فراوان نقل شده است که با عین این تعبیر توسط ابوالدرداء آمده است.  
 حدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثَنَّا الرَّيْبَعُ بْنُ سُلَيْمَانَ، ثَنَّا أَسَدُ بْنُ مُوسَى، ثَنَّا أَبُو مُعاوِيَةَ مُحَمَّدُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُسْلِمٍ، وَهُوَ الصَّغِيرُ، عَنْ هِلَالِ بْنِ يَسَافٍ، عَنْ أُمِّ الدَّرَدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قُلْتُ لِأَبِي الدَّرَدَاءِ: أَلَا تَتَبَغَّى لِأَضْيَافِكَ مَا يَبْتَغِي الرِّجَالُ لِأَضْيَافِهِمْ؟ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: "إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقبَةً كَوُودٌ، لَا يَجُوزُهَا الْمُتَقْلُونَ"، فَأَحِبْ أَنْ أَتَخَفَّفَ لِتِلْكَ الْعَقبَةِ.

روی عن النبی صلی اللہ علیہ و آله اُنہ قال: إن أَمَامکم عقبةٌ كُوْدَا لَا يَجُوزُهَا الْمُتَقْلُونَ، وَأَنَا أَرِيدُ أَنْ أُتَخْفَفَ لِتَلْكَ الْعَقبَةَ.<sup>۱</sup>

(۲) از رسول خدا ص روایت شده است که می فرمود:

ای جماعت مسلمان! آستین بالا زنید، که کار بسیار جدی است؛  
و آماده شوید که سفر نزدیک است؛  
و توشه برگیرید که راه دور است؛  
و بارتان را سبک سازید که در ورای شما گردنه‌ای صعب‌العبور است که جز سبکباران از آن گذر نکنند؛  
بدرسنی که پیش روی قیامت، اموری شدید و ترس‌هایی عظیم و زمانه‌ای دشوار خواهد بود؛  
ظلمت فرآگیر شود و فاسقان در مصدر امور آیند، امر به معروف‌کنندگان را پهلو شکنند و نهی از منکرکنندگان را خوار  
دارند؛

پس برای آن زمان، ایمان به خدا مهیا سازید و به عمل صالح روی آرید و بر نفس خود سخت بگیرید و در سختی‌ها و ضررها صبر پیشه کنید تا به نعیم جاودان برسید.

الاربعون الودعانية الموضعية ص ۱۳، حدیث ۳۳

عَنْ أَنَّسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ شَمَرُوا فِيْ إِنَّ الْأَمْرَ جَدٌ، وَتَاهُبُوا فِيْ إِنَّ الرَّحِيلَ قَرِيبٌ، وَتَرَوَدُوا فِيْ إِنَّ السَّفَرَ بَعِيدٌ، وَخَفَقُوا أَثْقَالَكُمْ فِيْ إِنَّ وَرَاءَكُمْ عَقَبَةً كُوْدَا لَا يَقْطَعُهَا إِلَّا الْمُخَفَّقُونَ، إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أُمُورًا شُدُّدًا، وَأَهْوَالًا عَظَامًا، وَرَمَانًا صَعْبًا يَتَمَلَّكُ فِيهِ الظَّلَمَةُ، وَيَتَصَدَّرُ فِيهِ الْفَسَقَةُ، فَيُضْطَهَدُ فِيهِ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيُضَامُ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَأَعِدُّوا لَذِكْرَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ، وَالْجِئُوا إِلَى صَالِحِ الْعَمَلِ وَأَكْرِهُوا عَلَيْهِ النُّفُوسَ، وَاصْبِرُوا عَلَى الضرَاءِ تُفْضُوا إِلَى التَّعِيمِ الدَّائِمِ.

(۳) از رسول خدا ص درباره سخن خداوند که می فرماید: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ: وَلَى بَهْ [عبور از] آن گردنه اقدام نکرد» روایت شده است:

بدرسنی که بالای صراط، گردنه صعب‌العبوری است که مسافتی سه هزار سال است: هزار سال هبوط و سرازیری؛ و هزار سال خار و سنگلاخ و عقرب‌ها و مارها، و هزار سال صعود و سربالایی؛ همانا من اولین کسی هستم که آن گردنه را می‌پیماید، و دومین کسی که از آن گردنه می‌گذرد، [حضرت] علی بن ابی طالب است؛ و بعد از مطالب دیگری که گفت، فرمود: جز محمد ص و اهل بیت‌شیعیانی از آن بی‌مشقت نمی‌گذرد.

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج ۲، ص ۱۵۵

مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ الزَّغْفَرَانِيُّ عَنِ الْمُزَنِيِّ عَنِ الشَّافِعِيِّ عَنْ مَالِكٍ عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ أَنَّسِ

<sup>۱</sup>. همچنین در منابع اهل سنت این حدیث هم از پیامبر اکرم ص روایت شده است.

قالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «فَلَا اقْتَحِمَ الْعَقَبَةَ» إِنَّ فَوْقَ الصَّرَاطِ عَقَبَةً كَثُودًا طُولُهَا ثَلَاثَةُ آلَافِ عَامٍ أَلْفٌ عَامٌ هُبُوطٌ وَ أَلْفٌ عَامٌ شَوْكٌ وَ حَسَكٌ وَ عَقَارِبٌ وَ حَيَّاتٌ وَ أَلْفٌ عَامٌ صُعُودٌ أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَقْطَعُ تِلْكَ الْعَقَبَةَ وَ ثَانِي مَنْ يَقْطَعُ تِلْكَ الْعَقَبَةَ عَلَيِّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ قَالَ بَعْدَ كَلَامِ لَا يَقْطَعُهَا فِي غَيْرِ مَشْعَةٍ إِلَّا مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ.

۴) از امام باقر ع درباره سخن خداوند متعال که می فرماید «فَلَا اقْتَحِمَ الْعَقَبَةَ» ولی به [عبور از] آن گردنه اقدام نکرد، سوال

شد.

حضرت دستی به سینه‌اش زد و فرمود: ما آن گردنه‌ای هستیم که کسی که به درنوردیدنش اقدام کند، نجات یابد.

تفسیر فرات الکوفی ، ص ۵۵۷

قالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَسَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضِيلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ [سَلِيلٌ] عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «فَلَا اقْتَحِمَ الْعَقَبَةَ» قَالَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَقَالَ نَحْنُ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَّا.

۵) امیرالمؤمنین ع در منطقه «حاضرین» هنگام بازگشت از صفين نامه‌ای خطاب به امام حسن ع نوشت که به وصیت‌نامه امیرالمؤمنین ع به امام حسن ع معروف شده است و از مطالب بسیار خواندنی نهج‌البلاغه می‌باشد. فرازی از آن در جلسه ۳۱۳ (حدیث ۳ /<http://yekaye.ir/al-hajj-22-8>) گذشت. در فراز دیگری از این نامه آمده است:

و بدان که پیشاپیش تو راهی است دراز، و رنجی جانگداز؛

و تو بی‌نیاز نیستی در این تکاپو، از جستجو کردن به طرزی نیکو.

توشه خود را به اندازه گیر چنانکه تو را رساند و پشت سبک ماند، و بیش از آنچه توان داری بر پشت خود منه که

سنگینی آن بر تو گران آید؛

و اگر مستمندی یافته که توشهات را تا به قیامت برد، و فردا که بدان نیازمندی، تو را به کمال پس دهد، او را غنیمت شمار و بار خود را بر پشت او گذار؛ و اگر توانایی‌اش را داری، توشه او را بیشتر کن، که چه‌بسا او را بجوبی و نیابی [شاید اشاره به دوره ظهور است که انسان کسی را نمی‌باید که به او صدقه دهد].

و غنیمت دان آن را که در حال بی‌نیازیت از تو قرض گیرد تا در روز تنگدستیات بپردازد،

و بدان که پیشاپیش تو گردنه‌ای دشوار است:

«سبک‌بار» در بر شدن بدان، آسوده‌تر از «سنگین‌بار» است؛

و «کندرونده» در پیمودن آن، رشت حال‌تر از «شتاپنده»؛

و فرود آمدن تو بنای‌چار در آن خواهد بود، یا بر بهشت یا در آتش.

پس پیش از فرود آمدنت برای خویش آذوقه‌ای روانه ساز و پیش از رسیدنت خانه را بپرداز،

که پس از مرگ، نه جای عذر خواستن است، و نه راه به دنیا بازگشتن.

و من [وصيته] وصيہ له ع للحسن بن علی ع کتبها إلیه بحاضرین عند انصرافه من صفين

... وَ أَعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةً بَعِيدَةً وَ مَشَقَّةً شَدِيدَةً وَ أَنَّهُ لَا غَنِيَّ بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْأَرْتِيَادِ وَ قَدْرٌ بَلَاغِكَ مِنَ الرَّادِ  
مَعَ خِفَّةِ الظَّهَرِ فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهَرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَ ثَقْلُ ذَلِكَ وَبِالْأَلْأَ عَلَيْكَ وَ إِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ  
زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيُوَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاغْتَنِمْهُ وَ حَمَلْهُ إِيَاهُ وَ أَكْثَرُ مِنْ تَرْوِيَدِهِ وَ أَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ فَلَعْلَكَ تَطْلُبُهُ  
فَلَا تَجِدُهُ وَ اغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالٍ غَنَاكَ لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ وَ اغْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَوْدَا الْمُخْفَفُ فِيهَا  
أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُتَقْلِ وَ الْمُبْطَئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ [أَمْرًا] حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ وَ أَنَّ [مَهْبِطَهَا بِكَ] مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةً إِمَّا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى  
نَارٍ فَارْتَدَ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ وَ وَطَئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَ لَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ...

تدبر

۱) «وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ»

دریاره اینکه این گردنگی که باید از آن عبور کرد، چیست، دیدگاه‌های زیر بیان شده است:

الف. خود ائمه ع (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲۲) و یا ولایت اهل بیت ع است. (حدیث ۲؛ و جلسه ۳۴۰، حدیث ۱)

ب. همان مطالبی است که در ادامه آیه آمده (آزاد کردن برده و اطعم در قحطی)؛ و از این جهت که خیلی کار سختی

است از آن به گردنگ تعبیر شده است. (به نقل از سید مرتضی، امالی، ج ۲، ص ۲۹۰)

ج. تمثیلی است از جایی که انسان باید با نفس و شهواتش مقابله کند که از شدت دشواری به «گردنگ صعب‌العبور» تشییه

شده (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۵۰؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۲۸۸)

د. همان «صراط» است، از این جهت که صراط برای مومنان حقیقی کاملاً باز و پیمودنش راحت، و برای دیگران بسیار

تنگ و سخت است (ابن شهر آشوب، متشابه القرآن، ج ۲، ص ۱۱۳) یا ازین جهت که راهی طولانی و پرمشقت است (نظر

مجاهد و ضحاک و کلبی، مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۵۰<sup>۱</sup>)

<sup>۱</sup>. متن نامه در خصائص الائمه اندکی متفاوت است. این فقره در آن کتاب چنین روایت شده است:

و من جملة وصيته لابنه الإمام أبي محمد الحسن بن علی ع

وَ أَعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةً بَعِيدَةً وَ هُوَ شَدِيدَاً وَ أَنَّكَ لَا غَنِيَّ بِكَ عَنْ حُسْنِ الْأَرْتِيَادِ وَ قَدْرٌ بَلَاغِكَ مِنَ الرَّادِ مَعَ خِفَّةِ الظَّهَرِ فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى  
ظَهَرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَ ثَقْلُهُ وَبِالْأَلْأَ عَلَيْكَ وَ إِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ ذَلِكَ فَيُوَافِيكَ بِهِ حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ تَغْتَنِمْهُ [فَاغْتَنِمْهُ] وَ اغْتَنِمْ مَا  
أَقْرَضْتَ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالٍ غَنَاكَ وَ اغْلَمْ يَا بُنْيَ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَوْدَا مَهْبِطَهَا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ فَارْتَدَ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ  
مُسْتَعْتَبٌ وَ لَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ

لازم به ذکر است که شیخ صدوق در من لا یحضره الفقه، ج ۴، ص ۳۸۵-۳۹۳، این نامه را خطاب به محمد حنفیه دانسته‌اند [نه امام حسن] که البته

نقل آن هم تفاوت‌هایی با این نامه دارد که چه بسا دو نامه بوده باشد.

۲. نظر این سه نفر آن گونه که مرحوم سبرسی نقل کرده، بسیار با عبارات حدیث ۳ سازگار است:

۵. موقف خاصی در جهنم است که انجام اعمالی که در آیات بعد آمده، موجب درنوردیدن آن می‌شود. (سید مرتضی، اعمالی، ج ۲، ص ۲۸۹) به تعبیر دیگر، یک گردنۀ واقعی در جهنم است که قبل از پل صراط قرار دارد و باید از آن عبور کرد.  
(حسن بصری و قتاده، به نقل مجتمع‌البيان، ج ۱۰، ص ۷۵۰)

و خود آتش جهنم است. (سید مرتضی، اعمالی، ج ۲، ص ۲۹۰؛ ابن عباس، به نقل مجتمع‌البيان، ج ۱۰، ص ۷۵۰).  
ز. حجت‌ها و دلایلی است که بین بهشتیان و جهنمیان تفاوت می‌گذارد (به نقل از متشابه القرآن، ج ۲، ص ۱۱۳).  
ح عباداتی که انسان را به خدا می‌رساند (به نقل از متشابه القرآن، ج ۲، ص ۱۱۳).  
ط. محبت امیرالمؤمنین است (به نقل از متشابه القرآن، ج ۲، ص ۱۱۳).  
ی. چه بسا مراحل قبل از قیامت (مانند دوره ظهور و یا رجعت) باشد. (اقتباس از حدیث ۲)  
ک. ...

### جمع‌بندی

به نظر می‌آید تقریباً همه این دیدگاه‌ها می‌تواند صحیح باشد با این توضیح که آخرت باطن دنیاست؛ پس این «عقبه» یک وضعیتی در دنیاست که در آخرت تجلی می‌کند؛ این وضعیت هرچه هست، وضعیتی بسیار دشوار است که پیمودنش برای رسیدن به سعادت ضروری است:

به یک معنا، ولایت اهل بیت ع است که پشتوانه تمام اعمال شریعت است،  
و به یک معنا خود اعمالی است که خداوند متعال در شریعتش توسط پیامبر اکرم ص و با شرح معتبر ائمه اطهار ع (نه برداشت‌های دلخواهی افراد) در اختیار ما قرار داده است؛  
و به یک معنا جلوه آنها در قیامت است؛  
و نکته اساسی این است که انتظار نداشته باشیم که اقدام به این کارها، (و در حقیقت، اقدام به دینداری اصیل) کاری کاملاً ساده و بی‌دردسر باشد.

### ۲) «وَ مَا أُدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ»

قبلاً اشاره شد (جلسه ۹۸، تدبیر<sup>۱</sup> <http://yekaye.ir/al-qadr-097-02>) که تعبیر «ما ادراک» (چه چیزی آگاهت کرد) ۱۳ بار در قرآن کریم آمده که یکی در مورد «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (قدر/۲) است و ۱۲ بار آن درباره قیامت و احوالات آن است که عبارتند از «الْحَاجَةُ» (حaque/۳)، «سَقَرَ» (مدثر/۲۷)، «يَوْمُ الْفَصْلِ» (مرسلات/۱۴)، «يَوْمُ الدِّينِ» (انفطار/۱۷-۱۸)، «سِجَّين» (مطففين/۸)، «عِلَيْوَنَ» (مطففين/۱۹)، «الطَّارِقُ» (طارق/۲)، «الْعَقَبَةُ» (بلد/۱۲)، «الْفَارَغَةُ» (قارعه/۳)، «هَاوِيَةُ» (قارعه/۱۰).

---

ما روی عن مجاهد و الضحاک و الكلبی أنها الصراط يضرب على جهنم كحد السيف مسيرة ثلاثة آلاف سهلا و صعودا و هبوطا و إن في جنبه كلالیب و خطاطیف كأنها شوك السعدان فمن بين مسلم و ناج و مخدوش في النار منكوس فمن الناس من يمر عليه كالبرق الخاطف و منهم من يمر عليه كالريح العاصف و منهم من يمر عليه كالفارس و منهم من يمر عليه كالرجل يudo و منهم من يمر عليه كالرجل يسیر و منهم من يزحف زحفا و منهم الزالون و الزلات و منهم من يكردش في النار و اقتحامه على المؤمن كما بين صلاة العصر إلى العشا.

چرا در همه اینها یکدفعه نفرمود «ما...؟ : فلان چیز چیست»؟ و فرمود «وَ مَا أُدْرَاكَ مَا ...: وَ چه چیزی آگاهت کرد [= می تواند آگاهت کند] که ... چیست»؟

الف. می خواهد کمال اهمیت و نهایت بزرگی (فخیم بودن) مطلب را بفهماند. (المیزان، ج ۱۹، ص ۳۹۲) یعنی تو به گنه و عظمت آن علم نداری؛ و از بس که آن مطلب عظیم و شدید است، عقل و وهم کسی توان درک آن را ندارد، و هرچه درباره اش تصور کنی، مطلب بزرگتر از آن است (الکشاف، ج ۴، ص ۵۹۹)

ب. برای ترساندن و نشان دادن ابهت مطلب (التهویل) است، یعنی تا خود آن و هول و هراس آن را نبینی، گویی از آن اصلاً اطلاعی پیدا نکرده‌ای (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۱۶)

ج. در قرآن کریم، هرجا مطلب معلوم است و از آن خبر داده‌اند، تعبیر «ما اُدْرَاكَ» (= چه چیزی آگاهت کرد) می‌آید و هر جا مطلب معلوم نیست و از آن خبر نداده‌اند، تعبیر «ما يُدْرِيكَ» (= چه چیزی آگاهت می‌کند) می‌آید<sup>۱</sup>؛ و از این جهت، خطاب به کسی که مطلبی را می‌داند، «ما اُدْرَاكَ» می‌گویند که: آن را [نه مستقیم و بالعیان، بلکه] فقط با توصیف‌ش می‌شناسد. (سفیان ثوری، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۱۶ و ۷۵۰) یعنی گویی وقتی می‌فرماید «ما اُدْرَاكَ»، به کنایه فرموده که «نمی‌دانی»؛ و وقتی می‌فرماید «ما يُدْرِيكَ»، به تصریح فرموده که «نمی‌دانی». (ابن عباس، به نقل المیزان، ج ۱۹، ص ۳۹۲<sup>۲</sup>)

د. برخی چیزهایست که ما نمی‌دانیم، اما باید بدانیم. در عین حال به گونه‌ای هستند که با مدل‌های محاسباتی رایج نمی‌توانیم آنها را بفهمیم. در واقع، ابتدا باید این سوال به طور جدی پیش آید که «چه چیزی می‌توانست تو را آگاه سازد که چیست ...؟»، و تا جواب این سوال را پیدا نکنیم، جواب سوال «عقبه چیست» را پیدا نمی‌کنیم. به تعبیر دیگر، شاید می‌خواهد بفرماید اگر با روش‌های عادی کسب معرفت (مشاهده و استدلال‌هایی که بدان انس داشته‌اید) دنبال یافتن پاسخ این سوالید، بدانید که به پاسخ نمی‌رسید.

### نکته تخصصی فلسفی

یکی از بحث‌های پردازمنه در فلسفه این است که آیا معرفت‌شناسی مقدم است یا وجودشناسی؟ شاید این آیات می‌خواهند هشدار دهنده که لزوماً پاسخ این سوال، در هر عرصه‌ای یکسان نیست؛ یعنی، حتی اگر به سبک فیلسوفان صدرایی، به نحو کلی، وجودشناسی را مقدم بر معرفت‌شناسی بدانیم؛ اما لااقل، حوزه‌هایی در متن واقعیت وجود دارد که در آن حوزه ابتدا باید

۱. تعبیر «ما يُدْرِيكَ» سه بار در قرآن کریم آمده و هریار بعدش تعبیر «عل: شاید که» دارد:  
الأحزاب/۶۳: يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا  
الشوری/۱۷: اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزَانَ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ  
عبس/۳: وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَرَكِي

۲. علامه طباطبائی بعد از اینکه مطلب مذکور در بند الف را فرموده، مطلبی را به ابن عباس نسبت می‌دهد که تا حدودی شبیه سخن ثوری است و لذا در اینجا آورده شد. متن سخن ایشان چنین است: هذا التعبير كنایة عن کمال أهمية الشيء و بلوغه الغاية في الفخامة و لعل هذا هو المراد مما نقل عن ابن عباس: أن ما في القرآن من قوله: «ما اُدْرَاكَ» فقد أدرأه و ما فيه من قوله: «ما يُدْرِيكَ» فقد طوى عنه، يعني أن «ما اُدْرَاكَ» كنایة و «ما يُدْرِيكَ» تصریح.

مساله معرفت‌شناسی و امکان و چگونگی شناخت در آن حوزه حل شود، تا نوبت به بحث از شناخت هستی و خود آن واقعیت بررسد.

اگر دقت شود، چه مواردی که مربوط به وقوع قیامت، احوالات و مواقف آن است، و چه شب قدر، هیچیک نه تنها با حس و تجربه عادی دست یافتنی نیست، بلکه براهین فلسفی در فلسفه‌های متعارف قبل از اسلام در قبال آنها ساكت بوده‌اند؛ و هنوز هم رسیدن به بسیاری از اینها (از جمله همین که: موقف خاصی به نام «عقبه» وجود دارد) با برهان‌های رایج فلسفی و حتی شهودات رایج عرفا دست‌نیافتنی می‌نماید؛ اما همین که نه تنها خدا از آنها خبرداده، بلکه پیامبر ص و امامان اهل بیت ع هم در شرح و بسط آن سخن گفته‌اند، و در این سخن‌ها ما را مخاطب قرار داده‌اند، یعنی اینها شناختنی است؛ و فقط قبل از هر نظر دادنی، ابتدا باید با استمداد از همانها که از اینها خبر دارند، تاملی کرد که «چه چیزی می‌تواند تو را آگاه کند که اینها چیستند»

۳) «وَ مَا أُذْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ»

#### شبھه

از طرفی گفته‌اند که این شریعت سمحه و سهله (آسان‌گیر و آسان) است و خداوند متعال نخواسته ما را با این احکام به سختی بیندازد (وَ لَا يُرِيدُ بَكُّمُ الْعُسْرَ؛ بقره/۱۸۵) و حَرَج و مشقتی در دین نیست (ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ حج/۷۸)؛ از طرفی می‌گویند «گردنۀ دشواری در پیش روست» و این گردنۀ باطن همان اعمال و وظایف دینی است که بسیار دشوار است. (تدبر ۱)

چگونه این دو سخن با هم جمع می‌شود؟

#### پاسخ

الف. در دین، به عنوان برنامه الهی، سخت‌گیری و به زحمت انداختن در کار نیست؛ اما این به معنای نادیده گرفتن سختی‌های واقعی نیست. حکایت ما مانند کوهنوردی است که می‌خواهد به قله صعب‌العبوری برسد؛ و اگر نرسد، همه‌چیزش را از دست می‌دهد؛ دین ساده‌ترین برنامه و سهل‌الوصول‌ترین مسیر ممکن برای این سفر، که انسان را به سلامت به مقصد برساند، پیش می‌نهد؛ اما معنایش این نیست که مسیرهای صعب‌العبور، خطراها و پرتگاه‌های مسیر را نادیده بگیرد و کوهنورد را در مورد تک‌تک آنها هشدار ندهد و با ورزش‌های تخصصی، او را برای گذر از اینها آماده نکند.

در یک کلام، به سختی و تکلف انداختن، غیر از نشان دادن و آماده کردن برای سختی‌های مسیر است.

شاید به این جهت است که ابتدا بر اینکه انسان توأم در رنج و سختی آفریده شده، تاکید کرد، بعد از «عقبه» و گردنۀ صعب‌العبور سخن گفت.

ب. دینداری مراتب دارد، و از هر انسانی به قدر توانش انتظار می‌رود. همان‌گونه که کسی را که در کلاس اول است، برای انجام یک جمع و تفریق ساده، تشویق می‌کنند، ولی یک دانشجوی دکترای ریاضی را به خاطر اشتباه در حل یک معادله دیفرانسیل مذمت می‌کنند؛ آسان‌گیری و سخت‌گیری متناسب با افراد مختلف، متفاوت می‌شود.

ترجمه

گشودن گردنی [از یوغ بردگی]

## اختلاف قرائت

قرائت فوق از این آیه، قرائت عاصم و حمزه (برخی از اهل کوفه) و اهل مدینه (نافع) و شام (ابن عامر) است؛ اما این آیه در برخی از قرائات سبع - از جمله قرائت کسائی و اهل مکه (ابن کثیر) و بصره (ابو عمرو) - و نیز در قرائات شاده (ابن محیصن، یزیدی، حسن، مجاهد، ابورجاء) به صورت:

«فَكَلْ رَقَبَةً»

(ترجمه: گردنی را [از یوغ اسارت و بردگی] گشود)

نیز قرائت شده است (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۴۴؛ أمالی المرتضی، ج ۲، ص ۲۹۰، الكامل المفصل فی القراءات الاربعة عشر، ص ۵۹۴)

## نکته‌ای درباره قرائات مختلف قرآن کریم

قرآن کریم توسط پیامبر اکرم ص به چندین قرائت خوانده شده است که همگی این قرائات، توسط فرشته وحی از جانب خداوند سبحان نازل شده است. در این میان، قرائات سبع (هفتگانه) یا قرائات عشر (دهگانه) شهرت بسیار بیشتری پیدا کرده‌اند. حکایت از این قرار است که عثمان (خلیفه سوم)، از مصحفی که در زمان خودش یکسان‌سازی کرد، یکی را برای رونویسی همگان در مسجدالنبی در مدینه قرار داد و چهارتا را به چهار شهر اصلی آن زمان فرستاد (یعنی جمعا پنج شهر اصلی مدینه، مکه، کوفه، بصره، و شام) و اساتیدی به کار تدریس قرائت قرآن دقیقا آن گونه که از اساتید خود یاد گرفته بودند، مشغول بودند، که در غیر کوفه، قرائت رایج در هریک از آن شهرها، بعدها به نام یکی از افرادی به تدریس خاصی از قرائت‌های نازل شده بر پیامبر اکرم ص اشتغال داشت، معروف شد (مدینه: نافع؛ مکه: ابن کثیر؛ بصره: ابو عمرو؛ شام: ابن عامر). اما در کوفه، به علت مخالفت‌های ابن مسعود با یکسان‌سازی مصاحف توسط عثمان، و نفوذ وی و شاگردانش، تا مدت‌ها مصحفی که خود ابن مسعود (براساس قرائاتی که خودش از پیامبر شنیده بود) نوشته بود، رواج داشت؛ تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی که بشدت با اینها مقابله کرد و مصحف عثمانی را رواج داد، و شاید به خاطر رواج قرائات مختلف در این شهر است که در میان قراء مشهور، اسم سه نفر در کوفه مطرح می‌شد (عاصم و حمزه و کسائی) که در جایی که قرائت اینها یکسان باشد، تعبیر «قرائت اهل کوفه» گفته می‌شود.

در حقیقت، ابن مجاهد<sup>۱</sup> در قرن چهار، اسم این هفت نفر<sup>۲</sup> را به عنوان شاخص قرائات آن شهرها بسیار مورد تاکید کرد و آنها را به عنوان «قراء سبعه» مشهور ساخت؛ ولی بعدها برخی مانند ابن جزری بر او و پیروانش خرده گرفتند که اهمیت قرائت کسانی مانند یعقوب بن اسحاق حضرمی (بصره) ابن قعقاع مخزومی (مدینه) و خلف بن هشام (شاگرد حمزه، کوفه) از این سه کمتر نیست<sup>۳</sup> و تعبیر «قراء عشر» را رایج ساختند.

از نظر قاطبه‌ی علمای شیعه و سنی در قرون متمادی، تمامی این قرائات سبع (و از نظر برخی، بلکه: قرائات عشر) که به اسم این افراد معروف شده، متواتر می‌باشند<sup>۴</sup> و همگی از شخص رسول خدا ص نقل شده است و ائمه شیعه ع هم بر آنها صحه گذاشته‌اند و علمای شیعه و سنی در کتب تفسیری‌شان مکرراً به این قرائات اشاره می‌کنند؛ و برخلاف تشکیکاتی که برخی از بزرگان معاصر درباره توادر این قرائات مطرح کرده‌اند، حتی شیخ حر عاملی، اخباری معروف و صاحب کتاب وسائل الشیعه (متوفی ۱۱۰۴) کتابی در اثبات توادر قرائات سبع تا زمان خودش نگاشته است.

لازم به ذکر است که خود این قاریان، قرائات مختلفی را به شاگردان خود یاد می‌دادند، به طوری که اکنون، از هریک از قراء سبعه، دو قرائت مختلف (با توجه به اسم معروف‌ترین شاگردشان) به نحو متواتر روایت شده است (چهارده روایت)<sup>۵</sup> ولی قرائات قرآن به آنچه از طریق این ده نفر (که هریک غالباً دو شاگرد معروف دارند که دو قرائت مختلف را به وی آموخته‌اند) رسیده، خلاصه نمی‌شود و برخی از قرائاتی که از پیامبر ص بوده، اما به نحو غیرمتواتر نقل شده، به نام «قرائات شاذة» معروف است که معروف‌ترینشان در میان متاخران، ابن محیضن، حسن بصری، یزیدی (یحیی بن مبارک) و اعمش است (که با ده قرائت قبلی، به «قرائات اربعه عشر» [چهارده‌گانه] مشهور شده)؛ اما در میان قدماء (یعنی از قرن ۴ و ۵ به قبل)، قرائات ابن مسعود،

<sup>۱</sup>. از بزرگان اهل سنت است.

<sup>۲</sup>. که دو نفرشان قطعاً شیعه‌اند و سه نفر دیگر هم احتمال زیاد شیعه‌اند. (ویکی‌پدیا: از میان قراء سبعه پنج نفر اصلانًا ایرانی هستند و دو نفر عرب بوده‌اند و همچنین پنج نفر از بزرگان قراء سبعه ( العاصم، نافع، حمزه، کسانی و ابو عمره) از مذهب تشیع بوده‌اند و دو نفر بقیه «ابن عامر و ابن کثیر» از اهل تسنن می‌باشند) البته ابن مجاهد به هیچ وجه به شیعه تمایل نداشته است و به نظر می‌رسد هدف اصلی ابن مجاهد این بوده که قرائات خاص شیعه و در واقع، قرائات بر اساس مصحف‌های غیر مصحف عثمانی به فراموشی سپرده شود.

<sup>۳</sup>. یزید بن قیمی مدنی، درگذشته به سال ۱۳۲ هـ ق. راویانش عبارت بودند از: عیسیٰ بن وردان و ابوالریبع سلیمان بن مسلم. یعقوب بن اسحاق حضرمی، متوفی به سال ۱۸۵ هـ ق. راویانش عبارت بودند از: رویس (محمد متول) و روح بن عبدالمؤمن (عبدالمنعم). خلف بن هشام، درگذشته به سال ۲۲۹ هـ ق. راویانش عبارت بودند از: اسحاق وراق و ادریس حداد. (به نقل از [ویکی‌پدیا](#))

<sup>۴</sup>. علامه حلی توادر هفت تا تا زمان خودش را تاکید می‌کند و شهید اول توادر ده تا تا زمان خودش را تاکید می‌کند و <sup>۵</sup>. ابن کثیر مالکی: راویانش قبل و بزی می‌باشند.

نافع مدنی: راویانش قالون و ورش می‌باشند.

العاصم کوفی: راویانش ابوبکر شعبة بن عیاش و حفص می‌باشند.

حمزة کوفی: راویانش خلف و خلاد هستند.

کسانی کوفی: راویانش دوری و ابوالحارث هستند.

ابو عمره بن علاء بصری: راویانش دوری و السوسی می‌باشند.

ابن عامر: راویانش هشام و ابن ذکوان هستند.

ابوالدرداء، ابی بن کعب، مجاهد، قتاده، و ... نیز به عنوان قرائات شاذه شناخته می‌شده است،<sup>۱</sup> ولی آنچه به نحو متواتر به ما رسیده است، همان قرائات سبع (یا قرائات عشر) است.

در زمان امپراطوری عثمانی (۱۳۴۰-۶۹۸ق) که با صنعت چاپ آشنا شدند، به دلایلی<sup>۲</sup> قرآن بر اساس قرائت «حفص» از «عاصم» را در بلاد تحت حکومت خود قرآنی در تیراژ گسترده چاپ و منتشر کردند؛ و بلاد شیعی – مانند ایران – هم در این راستا همراهی کردند، اما در بلاد مغرب اسلامی (مانند الجزایر و مراکش و ...) قرآن با قرائت «ورش» از «نافع» (قرائت اهل مدینه) رایج بوده و هم‌اکنون هم در آن مناطق شیوع دارد، چرا که آنها مالکی بودند و مالک اهل مدینه بود؛ و در هر حال، هنوز در میان بسیاری از مسلمانان، توجه به همه این قرائات مطرح است؛ چنانکه در سایت زیر، قرآن کریم را بر اساس قرائات عشر و روایات مختلفی که از هر یک متواترًا نقل شده، با صوت قراء معروف مصری می‌توانید مشاهده کنید.

<http://www.nquran.com/quranplayer>

## حدیث

۱) از امیر المؤمنین ع روایت شده است:

هر کس دوست دارد از دنیا خارج شود در حالی که – شبیه طلایی که خالص باشد – از گناهان خلاص شده باشد، و هیچکس از او به خاطر ظلمی طلبکار نباشد [ظاهر] یعنی: هر که می‌خواهد خداوند توفیقش دهد که هنگام مرگ، حق‌الناس و حق الله بر گردنش نباشد] بعد از نمازهای پنج گانه، نسب [= شناسنامه] خداوند عز و جل را بخواند:  
دوازده مرتبه [سوره] قل هو الله أحد،

سپس دستانش را بگشاید و بگوید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَحْزُونِ الطَّاهِرِ الْمُبَارَكِ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَ سُلْطَانِكَ الْقَدِيرِ يَا وَاهِبَ الْعَطَايَا يَا مُطْلِقَ الْأَسْتَارِي يَا فَكَّاكَ الرَّقَابِ مِنَ النَّارِ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَفُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ أُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا آمِنًا وَأُدْخِلْنِي الْجَنَّةَ سَالِمًا وَاجْعَلْ دُعَائِي أُولَئِهِ فَلَاحًا وَأُوسَطَهُ نَجَاحًا وَآخِرَهُ صَلَاحًا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغَيُوبِ

[خدایا ! تو را به آن اسم نهان و در خزانه که طاهر و پاک و مبارک است سوگند می‌دهم و از تو به حق آن اسم عظیم و سلطنت همیشگی‌ات درخواست می‌کنم، ای بخشندۀ عطیه‌ها ! ای آزاد کننده اسیران ! ای رها کننده گردن‌ها از آتش ! بر محمد و آل محمد درود فرست و گردن مرا از آتش رها کن، و مرا از دنیا ایمن بیرون بر و سالم وارد بهشت کن؛ و دعایم، اولش را رستگاری، و میانه‌اش را به مطلوب رسیدن، و پایانش را صلاح قرار بده، که تنها تویی که داننده‌ی همه غیب‌هایی... ] سپس فرمود: این از آن اسراری است که رسول خدا ص به من آموخت و مرا دستور داد که آن را به حسن ع و حسین ع بیاموزم.

<sup>۱</sup>. و آنچه در برخی از روایات شیعی، از قول برخی از ائمه ع آمده نیز از همین دسته است.

<sup>۲</sup>. از جمله حنفی بودن آنها و اینکه ابوحنیفه در کوفه بود چنانکه عاصم هم کوفی است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنْ عَلَيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ بْنِ طَرِيفٍ الْإِسْكَافِ عَنِ الْأَصْبَغِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا وَقَدْ خَلَصَ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا يَخْلُصُ الْذَّهَبُ الَّذِي لَا كَدَرَ فِيهِ وَلَيْسَ أَحَدٌ يُطَالِبُهُ بِمَظْلِمَةٍ فَلَيَقُرَأْ فِي دُبْرِ الصَّلَاءِ الْخَمْسِ نِسْبَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ أَنْتَ عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ يَبْسُطُ يَدِيهِ وَيَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الطَّاهِرِ الْمُبَارَكِ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَسُلْطَانِكَ الْقَدِيمِ يَا وَاهِبَ الْعَطَايَا يَا مُطْلِقَ الْأَسْتَارِيِّ يَا فَكَّاكَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَفُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا آمِنًا وَأُدْخِلْنِي الْجَنَّةَ سَالِمًا وَاجْعَلْ دُعَائِي أُولَئِكَ فَلَاحَأَ وَأُوسِطَهُ نَجَاحًا وَآخِرَهُ صَلَاحًا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغَيُوبِ ثُمَّ قَالَ عَهْذَا مِنَ الْمَخْبِيَاتِ مِمَّا عَلِمْتِنِي رَسُولُ اللَّهِ صَ وَأَمَرْتِي أَنْ أُعْلَمَهُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ۖ

(۲) از امام باقر ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند:

هر که مسلمانی را آزاد کند، خداوند عز و جل به ازای هر عضو او، عضوی را از آتش آزاد خواهد کرد.

الکافی، ج ۶، ص ۱۸۰

عَلَيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمِيرٍ عَنْ رِبْعَيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مَنْ أَعْتَقَ مُسْلِمًا أَعْتَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنَ النَّارِ ۝

(۳) عرب بادیه نشینی خدمت پیامبر ص آمد و عرض کرد:

کاری یادم بده که مرا به بهشت داخل سازد.

فرمود: اگر کوتاه سخن گفتی، اما مطلب را خوب بیان کردی! «نَسَمَهُ» [=جان، نفس] ای را آزاد کن یا گردنی را [از یوغ

بردگی] بگشای!

گفت: آیا این دو یکی نیست؟

۱. نمونه دیگری از این دعاها که در بسیاری از کتب روایت شده است:

عَلَيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمِيرٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَابْنِ أَبِي عُمِيرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: أَصْبِحْ عَلَى طَهْرٍ بَعْدَ مَا تُصْلَى الْفَجْرَ فَفِقَ إِنْ شِئْتَ حَيْثُ شِئْتَ حَيْثُ شِئْتَ فَإِذَا وَقَمْتَ فَاحْمَدْ اللَّهَ وَأَتْنِ عَلَيْهِ وَادْكُرْ مِنْ الْآتِيِّ وَبَلَائِيِّ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ وَصَلَّ عَلَى النَّبِيِّ صَ وَلَيْكُنْ مِنْ قَوْلِكَ: اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَسْعُرِ الْحَرَامَ فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأُوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكِ الْحَلَالِ وَادْرَا عَنِي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسَنِ (الکافی، ج ۴، ص ۴۶۹)

۲. این هم نمونه‌ای از آزاد کردن بردهگان توسط حضرت علی ع:

وَعَنْ عَلَيٌّ عَنْ أَنَّهُ كَانَ يَعْمَلُ بِيَدِهِ وَيُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَأْخُذُ فِينَهُ وَلَقَدْ كَانَ يُرَى وَمَعَهُ الْقِطَارُ مِنَ الْأَبِيلِ عَلَيْهَا التَّوَى فَيُقَالُ لَهُ مَا هَذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ فَيَقُولُ نَخْلٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَيَغُرُّهُ فَنَا يُغَادِرُ مِنْهُ وَاحِدَةً وَأَفَاقَ عَلَى الْجِهَادِ أَيَّامَ حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَمُذْ قَامَ بِأَمْرِ النَّاسِ إِلَى أَنْ قَبْضَهُ اللَّهُ وَكَانَ يَعْمَلُ فِي ضِيَاعِهِ مَا بَيْنَ ذَلِكَ فَأَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ كُلُّهُمْ مِنْ كَسْبِ يَدِهِ ع. (دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۰۲)

فرمود: خیر! آزاد کردن «نسمه» [= جان، نفس] یعنی بنتهایی به آزادی اش اقدام کن؛ اما گشودن گردن آن است که در [ادای] قیمتش کمک کنی ...

مجمع‌البيان، ج ۱۰، ص ۷۵۰؛ الفائق فی غریب‌الحدیث (زمخشری)، ج ۳، ص ۱۰۵

روی مرفوعا عن البراء بن عازب قال: جاء أعرابي إلى النبي صلی اللہ علیہ و آله و سلم فقال: علّمْتی عملاً يُدْخِلُنی الجَنَّةَ، فقال: لئنْ كنْتْ أَقْصَرْتَ النُّخْطَبَةَ لَقَدْ أَعْرَضْتَ الْمَسَأَةَ؛ أَغْتَقْتَ النَّسَمَةَ، وَ فَكَ الرَّقَبَةَ؟ قال: أَوْ لَيْسَا وَاحِدًا؟ قال: لَا؛ عَنِ النَّسَمَةِ: أَنْ تُفْرَدْ بِعِتْقَهَا. وَ فَكَ الرَّقَبَةِ. أَنْ تُعِينَ فِي ثَمَنِهَا ... ۱

۴) از امام صادق ع روایت شده است که منظور از «رها کردن گردنی» [از یوغ آتش] (بلد/۱۳)، ولایت امیرالمؤمنین ع است، که آن است که گردن را رها می‌کند.

الکافی، ح ۱، ص ۴۲۲

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ جُمَهُورٍ عَنْ يُونُسَ قَالَ أَخْبَرَنِي مَنْ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَلَا افْتَحْمَ الْعَقَبَةَ. وَ مَا أُدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ. فَكَرَبَةُ» يَعْنِي بِقَوْلِهِ «فَكَرَبَةُ» وَلَائِهَ أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَإِنَّ ذَلِكَ فَكَرَبَةُ. ۲

تدبر

۱) «فَكَرَبَةُ»

درباره اینکه منظور از این آیه چیست، معانی زیر گفته شده (که همه آنها می‌توانند درست باشد و با توجه به قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» قبول یکی، به معنای نادرستی بقیه نیست)

الف. آزاد کردن یک بردۀ در راه خدا (حدیث ۳)

ب. آزاد کردن گردن خود از آتش جهنم با التزام به ولایت کسانی که خداوند دستور به تولی آنها داده است (اهل بیت ع)

(حدیث ۴) و (جلسه ۳۴۰، حدیث ۱) (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲۲)

ج. آزاد کردن گردن خود از گناهان. (عکرمه، به نقل از مجمع‌البيان، ج ۱۰، ص ۷۵۰)<sup>۳</sup>

۱. ادامه روایت چنین است:

وَالْمَنْحَةُ الْوَكْفُ، وَالْفَيْءُ عَلَى ذِي الرَّحْمَ الظَّالِمِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ فَأَطْعَمَ الْجَائِعَ وَاسْقَ الظَّمَانَ وَأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِنْ لَمْ تُطِقْ ذَلِكَ فَكَفَ لِسَانَكَ إِلَّا مِنَ الْخَيْرِ.

۲. و علاوه بر روایاتی که در جلسه ۳۴۰ (حدیث ۱ و پاورقی‌هایش) آمد، این روایت نیز در همین مضمون است: فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنُ عَبْيِدٍ مُعْنِيًّا عَنْ أَبِي بَنِ تَعْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا «فَكَرَبَةُ»؟ قَالَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عِيْدُ النَّارِ عَيْرَكَ وَعِيْرَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَرَبَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَايَتِكُمْ [بِوَلَايَتِكُمْ] أَهْلَ الْبَيْتِ. (تفسیر فرات‌الکوفی، ص ۵۵۹)

۳. بلکه آزاد کردن خود از حرص و طمع: وَرُوِيَ أَنَّ عَلِيًّا عَاجْتَازَ بَقَصَابَ وَعِنْدَهُ لَحْمٌ سَمِينٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا اللَّحْمُ سَمِينٌ أَشْتَرَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ لَيْسَ التَّمَنُ حَاضِرًا فَقَالَ أَنَا أَصْبِرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ أَنَا أَصْبِرُ عَنِ اللَّحْمِ. وَ إِنَّ اللَّهَ سَبَحَنَهُ وَضَعَ خَمْسَةَ الْعَزَّ فِي الطَّاعَةِ وَالْذَلِّ فِي الْمُعْصِيَةِ وَالْحِكْمَةِ فِي خَلُوِ الْبَطْنِ وَالْهَيْبَةِ فِي صَلَةِ

د. آزاد کردن گردن خود از عقاب اخروی با انجام طاعات (جبائی، به نقل از مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۵۰) و (حدیث ۱)

۵ ...

(۲) «فَكَ رَقْبَهُ»

دقیق کنید که فرمود «فَكَ رَقْبَهُ: رها کردن یک گردن» و صریحاً نفرمود «عَتَقُ عَبْدٍ: آزاد کردن یک برد» ظاهراً تعبیر «فَكَ رَقْبَهُ» گسترده‌تر است از «عَتَقُ عَبْدٍ» چنان‌که در بسیاری از ادعیه از خدا می‌خواهیم که «گردن ما را از آتش رها کند»: ما هیچ‌گاه برد جهنم نمی‌شویم، بلکه به خاطر گناه‌مان، در بند آتش می‌شویم و آزادی از این بند را می‌خواهیم. به همین ترتیب، شاید بتوان مصادیق دیگری را هم برای «فَكَ رَقْبَهُ» برشمرد:

آیا ادای دین یک بدھکار و رها کردن او از دست طلبکارانش (یا از زندان)، قرض الحسن دادن به کسی رباخواران می‌خواهند او را به بند خود کشند، کمک به رهایی مردم مظلومی که امثال داعش و صهیونیستها شهرهای آنها را در بند کشیده‌اند، رها کردن مردمی که به خاطر حقوقی ناچیز در بند نظام سرمایه‌داری افسارگسیخته افتاده‌اند، و ... نمی‌تواند مصدق آزاد کردن گردنی [از بند] باشد؟

(۳) «فَكَ رَقْبَهُ»

نسبت این آیه (و آیات بعدی که عطف به این هستند) با آیات قبل چند حالت دارد (که با توجه به قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» همه آنها می‌تواند درست باشد):

الف. این (و آیات بعدی) نمونه‌ای از «درنوردیدن آن گردن» است که در آیات قبل، انسان به خاطر عدم عبور از آن مواخذه شد. (یعنی: آن گردن‌های که باید درمی‌نوردید، «فَكَ رَقْبَهُ» و ...) است) (أَمَالِي الْمَرْتَضِيِّ، ج ۲، ص ۲۹۰؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۳)

ب. این آیه (و آیات بعدی)، دلیل (یا علت) «عدم عبور از آن گردن» است؛ (یعنی: از آن گردن عبور نکرد، زیرا گردنی را [از یوغ بندگی] نگشود و ...)

ج. این آیه (و آیات بعدی) نمونه دیگری است در ردیف «مبادرت نکردن به عبور از عقبه» یعنی فرموده: او از گردن عبور نکرد، و رقبه‌ای را هم نگشود، و ... (مخصوصاً بر اساس قرائتی که به صورت «فَكَ رَقْبَهُ» می‌خواند، یعنی چنین باید ترجمه کرد: «نه چنین بود که آن گردن را درنورد و گردنی را بگشاید و ...» تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۲۸۸<sup>۱</sup>)

۵ ...

---

اللَّيلُ وَ الْغَنِيُ فِي الْقَناعَةِ. وَ فِي الزَّيْوَرِ الْقَانِعُ غَنِيٌّ وَ لَوْ جَاءَ وَ عَرِيٌّ وَ مَنْ قَبَعَ اسْتَرَاحَ مِنْ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ اسْتَطَالَ عَلَى أَقْرَانِهِ. وَ جَاءَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَكُ رَقْبَهُ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ قَالَ فَكُهَا مِنَ الْحِرْصِ وَ الْطَّمَعِ. (إِرشادِ القُلُوبِ إِلَى الصَّوَابِ (للدلِيلِيِّ)، ج ۱، ص ۱۱۹)

۱. فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) ... فَكُ رَقْبَهُ (۱۲) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةَ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةَ (۱۶) وَ لَتَعَدَّ الْمَرَادُ بِهَا حَسْنٌ وَ قَوْعَةً «لَا» مَوْقَعُ «لَمَّا»، فَإِنَّهَا لَا تَكَادُ تَقْعُ إِلَّا مَكَرَّةً، إِذَ الْمَعْنَى: فَلَا فَكَ رَقْبَهُ، وَ لَا أَطْعَمَ يَتِيمًا أَوْ مِسْكِينًا.

#### ۴) «فَكَّ رَقَبَهُ»

این سوره از سوره‌های مکی است؛ یعنی هنوز اغلب احکام شریعت نیامده است؛ اما جالب است که از اولین اهتمام‌های اسلام، آزادی بردگان بود. اما چرا آزادی بردگان (ویا سیر کردن گرسنگان در قحطی و ...) این اندازه اثر دارد که راهکار رهایی از گردنۀ صعب‌العبور قیامت شمرده شده است؟

الف. شاید بدین جهت که در بسیاری از کارهای خیر (مانند راستگویی، حسن خلق و ...)، اثر آن کار در همین دنیا مستقیماً به خود شخص بر می‌گردد؛ اما در مسائل مالی سنگین (مانند این آیه، و آیات بعدی) شخص غالباً هزینه‌ای می‌کند که در ظاهر همه‌اش برای دیگران است: اگر بردگان را می‌خرید، وی کارهایش را برایش انجام می‌داد؛ اما وقتی آن بردگان را آزاد می‌کند، دیگر آن بردگان کاری به کار وی ندارد؛ یا وقتی در قحطی، گرسنگان را سیر می‌کند (آیه بعد) و یا ...

ب. شاید از این جهت است که زندگی ما بشدت با مساله «مال» گره خورده (جلسه ۳۳۵، تدبیر<sup>۳</sup>) و دل کردن از «مال» مهمترین عامل نجات انسان است؛ چنانکه از انسانی که در این آیات مورد مذمت است، تنها دغدغه‌ای که ذکر شد، این بود «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لِبَدًا: مَىْ گُوِيدَ مَالٌ فَرَاوَانِي هَدَرَ دَادَم».«

ج. ...

#### ۵) «فَكَّ رَقَبَهُ»

آزادی بردگان از اولین شعارها و دغدغه‌های اسلام بوده است.

##### نکته تخصصی اسلام‌شناسی (مساله بردگی)

از شباهاتی که گاه علیه اسلام مطرح می‌شود این است که بردگه‌داری را قبول کرده است. حقیقت این است که اسلام در دوره‌ای از تاریخ پا به عرصه گذاشت که بردگه‌داری در بین جوامع کاملاً رایج بود؛ و اصلاح زندگی بدون بردگان قابل تصور نبود. در این شرایط، اسلام برای اصلاح این فضا چند کار را با هم انجام داد. از مهمترین برنامه‌های خود را آزادی بردگان قرار داد؛ نه تنها افراد را بشدت به این کار تشویق کرد، بلکه کفاره بسیاری از گناهان را آزاد کردن بردگه قرار داد؛ و بسیاری از احکام را به گونه‌ای قرار داد که با نقل و انتقال یا مردن ارباب، فرد خودبخود آزاد می‌شد (مثلاً کنیزی از صاحب‌ش بچه‌دار می‌شد). درواقع، کار حذف بردگه‌داری را به صورت تدریجی و عمده‌تا تشویقی آغاز کرد.

حقوقی برای بردگان قرار داد و دیگر ارباب حق نداشت هر بلایی سر بردگاهش بیاورد و به لحاظ کار کشیدن هم محدودیتها برابر اربابان تعیین کرد.

امکان اینکه بردگاه بتواند خودش برای خرید و آزادی خودش اقدام کند، قرار داد (اصطلاحاً: عبد مکاتب)؛ در حالی که تا پیش از آن، بردگان نمی‌توانستند مالک چیزی شوند و همه چیزشان در اختیار اربابشان بود.

آزادی بردگان را به صورتی قرار نداد که خودشان لطمه بخورند. (بسیاری از بردگان در صورت آزاد شدن، توانایی گردازدن زندگی خود به طور مستقل را نداشتند؛ لذا در بسیاری از روایاتی که درباب آزادی بردگان آمده تاکید شده که اولویت را به آزادی کسانی بدھید که می‌توانند زندگی خود را مستقل بگردانند و حتی در بسیاری موارد تاکید شده که اگر کسی بردگان را آزاد کرد که می‌تواند زندگی اش را بگرداند، موظف است تا زمانی که او به این توانایی برسد از او حمایت (مالی و ...) کند (الكافی، ج ۶، ص ۱۸۱)<sup>۱</sup>

اکثر راههای بردگیری (مانند دزدیدن افراد، برد کردن در ازای بدھکاری، و ...) را ممنوع کرد، و تنها راه مجازی را هم که باقی گذاشت، عملاً مشکلات اجتماعی فراوانی را حل می‌کرد (توضیح در تدبیر بعدی)

## ۶) «فَكَ رَقَبَهُ»

### شبھه

اگر اسلام با بردگداری مخالف بود، چرا بردگرفتن از کفار را مجاز شمرده است؟

### پاسخ

اسلام تمام راههای بردگیری (مانند دزدیدن افراد، برد کردن در ازای بدھکاری، و ...) را ممنوع کرد، و تنها راه مجاز را برد کردن دشمنان غیرمسلمان که به جنگ با مسلمانان وارد شده بودند (نه هر کافری، بلکه کافر حربی، یعنی کافری که به جنگ با جامعه اسلامی آمده) قرار داد؛

این اقدام دست کم دو جهت مهم داشت:

اولاً مقابله به مثل بود (چون آنها هم مسلمانانی را که می‌گرفتند بردگیری می‌کردند)؛

ثانیاً و شاید مهمتر اینکه عملاً یک معضل اجتماعی مهمی را که امروزه به نام «معرض اسیران جنگی» در جهان مطرح است

به ساده‌ترین وجه حل نمود:

### نکته تخصصی: بحثی درباره معرض اسیران جنگی

در قبال اسیران جنگی چه باید کرد:

یک گزینه کشن آنهاست که کاملاً غیر انسانی است؛

۱. احادیث ۱ و ۳ از «باب عتق الصَّغِيرِ وَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَ أَهْلِ الزَّمَانَاتِ»

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضاَعَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُعْتَقُ عَلَيْهَا صَغِيرًا أَوْ شَيْخًا كَبِيرًا أَوْ مَنْ بِهِ زَمَانَةُ وَ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ فَقَالَ مَنْ أَعْتَقَ مَمْلوِكًا لَا حِيلَةَ لَهُ فَإِنَّ عَلَيْهِ أَنْ يَعُولَهُ حَتَّى يَسْتَغْنِيَ عَنْهُ وَ كَذَلِكَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَيْنُهُ إِذَا أَعْتَقَ الصَّغَارَ وَ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّنْ أَعْتَقَ النَّسَمَةَ فَقَالَ أَعْتَقَ مَنْ أَغْنَى نَفْسَهُ.

گزینه دیگری که امروزه بر آن اصرار می‌شود نگهداری آنان در زندانهای تحت‌الحفظ است. اما مشکل اینجاست که نگهداری آنان در این زندان‌ها، هم برای حکومت هزینه‌های فراوانی را تحمیل می‌کند، هم در قبال اسیران، به منزله مانع شدن از تمام فعالیت‌هایی است که رشد یک انسان را در پی دارد و نیز محروم کردن آنهاست از بسیاری از نیازهای طبیعی و انسانی مانند ازدواج و تحصیل و ... . بویژه در نظر بگیرید جنگهایی که سالهای سال ادامه می‌یابد؛ و تمام هم و غم اینها فرار از زندان است که اگر هم فرار کنند دوباره به دشمن می‌پیوندند.

در مقابل، راهکار اسلام این بوده که این عده را با رعایت شرایطی به دست خانواده‌های مسلمان بسپارد و اندک‌اندک آنها را با اسلام آشنا کند و در عین حال، وقتی دیگر او تعلقش به جامعه کفر از بین رفت و رها کردنش خطری برای جامعه اسلامی ندارد، با انواع بهانه‌ها راه آزادی اینها را مهیا سازد؛ و البته با حقوقی که برای بردگان قرار داده (تا آنجا که ارباب، نه فقط در قبال خوراک و پوشак و سرپناه، بلکه در قبال ازدواج وی هم مسئول است) عملاً وضعیت بهتری از ماندن در چهاردیواری زندان را برای آنها رقم می‌زند.

- شهید مطهری گفتارهایی درباره مساله بردگی در اسلام دارد که چند سال پیش آنها را مورد بحث قرار داده‌ام. برای دریافت فایل صوتی و پاورپوینت آن جلسه و جلسات دیگر بحث و بررسی آثار شهید مطهری به لینک زیر مراجعه کنید: (<http://www.souzanchi.ir/about-motahhary>)

١٣٩٥/۱۲/۱۵      أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَةٍ      ١٤ آیه (٩٠) سوره بلد (٣٤٣)

ترجمه

یا طعام دادنی در ایام قحطی و گرسنگی،

اختلاف قرائت

در تمام قرائاتی که آیه قبل به صورت «فَكَ رَقَبَهُ» روایت کرده بودند، این آیه را هم به صورت  
أَوْ أَطْعَمَ ...

(ترجمه: یا اطعام کرد...)

قرائت کرده‌اند (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۴؛ امالي المرتضى، ج ۲، ص ۲۹۰، الكامل المفصل فى القراءات الاربعه عشر،

ص ۵۹۴<sup>۱</sup>)

<sup>۱</sup> حسن بصری (از قرائات شاذة) «ذی مسغبة» را به صورت «ذا مسغبة» قرأت کرده است؛ تفاوتش این است که اگر «ذی مسغبة» باشد، مضاف‌الیه برای «یوم» است (اطعام کرد در روزِ دارای گرسنگی، یعنی در ایام قحطی) اما اگر «ذا مسغبة» باشد مفعول می‌شود (اطعام کرد گرسنه‌ای را در روزی)

### «ذی مَسْعَبَةٍ»

ماده « Sugb » که در قرآن فقط همین یکبار آمده، در اصل بر معنای « گرسنگی » دلالت می‌کند و برخی گفته‌اند گرسنگی‌ای است که همراه با سختی کشیدن باشد (معجم المقايس اللげ، ج ۳، ص ۷۷؛ مفردات ألفاظ القرآن، ج ۴۱۲) و برخی افزوده‌اند که گرسنگی‌ای است که دسترسی به غذا کم شده باشد و مردم در تنگنا قرار گرفته باشند (التحقيق فی الكلمات القرآن الكريم، ج ۵، ص ۱۳۵) که همان « قحطی » می‌شود.

« مَسْعَبَةٌ » مصدر میمی از ماده « Sugb » می‌باشد که در انتهاش « ء » برای مبالغه افزوده است (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۳۰، ص ۳۳۵) یعنی « گرسنگی شدید »

« ذی مَسْعَبَةٍ » یعنی « دارای گرسنگی شدید، دارای قحطی » که در اینجا وصف « يوم » است (اطعام کردن در روزی که آن روز دارای قطحی و گرسنگی شدید است)؛ اما در قرائت حسن بصری (از قرائات شاذة) « ذی مَسْعَبَةٍ » را به صورت « ذا مَسْعَبَةٍ » قرائت شده است (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۴۴)؛ که در این صورت، نه وصف « يوم »، بلکه در جایگاه مفعول قرار می‌گیرد (اطعام کرد روزی، گرسنه‌ای را) و یا آن گونه که برخی از اهل لغت گفته‌اند به عنوان صفت برای « يتیماً » و « مسکیناً » (که در آیات بعد آمده و مفعول‌اند) می‌باشد، یعنی تقدير کلام چنین بوده است: « اطعم کرد روزی يتیم گرسنه یا مسکین گرسنه‌ای را » (معانی القرآن (فراء)، ج ۳، ص ۲۶۵)

### حدیث

۱) عمر بن خلاد می‌گوید: امام رضاع این گونه بود که هرگاه که می‌خواست غذا بخورد سینی‌ای می‌آوردند و کنار سفره قرار می‌دادند و از بهترین هر طعامی که آماده شده بود مقداری بر می‌داشت و در آن سینی می‌گذاشت و می‌فرمود این را به مساکین بدھید؛ سپس این آیه را تلاوت می‌کرد: « پس به درنور دیدن گردنہ اقدام نکرد » سپس می‌فرمود: خداوند عز و جل می‌دانست که چنین نیست که هر انسانی توانایی آزاد کردن برده داشته باشد، پس با اطعم طعام راهی به سوی بهشت برایشان قرار داد.

المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۲؛ الكافی، ج ۴، ص ۵۲؛

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عِإِذَا أَكَلَ أُتْيَى بِصَحْفَةٍ فَتَوَضَّعُ بِقُرْبِ مَائِدَتِهِ فَيَعْمِدُ إِلَى أَطْيَبِ الطَّعَامِ مِمَّا يُؤْتَى بِهِ فَيَأْخُذُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئًا فَيَضَعُ فِي تِلْكَ الصَّحْفَةِ ثُمَّ يَأْمُرُ بِهَا لِلْمَسَاكِينِ ثُمَّ يَتَلُّهُ هَذِهِ الْأَيَّةَ - فَلَا أَفْتَحَمُ الْعَقَبَةَ ثُمَّ يَقُولُ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ إِنْسَانٍ يَقْدِرُ عَلَى عِنْقِ رَقَبَةِ فَجَعَلَ لَهُمُ السَّيِّلَ إِلَى الْجَنَّةِ يَأْتِيُ الطَّعَامَ.

۲) محمد بن عمر روایت کرده است که به امام رضاع عرض کردم که دو پسر به من داده شد که از دستم رفت و برایم فقط پسری خردسال مانده است.

فرمود: از جانب او صدقه بد!

سپس وقتی زمان رفتنم شد، فرمود:

از بچهات بخواه که صدقه دهد با دست خودش با شکستن و در دست گرفتن و هرچیزی که اندک هم بود؛ چرا که هر چیزی که با انجام آن، [تقریب به سوی] خدا خواسته شود - هرچقدر هم کوچک باشد - در صورتی که با نیت صادقانه باشد، عظیم است؛ که همانا خداوند عز و جل می فرماید: «پس هرکه به اندازه ذرهای خوبی انجام دهد آن را می بیند؛ و هرکه به اندازه ذرهای بدی انجام دهد، آن را می بیند» (زلزله/۸-۷) و می فرماید: «پس به عبور از گردنۀ اقدام نکرد، و چه چیزی آگاهت کرد که گردنۀ چیست؟ گشودن گردنی [از یوق بندگی]، یا طعام دادنی در روز قحطی، به یتیمی از خویشاوندان، یا مسکینی زمین‌گیر» (بلد/۱۶-۱۱) خداوند عز و جل می دانست که هرکسی توانایی آزاد کرده برده را ندارد؛ پس اطعم طعام به یتیم و مسکین را مثل آن قرار داد.

الکافی، ج ۴، ص ۴

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ أَخْبَرْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَنْ أَنَّى أُصِيبْتُ بِأَبْيَنِ وَبِقِيَ لِي بِنَى صَغِيرُ فَقَالَ تَصَدَّقَ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ حِينَ حَضَرَ قِيَامِي مُرِ الصَّبَى فَلَيَصَدَّقَ بِيَدِهِ بِالْكِسْرَةِ وَالْقَبْضَةِ وَالشَّيْءِ وَإِنْ قَلَ كُلَّ شَيْءٍ يُرَأَدِ بِهِ اللَّهُ وَإِنْ قَلَ بَعْدَ أَنْ تَصَدَّقَ النَّيَّةُ فِيهِ عَظِيمٌ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ يَقُولُ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» وَقَالَ «فَلَا افْتَحْمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أُدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُرْ رَقَبَةُ أَوْ إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ أَنَّ كُلَّ أَحَدٍ لَا يَقْدِرُ عَلَى فَكُرْ رَقَبَةٍ فَجَعَلَ إِطْعَامَ الْيَتِيمِ وَالْمِسْكِينِ مِثْلَ ذِلِكَ تَصَدَّقَ عَنْهُ.

۳) از امام صادق ع درباره آیه «فَكُرْ رَقَبَةُ آزاد کردنی گردنی [از یوغ آتش]» فرمود: به وسیله ماست که گردنها آزاد می شود و با معرفت ماست که چنین می شود و ماییم اطعم کندگان در روز گرسنگی که همان «مسغبة» است.

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۳

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَفْرَوْنَ: فَكُرْ رَقَبَةُ بَنِ تُفَكُ الرِّقَابُ وَبِمَعْرِفَتِنَا وَنَحْنُ الْمُطْعَمُونَ فِي يَوْمِ الْجُوعِ وَهُوَ الْمَسْعَبَةُ.

۴) از امام صادق ع روایت شده است:

کسی که مسلمانی را اطعم کند تا اینکه او را سیر سازد هیچکس نمی داند که خداوند چه اندازه در آخرت برای او اجر قرار داده است، نه فرشته مقربی، و نه پیامبر فرستاده شده‌ای، مگر خود خداوندی که پروردگار جهانهاست.

سپس فرمود: از موجبات بهشت و مغفرت، اطعم طعام است؛ و آنگاه این آیات را خواند: «یا طعام دادنی در ایام قحطی و گرسنگی، به یتیمی از خویشاوندان، یا مسکینی زمین‌گیر، سپس از کسانی باشد که ایمان آورند...» (بلد/۱۳-۱۷)

المحاسن، ج ۲، ص ۳۸۹؛ الكافی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۳۷

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ قَالَ مَنْ أَطْعَمَ مُسْلِمًا حَتَّى يُشْبَعَ لَمْ يَذْرِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْآخِرَةِ لَا مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمَيْنَ

۳۰ قَالَ مِنْ مُوْجِبَاتِ الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ إِطْعَامُ الطَّعَامِ السَّعْيَانَ ثُمَّ تَلَقَّوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَةٍ يَتَبَيَّنُ أَذْكَارُهُ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا.<sup>۱</sup>

تدبر

۱) «أَوْ إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَةٍ»

برای عبور از آن گردن، یک کار مهم آن است که انسان دیگران را اطعم کند؛ اما تاکید کرد «در زمانه قحطی و گرسنگی».

چرا؟

شاید بدین جهت که:

الف. آن زمانی است که واقعاً افراد نیاز دارند؛ و گداپروری نمی‌شود.

ب. در زمانه قحطی، نگرانی و دغدغه ذخیره کردن بیشتر می‌شود. کسی که در چنین زمانه‌ای دیگران را اطعم می‌کند، در واقع، دارد از ذخیره غذایی آینده خودش به دیگران می‌دهد؛ چنین کسی وعده خدا را به جد باور داشته که حاضر به چنین اقدامی شده است.

ج. ...

۲) «أَوْ إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَةٍ»

نفرمود «دستگیری و کمک به دیگران در قحطی»، بلکه فرمود «طعام دادن در قحطی». چرا؟

شاید بدین جهت که:

الف. واقعاً به نیازمند می‌رسد؛ چرا که شخصی که گرسنه است و سیر می‌شود.

ب. رابطه انسانی در طعام دادن شدیدتر است.

ج. انسان شمره کار خود را بالعیان می‌بیند و لذا بیشتر به انجام کار خیر تشویق می‌شود. (وقتی طعام می‌دهد می‌بیند که او گرسنه بود و الان سیر شده است)

د. ...

۳) «فَكُّرْقَبَةٌ؛ أَوْ إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَةٍ»

با اینکه می‌توانست از تعبیر عام «انفاق فی سبیل الله» استفاده کند، از مصاديق خاصی از انفاق (آزاد کردن برده و اطعم در قحطی) نام برد.

چرا؟

۱. فی الحديث عن معاذ بن جبل قال رسول الله ص من أشبع جائعاً في يوم سغب أدخله الله يوم القيمة من باب من أبواب الجنة لا يدخلها إلا

من فعل مثل ما فعل (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۵۱)

شاید بدین جهت که:

الف. برخی اتفاق‌ها موضوعیت دارند و باید به نحو خاص مورد توجه قرار بگیرند و انجام آنها جدی‌تر گرفته شود.  
ب. قرآن با این بیانش اتفاق‌های ما را هم جهت‌دار می‌کند؛ به نحوی آموزش می‌دهد که چه اولویت‌هایی را در اتفاق مدنظر قرار دهید.

ج. اینها مواردی است که اتفاق کردنش سنگین‌تر و دشوارتر است و لذا «گردن» (عقبه) است و آیه در مقام برشمردن کارهایی است که «گردن» محسوب می‌شوند؛ نه کارهای خوب عادی.

د. ...

۱۳۹۵/۱۲/۱۶

یتیماً ذا مُقْرَبَةٍ

سورة بلد (۹۰) آیه ۱۵

ترجمه

[طعام دادن در روز قحطی،] به یتیمی خویشاوند

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«ذا مُقْرَبَةٌ»

«مُقْرَبَةٌ» از ماده «قرب» است که این ماده در اصل به معنای نزدیکی (در مقابل بُعد: دوری) می‌باشد. عموماً «ذا مُقْرَبَةٌ» را به معنای دارای «قرابت» (خویشاوندی) و معادل «قُرْبَى» (خویشاوند) دانسته‌اند که نزدیک بودن در نسب و رحیم (خویشاوندی) محسوب می‌شوند (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۹۵؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۶۴؛ أمالی المرتضی، ج ۲، ص ۲۹۱)

اما یکی از معانی «قُرْبٌ» در زبان عربی «ناحیه کمر» و «لگن خاصره» است (كتاب العين، ج ۵، ص ۱۵۴؛ معجم المقايس للغة، ج ۵، ص ۸۱) و بر همین اساس، برخی این احتمال را هم مطرح کرده‌اند که «مُقْرَبَةٌ» از همین معنا گرفته شده باشد و به معنای کسی است که از فرط گرسنگی، تهیگاهش بهم آمده باشد؛ که در این صورت، معنایش بیشتر شبیه تعبیر آیه بعد (مسکیناً ذامترَبُهُ: مسکینی که زمین گیر شده) می‌گردد از این جهت که هر دو دلالت می‌کنند بر شدت در ضرر و مشکلات شخصی که نیازمند کمک است. (أمالی المرتضی، ج ۲، ص ۲۹۱)<sup>۱</sup>

۱. فأما «مُقْرَبَةٌ» فمعناه يتيماً ذا قربى؛ من قرابة النسب و الرّحم؛ وهذا حضّ على تقديم ذى النسب و القربى المحتاجين على الأجانب فى الإفضل... وقد يمكن فى مُقْرَبَةٌ أن يكون غير مأخذ من القرابة و القربى؛ بل هو من الخاصرة، فكأن المعنى أنه يطعم من انطوت خاصرته و لصقت من شدة الجوع و الضر؛ وهذا أعم فى المعنى من الأول و أشبه بقوله ذا مُتَرَبَّةٌ؛ لأن كل ذلك مبالغة فى وصفه بالضرّ؛ وليس من المبالغة فى الوصف بالضرّ أن يكون قريب النسب. والله أعلم بمراده.

۱) از امیرالمؤمنین ع روایت شده است:

در حق بازماندگان دیگران نیکی کنید تا در بازماندگانتان جبران شود.

نهج البلاغه، حکمت ۲۶۴

و قالَ عَ:

أَحْسِنُوا فِي عَقِبِ غَيْرِكُمْ تُحْفَظُوا فِي عَقِبِكُمْ.

۲) از امام حسن عسکری ع روایت شده است که: همانا پیامبر خدا ص فرمود: خداوند عز و جل به نیکی کردن در حق یتیمان تشویق کرد، چرا که آنها از پدرانشان جدا افتاده‌اند؛ پس هر که از آنها صیانت کند خدا از او صیانت فرماید و هر که اکرامشان کند، خداوند اکرامش کند، و کسی که از روی محبت دستی بر سر یتیمی بکشد، خداوند در بهشت به ازای هر مویی که زیر دست وی قرار گرفته، قصری گسترده‌تر از دنیا و آنچه در دنیاست قرار می‌دهد، که در آن است «آنچه نفوس بدان میل دارند و چشم‌ها از دیدنش لذت می‌برند و آنها در آن جاودانه‌اند.» (زخرف/۷۱)

سپس امام حسن عسکری ادامه داد: و از یتیمی چنین یتیمی شدیدتر، یتیمی است که از امامش جدا افتاده و توانایی رسیدن به او را ندارد و نمی‌داند در آنچه از دستورات دینی بدان مبتلاست، تکلیفش چیست.  
بدانید! هر که از شیعیان ما، عالم به علوم ما باشد، [بداند] که چنان شخصی که جاهل به احکام شریعت ماست و از دیدن ما جدا افتاده، یتیمی در دامن اوست، پس هر که او را هدایت و ارشاد کند و شریعت و احکام ما را به او یاد دهد، همراه ما در جایگاه بالای بهشت است؛

این مطلبی است که پدرانش از رسول خدا ص روایت کرده است.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۳۸-۳۳۹؛ الإحتجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص ۱۱۶<sup>۱</sup>

وَ قَالَ الْإِمَامُ عَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَالَ: حَتَّىَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَىِ بِرٍّ الْيَتَامَىٰ - لِانْقِطَاعِهِمْ عَنْ آبَائِهِمْ. فَمَنْ صَانَهُمْ صَانَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ أَكْرَمَهُمْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ مَسَحَ يَدَهُ بِرَأْسِ يَتِيمٍ رُفِقاً بِهِ - جَعَلَ اللَّهُ لَهُ فِي الْجَنَّةِ بِكُلِّ شَعْرَةٍ مَرَّتْ تَحْتَ يَدِهِ قَصْرًاً - أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا وَ فِيهَا مَا تَشَتَّهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَدُّ الْأَعْيُنُ، وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

<sup>۱</sup> متن حدیث در احتجاج اندکی متفاوت است:

حَدَّثَنِي بِهِ السَّيِّدُ الْعَالِمُ الْعَابِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مَهْدِيُّ بْنُ أَبِي حَرْبِ الْحُسَيْنِيُّ الْمَرْعَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الصَّدُوقُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ الدُّورِيِّسْتَيْرُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُومِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَاسِمِ الْمُفَسَّرِ الْأَسْتَرِيَّابَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو يَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَىِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَارٍ وَ كَانَا مِنَ الشِّيَعَةِ الْإِمَامِيَّةِ قَالَا حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَىِ الْعَسْكَرِيُّ عَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَ أَنَّهُ قَالَ: أَشَدُّ مِنْ يُتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ يُتِيمٌ يُنْقَطِعُ عَنْ إِمَامِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَىِ الْوُصُولِ إِلَيْهِ وَ لَا يَدْرِي كَيْفَ حُكْمُهُ فِيمَا يُبَيَّنُ لَهُ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ أَلَا فَمَنْ كَانَ مِنْ شَيْعَتِنَا عَالِمًا بِعُلُومِنَا وَ هَذَا الْجَاهِلُ بِشَرِيعَتِنَا - الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا يُتِيمٌ فِي حَجَرِهِ أَلَا فَمَنْ هَدَاهُ وَ أَرْشَدَهُ وَ عَلَمَهُ شَرِيعَتَنَا كَانَ مَعْنَانَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَىِ .

وَقَالَ الْإِمَامُ عَ وَأَشَدَّ مِنْ يَتِيمٍ هَذَا الْيَتِيمُ، يَتِيمٌ [يُنْقَطِعُ] عَنْ إِمَامِهِ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ، وَلَا يَدْرِي كَيْفَ حُكْمُهُ فِيمَا يُبَيَّنَ لَهُ بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ。 أَلَا فَمَنْ كَانَ مِنْ شَيْعَتِنَا عَالِمًا بِعُلُومِنَا، وَهَذَا الْجَاهِلُ بِشَرِيعَتِنَا- الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا يَتِيمٌ فِي حِجَرِهِ، أَلَا فَمَنْ هَدَاهُ وَأَرْشَدَهُ وَعَلِمَهُ شَرِيعَتِنَا- كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى. حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص.

(۳) از امام حسن عسکری ع روایت شده است که امام حسین ع فرمود:

برتری کسی که یتیم آل محمد ص را - که از سرپرستان [= امامان] خود جدا افتاده، و در نادانی و بی خبری غوطهور است - سرپرستی می کند و از جهالت بیرونش می آورد و آنچه بر وی مشتبه شده را برایش آشکار می سازد، بر کسی که یتیمی را آب و غذا می دهد، مانند برتری خورشید بر ستاره سها است.

الإحتجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص ۲۶؛ التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ع، ص ۳۴۱

حَدَّثَنِي بِهِ السَّيِّدُ الْعَالِمُ الْعَابِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مَهْدِيُّ بْنُ أَبِي حَرْبِ الْحُسَيْنِيُّ الْمَرْعَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الصَّدَوقُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ الدُّورِيَّسْتَيْرِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابَوِيهِ الْقَمِّيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسَّرُ الْأُسْتَرُ أَبَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو يَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَأَبُو الْحَسَنِ عَلَى بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سِيَارٍ وَكَانَا مِنَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامَيَّةِ قَالَا حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الْعَسْكَرِيِّ عَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَى :

فَضْلُ كَافِلٍ يَتِيمٍ آلِ مُحَمَّدٍ الْمُنْقَطِعِ عَنْ مَوَالِيهِ النَّاثِبِ فِي رَبِّهِ الْجَهَلِ يُخْرِجُهُ مِنْ جَهَلِهِ وَيُوضِحُ لَهُ مَا اسْتَبَّهَ عَلَيْهِ عَلَى فَضْلٍ كَافِلٍ يُطْعِمُهُ وَيَسْقِيهِ كَفَضْلٍ الشَّمْسِ عَلَى السَّهَا.

<sup>۱</sup> این روایت هم همگی درباره کافل ایتمام آل محمد ص است:

وَبِهِذَا الْإِسْنَادِ [اسناد حديث<sup>۳</sup>] عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَ قَالَ قَالَ عَلَى بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ مَنْ كَانَ مِنْ شَيْعَتِنَا عَالِمًا بِشَرِيعَتِنَا فَأَخْرَجَ ضُعْفَاءَ شَيْعَتِنَا مِنْ ظُلْمَةِ جَهَلِهِمْ إِلَى نُورِ الْعِلْمِ الَّذِي حَبَّوْنَاهُ بِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ تُورٍ يُضْرِي لِجَمِيعِ أَهْلِ الْعَرَصَاتِ وَحُلَّةً لَا تَقُومُ لِأَقْلَ سِلْكٍ مِنْهَا الدُّنْيَا بِحَدَّافِيرِهَا ثُمَّ يُنَادِي مَنَادِيَ عِبَادَ اللَّهِ هَذَا عَالَمٌ مِنْ تَلَامِذَةِ بَعْضِ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ أَلَا فَمَنْ أَخْرَجَهُ فِي الدُّنْيَا مِنْ حَيْرَةِ جَهَلِهِ فَلَيُتَشَبَّثَ بِنُورِهِ لِيُخْرِجَهُ مِنْ حَيْرَةِ ظُلْمَةِ هَذِهِ الْعَرَصَاتِ إِلَى نُرْهَةِ الْجِنَانِ فَيُخْرِجُ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَمَهُ فِي الدُّنْيَا خَيْرًا أَوْ فَتَحَ عَنْ قَلْبِهِ مِنَ الْجَهَلِ قُلْاً أَوْ أَوْضَحَ لَهُ عَنْ شُبُهَةِ (الإحتجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص ۱۶)

وَبِهِذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الْعَسْكَرِيِّ قَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَى عَ : مَنْ كَفَلَ لَنَا يَتِيمًا قَطَعْتُهُ عَنَّا مَحِبَّتُنَا بِاسْتِئْنَارَنَا فَوَاسِأْهُ مِنْ عُلُومِنَا الَّتِي سَقَطَتْ إِلَيْهِ حَتَّى أَرْشَدَهُ وَهَدَاهُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيُّهَا الْعَبْدُ الْكَرِيمُ الْمُؤَسِّي لِأَخِيهِ أَنَا أَوَّلَى بِالْكَرَمِ مِنْكَ اجْعَلُوا لَهُ يَا مَلَائِكَتِي فِي الْجِنَانِ بَعْدَ كُلَّ حَرْفٍ عَلَمَهُ أَلْفَ الْفَ قَصْرٍ وَضُمُّوا إِلَيْهَا مَا يَلِيقُ بِهَا مِنْ سَائِرِ النَّعِيمِ. (الإحتجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص ۱۶)

وَعَنْهُ عَ بِالْإِسْنَادِ الْمُنْتَقَدِمَ قَالَ قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَ : فَقِيهٌ وَاحِدٌ يُنْقَدِيَتِيمًا مِنْ أَيْتَامِنَا الْمُنْتَقَطِيَّنَ عَنَّا وَعَنْ مُشَاهَدَتِنَا بِتَعَلِيمٍ مَا هُوَ مُخْتَاجٌ إِلَيْهِ أَشَدُ عَلَى إِبْلِيسِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ لِأَنَّ الْعَابِدَ هُمُّ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطْ وَهَذَا هُمُّ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَوَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَإِمَامَهُ لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسِ وَمَرَدِتِهِ فَلَذِلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ وَأَلْفِ الْفَ عَابِدَةَ. (الإحتجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص ۱۷)

وَعَنْهُ عَ قَالَ قَالَ عَلَى بْنُ مُوسَى الرَّضا عَ : يُقَالُ لِلْعَابِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَعَمْ الرَّجُلُ كُنْتَ- هِمْتُكَ ذَاتُ نَفْسِكَ وَكَفَيْتَ مَكْوَنَتَكَ فَادْخُلْ الْجَنَّةَ أَلَا إِنَّ الْفَقِيهَ مِنْ أَفَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ وَأَنْقَدَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَوَفَّ عَلَيْهِمْ نِعَمَ جِنَانِ اللَّهِ تَعَالَى وَحَصَلَ لَهُمْ رِضْوَانَ اللَّهِ تَعَالَى وَيُقَالُ لِلْفَقِيهِ يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْنَامِ آلِ

٤) عبد الرحمن بن حجاج مى گويد: يکبار امام کاظم ع وصیت‌نامه امیرالمؤمنین ع را به من نشان داد که:  
بسم الله الرحمن الرحيم ... [در فرازی از این وصیت‌نامه آمده است:]

مُحَمَّدُ الْهَادِي لِضُعَفَاءِ مُحِبِّيهِمْ وَ مُؤْلِيهِمْ قَفْ حَتَّى تَسْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخْذَ عَنْكَ أَوْ تَعْلَمَ مِنْكَ فَيَقْفِ فَيُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَعَهُ فِتَاماً وَ فِتَاماً حَتَّى قَالَ عَشْرًا وَ هُمُ الَّذِينَ أَخْذُوا عَنْهُ عِلْمَهُ وَ أَخْذُوا عَمَّنْ أَخْذَ عَنْهُ وَ عَمَّنْ أَخْذَ عَمَّنْ أَخْذَ عَنْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَانظُرُوا كُمْ صُرِفَ مَا بَيْنَ الْمُنْزَلَيْنِ. (الإحتجاج (للطبرسي)، ج ١، ص ١٧)

وَعَنْهُ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى الْجَوَادِ: مَنْ تَكَفَّلَ بِأَيْتَامَ آلِ مُحَمَّدِ الْمُنْقَطِعِينَ عَنْ إِمَامِهِمْ - الْمُتَحَبِّرِينَ فِي جَهَنَّمِ الْأَسَارَى فِي أَيْدِي شَيَاطِينِهِمْ وَ فِي أَيْدِي النَّوَاصِبِ مِنْ أَعْدَائِنَا فَاسْتَنَدُهُمْ مِنْهُمْ وَ أَخْرَجُهُمْ مِنْ حَيْرَتِهِمْ وَ قَهَرَ الشَّيَاطِينَ بِرَدَّ وَ سَاوِسِهِمْ وَ قَهَرَ النَّاصِبِينَ بِحُجَّجِ رَبِّهِمْ وَ دَلَائِلِ أَنْتَهُمْ - لِيَحْفَظُوا عَهْدَ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ بِأَفْضَلِ الْمَوَاعِدِ بِأَكْثَرِ مِنْ فَضْلِ السَّمَاءِ عَلَى الْأَرْضِ وَ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ وَ الْحُجُّبِ عَلَى السَّمَاءِ وَ فَضْلُهُمْ عَلَى الْجِبَادِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى أَخْفَى كَوْكَبِ فِي السَّمَاءِ. (الإحتجاج (للطبرسي)، ج ١، ص ١٧)

وَعَنْهُ قَالَ قَالَ عَلَى بْنُ مُحَمَّدٍ لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عَمِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّائِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَّجِ اللَّهِ وَ الْمُنْقَذِينَ لِضُعَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شَيَاطِينِ إِلَيْسِ وَ مَوْدَتِهِ وَ مِنْ فَخَانِ النَّوَاصِبِ لَمَا يَقِنَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكَهُمُ الَّذِينَ يُمْسِكُونَ أَزْمَةَ قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشِّيَعَةِ كَمَا يُمْسِكُ صَاحِبُ السَّقِينَةِ سُكَّانَهَا أَوْلَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَعَنْهُ قَالَ: يَأْتِي غَلَمَاءُ شَيَعَتِنَا الْقَوَّامُونَ بِضُعَفَاءِ مُحِبِّينَا وَ أَهْلِ وَلَائِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ الْأَنْوَارُ تَسْطُعُ مِنْ تِيجَانِهِمْ عَلَى رَأْسِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ تَاجٌ بَهَاءٌ قَدِ ابْتَثَتْ تِلْكَ الْأَنْوَارُ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ وَ دُورُهَا مَسِيرَةً ثَلَاثَةَ أَلْفِ سَنَةٍ فَشَعَاعٌ تِيجَانِهِمْ يَبْتَثُ فِيهَا كُلُّهَا فَلَا يَبْقَى هُنَاكَ يَتَيَّمْ قَدْ كَفَلُوهُ وَ مِنْ ظُلْمَةِ الْجَهَنَّمِ عَلَمُوهُ وَ مِنْ حَيْرَةِ التَّبَيَّنِ أَخْرَجُوهُ إِلَّا تَعْلَقَ بِشُعْبَةٍ مِنْ أَنْوَارِهِمْ فَرَفَعُوهُمْ إِلَى الْعُلُوِّ حَتَّى تُحَافِذَهُمْ فَوْقَ الْجَنَانِ ثُمَّ بَنَزَّلُهُمْ عَلَى مَنَازِلِهِمُ الْمُعْدَةِ فِي جَوَارِ أُسْنَادِهِمْ وَ مَعَلِمِهِمْ وَ بِحَضْرَةِ أَنْتَهُمُ الَّذِينَ كَانُوا إِلَيْهِمْ يَدْعُونَ وَ لَا يَبْقَى نَاصِبٌ مِنَ النَّوَاصِبِ يُصِيبُهُ مِنْ شَعَاعِ تِلْكَ التِّيجَانِ إِلَّا عَمِيتُ عَيْنَهُ وَ أَحْسَمَتْ أَذْنَهُ وَ أَخْرَسَ لِسَانَهُ وَ تَحَوَّلَ عَلَيْهِ أَشَدَّ مِنْ لَهَبِ النَّيَّارِ فَيُحَمِّلُهُمْ حَتَّى يَدْعَهُمْ إِلَى الرَّبَّانِيَّةِ فَيُدْعُونَهُمْ إِلَى سَوَاءِ الْجَحَّامِ. (الإحتجاج (للطبرسي)، ج ١، ص ١٨)

قالَ وَ حَضَرَتِ امْرَأَةٌ عِنْدَ الصَّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَ قَالَتِ: إِنَّ لَيِّ وَالِّدَةَ ضَعِيفَةً - وَ قَدْ لَبِسَ عَلَيْهَا فِي أَمْرِ صَلَاتِهَا شَيْءٌ، وَ قَدْ بَعْتَنَى إِلَيْكَ أَسْأَلُكِ. فَأَجَابَتِهَا فَاطِمَةٌ عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ تَشَّتَّتَ [فَأَجَابَتِ] إِلَى أَنْ عَشَرَتْ فَأَجَابَتْ، ثُمَّ خَجَلَتْ مِنَ الْكُثْرَةِ، قَالَتِ: لَا أَشُقُّ عَلَيْكِ يَا بَنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ فَاطِمَةٌ عَعْ: هَاتِي وَ سَلِي عَمَّا بَدَأَ لَكِ، أَرَأَيْتِ مَنْ اكْتُرَى يَوْمًا يَصْعُدُ إِلَى سَطْحِ بَحْرِ تَقْبِيلٍ، وَ كَرَأَوْهُ مِائَةُ الْفِ دِينَارٍ، أَيْنَقُلُ عَلَيْهِ قَالَتِ: لَا، فَقَالَتِ: أَكْتُرِيَتُ أَنَّ لِكُلِّ مَسَالَةٍ - بِأَكْثَرِ مِنْ مِلْءِ مَا بَيْنَ الْثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ لُولُوا فَأَخْرَى أَنْ لَا يَقْنُلَ عَلَىَّ، سَمِعْتُ أَنِّي [رَسُولُ اللَّهِ] صَ يَقُولُ: إِنَّ عَلَمَاءَ شَيَعَتِنَا يُحْشِرُونَ، فَيَخْلُعُ عَلَيْهِمْ مِنْ خَلْمِ الْكَرَامَاتِ - عَلَى قَدْرِ كَثْرَةِ عِلْمِهِمْ، وَ جِدَّهِمْ فِي إِرْشَادِ عِبَادِ اللَّهِ، حَتَّى يَخْلُعَ عَلَى الْوَاحِدِ مِنْهُمْ - الْفُ الْفِ خَلْعَةٌ مِنْ نُورٍ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادِي رِبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ: أَئْهَا الْكَافِلُونَ لِأَيْتَامَ آلِ مُحَمَّدٍ، النَّاعِشُونَ لَهُمْ عِنْدَ انْقِطَاعِهِمْ عَنْ آبَائِهِمْ - الَّذِينَ هُمْ أَنْتَهُمْ، هُوَلَاءُ تَلَامِذَتُكُمْ - وَ الْأَيْتَامُ الَّذِينَ كَفَلْتُمُوهُمْ وَ نَعْشَتُمُوهُمْ - فَاخْلَعُوا عَلَيْهِمْ [كَمَا خَلَعْتُمُوهُمْ] خَلْعَ الْعِلْمِ فِي الدُّنْيَا. فَيَخْلُعُونَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ أَوْلَئِكَ الْأَيْتَامِ - عَلَى قَدْرِ مَا أَخْذُوا عَنْهُمْ مِنَ الْعِلْمِ حَتَّى إِنَّ فِيهِمْ - يَعْنِي فِي الْأَيْتَامِ - لَمْ يَخْلُعْ عَلَيْهِ مِائَةُ الْفِ خَلْعَةٍ وَ كَذَلِكَ يَخْلُعُ هُوَلَاءُ الْأَيْتَامَ عَلَى مَنْ تَعْلَمَ مِنْهُمْ: ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: أَعِيدُوا عَلَى هُوَلَاءِ الْعِلْمَاءِ - الْكَافِلِينَ لِلْأَيْتَامَ حَتَّى تُسْمِوَهُمْ خَلْعَهُمْ، وَ تُضَعِّفُوهُمْ. فَيَتَمَّ لَهُمْ مَا كَانَ لَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُعُوا عَلَيْهِمْ، وَ يُضَاعِفُ لَهُمْ، وَ كَذَلِكَ مَنْ بَرَّتُهُمْ مِمَّنْ يُخْلُعُ عَلَيْهِ عَلَى مَرْتَبِهِمْ - وَ قَالَتْ فَاطِمَةٌ عَعْ: يَا أَمَةَ اللَّهِ - إِنَّ سِلْكَا مِنْ تِلْكَ الْخَلْعِ - لَأَفْضُلُ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ الْفُ الْفِ مَرَّةً، وَ مَا فَضَلَ فَإِنَّهُ مَسْوُبٌ بِالتَّنْغِيْصِ وَ الْكَدَرِ. (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ٣٤٠)

وَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَى عَمِّ كَفَلَ لَنَا يَتِيمًا قَطَعْتُهُ عَنَّا مِحْتَسِنًا بِاسْتِنْتَارِنَا فَوَاسِأْهُ مِنْ عِلْمِنَا الَّتِي سَقَطَتْ إِلَيْهِ - حَتَّى أَرْشَدَهُ وَ هَدَاهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ: يَا أَئْهَا الْعَبْدُ الْكَرِيمُ الْمُوَاسِيِّ - إِنَّ أَوْلَى بِالْكَرَمِ اجْعَلُوا لَهُ يَا مَلَائِكَتِي فِي الْجَنَانِ بَعْدَ كُلِّ حَرْفٍ عَلَمَهُ الْفُ الْفِ قَصْرٍ، وَ ضَمُّوا إِلَيْهَا مَا يَلِيقُ بِهَا مِنْ سَائِرِ النَّعْمِ (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ٣٤٢)

خدا را! خدا را در مورد یتیمان در نظر بگیرید! مباداً گرسنه بمانند و دیر به دیر دهانشان پر شود؛ و مباداً که شما حاضر باشید و اوضاعشان خراب باشد، که از رسول خدا ص شنیدم که می‌فرمود: هر که سرپرستی یتیمی را بر عهده گیرد تا او را بی‌نیاز کند، خداوند عز و جل بدین سبب بهشت را بر او واجب می‌سازد همان طور که بر کسی که مال یتیم را می‌خورد آتش را لازم کرده است.

الکافی، ح ۷، ص ۵۱

أَبُو عَلَيٰ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْجَبَارِ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَاجِ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عِبْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ هِيَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* هَذَا مَا أُوصَى بِهِ وَ قَضَى بِهِ فِي مَالِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلَيٰ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ ...  
اللَّهُ اللَّهُ فِي الْأَيْمَانِ فَلَا تُغْبُوا أَفْوَاهُهُمْ وَ لَا يَضِيقُوا بِحَضْرَتِكُمْ فَقَدْ سَوَّعْتُ رَسُولُ اللَّهِ صَ يَقُولُ مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَسْتَغْنِيَ أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِذَلِكَ الْجَنَّةَ كَمَا أَوْجَبَ لِإِكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ النَّارَ.

تدبر

(۱) «إطعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ، يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ»

برای عبور از آن گردن، یک کار مهم آن است که انسان در زمانه قحطی و گرسنگی اطعم دهد، این کار را باید از یتیمان شروع کند، آن هم یتیمی که خویشاوند است.

شاید بدین جهت که:

الف. یتیم، بسیار آسیب‌پذیرتر است؛ و اگر آن یتیم جزء خویشاوندان شخص باشد، مسئولیت وی در قبال او بیش از دیگران است.

ب. ...

(۲) «إطعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ؛ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ»

یتیم، در درجه اول، کسی است که در کودکی پدر ظاهریش را از دست داده است؛ اما در ادبیات دینی، یتیم، و به تبع آن، «اطعام یتیم» که عامل عبور از گردن قیامت می‌شود، معانی و مصادیق دیگری هم دارد؛ مانند:

الف. امامان به منزله پدران این امت‌اند (احادیث جلسه ۳۳۲)؛ کسی که امام را نمی‌شناسد و یا امامش در غیبت است، مانند یتیمی است که پدرش بالای سرش نیست؛

طعام هم شامل طعام روح (علم) هم می‌شود؛

پس «اطعام یتیم» شامل دستگیری معرفتی از مسلمانان و شیعیانی هم می‌شود که در معرض شباهت دشمنان دین قرار گرفته‌اند. (حدیث ۲ و ۳)

ب. پیامبر اکرم ص یتیم بوده و یتیم بودنش در قرآن مورد توجه قرار گرفته است (صحی ۶) آنگاه یکی از معانی «یتیم دارای خویشاوند» حضرت محمد ص و اهل بیت ایشان می‌باشد. (جلسه ۳۳۴، حدیث ۲) آنگاه احتمالاً «اطعام یتیم» را باید

اضافه به فاعل در نظر گرفت، نه اضافه به مفعول. (طعام دادن او، نه طعام دادن به او)؛ چنانکه در برخی روایات مصدق اطعم کننده را خود اهل بیت دانسته‌اند (جلسه قبل، حدیث<sup>(۳)</sup>)

ج. ...

﴿يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةً﴾<sup>(۳)</sup>

شبیه

چرا خدا عده‌ای را در کودکی یتیم می‌کند؟ مگر آنها چه گناهی کرده‌اند که باید چنین مجازات شوند؟

پاسخ

کسی که یتیم می‌شود معنایش این نیست که مجازات می‌شود. یتیم شدن یک سختی‌ای است که برای انسان پیش می‌آید؛ بلکه وقوع سختی در جهان، لازمه خلقت انسان است «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (جلسه ۳۳۳، تدبیر ۲)

علت طرح این شبیه این است که ما انتظار نداریم که خدا انسان را در سختی قرار دهد. شاید همین که برترین پیامبر شریعه کوکی نه تنها پیش از تولد پدرش را، بلکه در ۶ سالگی مادرش، و در ۸ سالگی، سرپرست بعدی، یعنی پدربرگش را از دست داد، بهترین شاهد است که یتیم شدن به هیچ عنوان به معنای بی‌اعتنایی خدا به یک نفر نیست.

۱۳۹۵/۱۲/۱۷

أُوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةً

۱۶ آیه (۹۰) سوره بلد

ترجمه

[طعام دادن در روز قحطی، به یتیمی خویشاوند] یا مستمندی زمین‌گیر؛

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«ذا مَتْرَبَةُ»

ماده «ترب» در دو معنا به کار می‌رود:

یکی در معنای «تراب: خاک» (۱۷ مورد در قرآن کریم)؛ و تعبیر «تَرَبَ الرَّجُل» به معنای آن است که چنان فقیر شد که از شدن فقر به خاک افتاده و زمین‌گیر و خاکنشین شده است (معجم المقايس اللげ، ج ۱، ص ۳۴۶) و از همین ماده نقطه مقابله‌شده «أَتَرَبَ الرَّجُل» به معنای ثروتمند شد؛ گویی مال و دارایی‌اش به اندازه خاک است (مفہمات الفاظ القرآن، ص ۱۶۵) و «مَتْرَبَةُ» (که فقط همین یکبار در قرآن آمده) به همین ترتیب به معنای کسی است که از شدت نیاز و بیچارگی، به زمین چسییده است؛ البته برخی هم گفته‌اند «ذامتربَة» به معنای «دارای عیال؛ عیالوار» است؛ و در هر صورت، حرف «ة» در پایان این کلمه برای «مبالغه» [= شدت زمین‌گیر شدن] است. (أَمَالِيُّ الْمُرْتَضَى، ج ۲، ص ۲۹۱)

کاربرد دیگر ماده‌ی «ترب» در معنای «تساوی دو چیز» است که در این معنا دو کلمه در قرآن کریم آمده است:

یکی «ترائب» (یَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ؛ طارق/٧) است که جمع «تَرَيْبَةٌ» به معنای «سینه» و یا «استخوان سینه» است [ظاهرا از این جهت که در دو ردیف مساوی هم قرار دارد]؛ و دیگری کلمه «أتراب» (در وصف زنان بهشتی: ص/٥٢؛ واقعه/٥٦؛ نبأ/٣٣)، جمع «تِرب» است که آن را به معنای «دوست و رفیق» و یا «افراد همسن و سال و هم بازی» دانسته‌اند<sup>۱</sup> (معجم المقايس اللげ، ج ١، ص ٣٤٧؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ١٦٥). بدین ترتیب، از این ماده جمعاً ٢٢ بار در قرآن کریم به کار رفته است.

### حدیث

(۱) از امام صادق ع روایت شده است:

کسی که مومنی را به خاطر مسکین بودنش و یا غیر آن، خوار بشمارد، خداوند عز و جل او را تحقیر کند و درهم بکوبد تا زمانی که وی از تحقیری که در حق او کرده برگردد.

الكافی، ج ٢، ص ٣٥١

علیٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاللهُ أَعْلَمُ

مَنْ حَقَرَ مُؤْمِنًا مِسْكِينًا أَوْ غَيْرَ مِسْكِينٍ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ حَاقِرًا لَهُ مَا قَنَّا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ مَحْقُرَتِهِ إِيَّاهُ.

(۲) امیرالمؤمنین ع در فرازی از عهدنامه‌ای که برای انتصاب مالک اشتر به مصر نوشتند، فرموده‌اند: سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ چاره‌ای ندارند، [و عبارتند] از مسکینان، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان. همانا در این طبقه محروم گروهی خویشن‌داری کرده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می‌دارند؛

پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است: بخشی از بیت المال، و بخشی از غله‌های زمین‌های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک‌ترین آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن می‌باشی.

مبتدا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسئولیت‌های کوچک‌تر نخواهد بود.

همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر مگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را کوچک می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند. برای این گروه، از افراد مورد

<sup>۱</sup>. تعبیر راغب اصفهانی درباره «أتراب» چنین است:

يعنى بجهه‌هایی که از شیرخوارگی با همدیگر و یکسان بزرگ می‌شوند و یا از این شباهت استخوان‌های سیتھشان که آنها را هم‌هیکل کرده و یا از این جهت که از بچگی با هم روی خاک بازی می‌کرده‌اند (لدات، تیشان معاً تشبیه‌ای التساوى و التمايز بالترائب التي هي ضلوع الصدر، أو لوقوعهنّ على الأرض، و قيل: لأنهنّ في حال الصبا يلعبن بالتراب معاً).

اطمینان خود که خداترس و فروتن اند فردی را انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به انصاف نیازمندند، و حق آنان را به گونه‌ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی؛ و به یتیمان و سالخوردگان که راه چاره‌ای ندارند و دست نیاز بر نمی‌دارند، پیوسته توجه داشته باش؛ که این بر زمامداران سنگین است، اگر چه حق، تمامش سنگین است اما خدا آن را بر مردمی آسان می‌کند که آخرت می‌طلبند، نفس را به شکیبایی وا می‌دارند، و به وعده‌های پروردگار اطمینان دارند.

نهج البلاغه، نامه ۵۳

... ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبْقَةِ السُّقْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ وَ الْزَّمْنَى وَ الْبُوْسَى وَ إِنَّ فِي هَذِهِ  
الْطَّبْقَةِ قَانِعًا وَ مُعْتَرًا وَ احْفَظْ [اللَّهَ] لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظُكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكٍ وَ قِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي  
الإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَذْنَى وَ كُلُّ قَدِ اسْتُرِعْيَتْ حَقَّهُ وَ لَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ [بِتَضَيِّعِ  
الْتَّافِهِ] بِتَضَيِّعِكَ التَّافِهِ لِإِخْكَامِكَ الْكَثِيرَ الْمُهْمَمَ فَلَا تُسْخِنْ حَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَكَ لَهُمْ وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ  
مِمَّنْ تَفَتَّحْمُهُ الْعَيْنُونُ وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ فَقَرَّغْ لِأُولَئِكَ شَقَّتْكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشِيشَةِ وَ التَّوَاضُعِ فَلَيْرِفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ثُمَّ اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ  
إِلَى اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هُؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعَيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ كُلُّ فَاعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَهِ حَقَّهُ إِلَيْهِ وَ  
تَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَتِيمِ وَ ذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَ لَا يَنْصِبُ لِلْمَسَالَةِ نَفْسَهُ وَ ذَلِكَ عَلَى الْوَلَادِ ثَقِيلٌ وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ وَ قَدْ  
يُخْفَفِفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامْ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ وَتَقُوا بِصِدْقِ مَوْعِدِ اللَّهِ لَهُمْ ...

(۳) از امام حسین ع روایت شده است که:

کدام از این دو را بیشتر دوست داری؟ کسی که قصد جان مسکین ضعیفی کرده، و آن مسکین را از دست او برهانی؛ یا ناصبی‌ای (دشمن و منکر امامت اهل بیت ع) قصد گمراهی مومن مسکینی از شیعیان ضعیف [= ضعیف‌الایمان] نموده، بابی [از معرفت] بر آن [مومن ضعیف‌الایمان] باز کنی که آن مسکین برا او توانا گردد و او را با حجت‌های الهی مغلوب سازد؟ گفت: بلکه نجات دادن این مومن مسکین از دست آن ناصبی؛ که خداوند متعال می‌فرماید: و کسی که یک نفر را زنده کند گویی مردم را زنده کرده است» (مائده ۳۲/۳۲) یعنی کسی که او را زنده کند و از کفر به ایمان راهنمایی نماید، گویی که همه مردم را زنده کرده است قبل از اینکه آنها را با شمشیرهای آهنین به قتل برسانند.

<sup>٣٤٨</sup> التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص

قالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَىٰ عَلِيًّا لِرَجُلٍ: أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ مِسْكِينٍ قَدْ ضَعَفَ، تُنْقِذُهُ مِنْ يَدِهِ أَوْ نَاصِبُهُ يُرِيدُ إِضْلَالَ مِسْكِينٍ [مُؤْمِنٍ] مِنْ ضُعَفَاءِ شِعَيْتَنَا تَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْنَعُ [الْمِسْكِينُ] بِهِ مِنْهُ - وَيُفْحِمُهُ وَيَكْسِرُهُ بِحُجَّاجِ اللَّهِ تَعَالَى.

قالَ: بَلْ إِنَّقَادُ هَذَا الْمِسْكِينِ الْمُؤْمِنِ مِنْ يَدِ هَذَا النَّاصِبِ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً» [أَيْ] وَمَنْ أَحْيَاهَا وَأَرْشَدَهَا مِنْ كُفُرٍ إِلَى إِيمَانٍ، فَكَانَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً مِنْ قَبْلٍ أَنْ يَقْتَلُهُمْ بِسَيِّفِ الْحَدِيدِ.<sup>۱</sup>

تدبر

۱) «أُوْ مِسْكِينًا ذَا مُتْرَبَّةً»

برای عبور از آن گردن، یک کار مهم آن است که یک راهکار این است که انسان در زمانه قحطی و گرسنگی اطعام دهد، یا به یتیمی از خویشاوندان و یا به مسکینی که از فرط بیچارگی، زمین‌گیر و خاکنشین شده است.

تاكيد بر چنین مسکینی شاید بدین جهت که:

الف. تاكيد کند که مخصوصا در زمانه قحطی، نیازمندان واقعی را شناسایی کنید؛ نه هر که گداشی می‌کند.

ب. کسانی را که نیازمندترند، در اولویت قرار دهیم.

ج. ...

۲) «أُوْ مِسْكِينًا ذَا مُتْرَبَّةً»

همانند آنچه در مورد یتیم گفته شد (جلسه قبل، تدبر ۲) مسکین هم منحصر نیست به کسی که دارایی مادی‌اش را از دست داده؛ بلکه کسی که دارایی معنویش کم باشد یا در معرض از دست دادن قرار گرفته باشد، نیز مسکین است؛ و اگر توجه کنیم که عالم معنا بمراتب برتر از عالم ماده، و سعادت اخروی بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر از سعادت دنیوی است، درخواهیم یافت که چرا ارزش حمایت از چنین مسکینی (و دستگیری از مومنان در مقابل شباهت معاندان) بمراتب ارزشمندتر از حمایت از نیازمندان مالی است. (حدیث<sup>۳</sup>)

۳) «أُوْ مِسْكِينًا ذَا مُتْرَبَّةً»

یکی از اقدامات برای عبور از آن عقبه (گردن) در قیامت، دستگیری از مسکینان واقعی است. با توجه به اینکه قرآن کریم، برای «امت»‌ها و جوامع هم اصالت و هویتی اذعان دارد، همان طور که هر فردی در زندگی‌اش باید از گردنی‌ای عبور کند، به نظر می‌رسد بتوان در مورد هر جامعه (و مسؤولان آن که باید حرکت این جامعه در آن گردن را مدیریت کنند) نیز این سخن را مطرح کرد.

---

۱. این روایت هم مضمونش به روایت فوق نزدیک است:

وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ كَانَ هُمُّهُ فِي كَسْرِ النَّوَاصِبِ عَنِ الْمَسَاكِينِ الْمُوَالِيِنَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَكْسِرُهُمْ عَنْهُمْ، وَيَكْشِفُ عَنْ مَخَازِيهِمْ وَيُبَيِّنُ عَوْرَاتِهِمْ وَيُفْخَمُ أَمْرَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ص، جَعَلَ اللَّهُ هَمَّهَ «عَمَلَاكِ الْجِنَانِ فِي بَنَاءِ قُصُورِهِ وَدُورِهِ، يَسْتَعْمِلُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ حُجَّجَهِ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ -أَكْثَرَ مِنْ [عَدَدِ] أَهْلِ الدُّنْيَا أَمْلَاكًا، قُوَّةً كُلِّ وَاحِدٍ تَفْضُلُ عَنْ حَمْلِ السَّمَاءَوَاتِ وَالْأَرَضِينَ، فَكَمْ مِنْ بَنَاءٍ وَكَمْ مِنْ [نِعْمَةٍ، وَكَمْ مِنْ] قُصُورٍ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ

(التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۵۰)

لذا سران جامعه، علاوه بر مسئولیت فردی خود در قبال مسکینان – که از این جهت همچون سایر افراد جامعه مسئولیت دارند – از حیث جایگاهی که دارند، نیز در این زمینه مسئولند؛ به تعبیر دیگر، در قبال حمایت از ایتم و مسکینان، هم تک‌تک افراد جامعه مسئولند، و هم حکومت (حدیث ۲) و البته کم‌کاری یکی، دلیل موجهی برای کم‌کاری دیگری نمی‌شود.

﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾ (سوره بلد ۹۰ آیه ۱۷) ۱۳۹۵/۱۲/۱۸

#### ترجمه

سپس از کسانی باشد که ایمان آورده‌اند و [همدیگر را] به صبر سفارش، و به رحمت توصیه نمودند.

#### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«ثُمَّ كَانَ...» «ثُمَّ» حرف عطف است که دلالت بر «تراخی» (= این پس از آن) می‌کند؛ و تذکر داده‌اند که این تراخی، صرفاً دلالت بر ترتیب در مقام «إخبار» (خبر دادن) دارد نه در مقام «مخبر» (آنچه از آن خبر داده شده است) (التیان فی إعراب القرآن، ص ۳۹۰) یعنی نمی‌خواهد بفرماید مومن بودن بعد از آن انجام شود که فک رقبه انجام داد و ...؛ بلکه خبر می‌دهد که او فک رقبه انجام داد و ... مومن هم بود.

اما اینکه فعل «كان» عطف به چیست، چند حالت قابل فرض است:

- عطف است به «اقْتَحَمَ»، یعنی «نه از آن گردنه عبور کرد ... و نه از کسانی بود که ایمان آورده‌اند» (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۳۰، ص ۳۳۴؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۳)

- عطف است به «فَكَ رَقْبَهُ» در صورتی که قرائت «فک» به صورت «فعل» در نظر گرفته شود (نه به صورت «فکُ») که مصدر است، یعنی «بنده‌ای آزاد کرد ... و البته از کسانی بود که ایمان آورده‌اند» (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۴۵)

- عطف است به «فَكُ رَقْبَهُ» (به همین قرائت مصدری) و در واقع عطف به معنای آن است، یعنی «آزاد کردن بنده‌ای ... و علاوه بر انجام این کارها، از کسانی بوده باشد که ایمان آورده‌اند» (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۵۱)

#### «مَرْحَمَةٌ»

مصدر میمی از ماده «رحم» است که به معنای «رحمت» می‌باشد. (در زبان فارسی نیز تعبیر «مرحمت فرمایید» متدائل است). (أمالی المرتضى، ج ۲، ص ۲۹۱)

۱) امام باقرع از پدرانشان از از رسول خدا ص روایت کرده‌اند:

هنگامی که روز قیامت شود، خداوند همه خلائق را در عرصه‌ای واحد گرد می‌آورد و منادی‌ای از جانب خداوند ندایی می‌دهد که آخرینشان همانند اولینشان می‌شنود، که می‌گوید: اهل صبر کجا‌ایند؟ جماعتی از مردم بلند می‌شوند و گروهی از فرشتگان به استقبالشان می‌روند و بدانها می‌گویند: این صبری که شما داشتید چه بود؟

می‌گویند: بر انجام طاعت خدا صبر کردیم و از انجام معصیت خدا صبر کردیم.

پس منادی‌ای از جانب خداوند ندا می‌دهد: راهشان را باز کنید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.

سپس منادی‌ای از جانب خداوند ندایی می‌دهد، که آخرینشان همانند اولینشان می‌شنود، که می‌گوید: اهل فضل کجا‌ایند؟

جماعتی از مردم بلند می‌شوند و گروهی از فرشتگان به استقبالشان می‌روند و بدانها می‌گویند: آن فضلی که به خاطرش شما را ندا دادند چه بود؟

می‌گویند: در دنیا با ما جاهلانه برخورد می‌کردند و ما تحمل می‌کردیم؛ و در حق ما بدی می‌کردند و ما عفو می‌کردیم.

پس منادی‌ای از جانب خداوند ندا می‌دهد: راهشان را باز کنید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.

منادی‌ای از جانب خداوند ندایی می‌دهد، که آخرینشان همانند اولینشان می‌شنود، که می‌گوید: آنان که در جوار خداوند در خانه‌اش می‌باشند کجا‌ایند؟

جماعتی از مردم بلند می‌شوند و گروهی از فرشتگان به استقبالشان می‌روند و بدانها می‌گویند: شما چه عملی داشتید که به خاطر آن در جوار خدا قرار گرفتید؟

می‌گویند: ما در راه خدا همدیگر را دوست داشتیم، در راه خدا به هم بذل و بخشش می‌کردیم و در راه خدا بار همدیگر را به دوش می‌کشیدیم.

پس منادی‌ای از جانب خداوند ندا می‌دهد: راهشان را باز کنید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.

سپس امام باقرع فرمودند: اینان در جوار خدا هستند، مردم می‌ترسند و اینها نمی‌ترسند، مردم مورد محاسبه واقع می‌شوند از اینها حساب کشیده نمی‌شود.

الأَمْالِي (اللطوسي)، ص ۱۰۳؛ الكافي، ج ۲، ص ۷۵ و ۱۰۸ و ۱۲۶

---

۱. رَوَى أَبْنُ بَطْرِيقٍ فِي الْمُسْتَدْرِكِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَلَيْهِ بْنِ رِفَاةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلَى بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ يَقُولُ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع. (بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۱۶۶؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (ابن شهرآشوب)، ج ۲، ص ۱۲۰)

قَوْلُهُ تَعَالَى وَتَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهَا نَزَّلَتْ فِي عَلِيٍّ ع. (كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۳۲۰؛ كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۳۸۱)

۲. سه فراز مختلف این روایت در کافی با سه سند مختلف آمده است:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أُبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ الْوَلِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ صَبَّاحِ الْحَذَاءِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الْشَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى الْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، قَالَ:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، وَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، يُسْمِعُ أَخْرَهُمْ كَمَا يُسْمِعُ أَوْلَاهُمْ، يَقُولُ: أَيْنَ أَهْلُ الصَّبَرِ فَيَقُولُونَ عُنْقٌ مِنَ النَّاسِ، فَتَسْتَقْبِلُهُمْ زُمْرَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيَقُولُونَ لَهُمْ: مَا كَانَ صَبَرُكُمْ هَذَا الَّذِي صَبَرْتُمْ فَيَقُولُونَ: صَبَرْنَا أَنْفُسَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَصَبَرْنَاهَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ. قَالَ: فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: صَدَقَ عِبَادِي، خَلُوا سَبِيلَهُمْ لِيَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ آخَرَ، يُسْمِعُ أَخْرَهُمْ كَمَا يُسْمِعُ أَوْلَاهُمْ، فَيَقُولُ: أَيْنَ أَهْلُ الْفَضْلِ فَيَقُولُونَ عُنْقٌ مِنَ النَّاسِ، فَتَسْتَقْبِلُهُمْ زُمْرَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَيَقُولُونَ: مَا فَضْلُكُمْ هَذَا الَّذِي نُودِيْتُمْ بِهِ فَيَقُولُونَ: كُنَّا يُجْهَلُ عَلَيْنَا فِي الدُّنْيَا فَنَحْتَمِلُ وَيُسَاءُ إِلَيْنَا فَنَعْفُو. قَالَ: فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (تَعَالَى): صَدَقَ عِبَادِي، خَلُوا سَبِيلَهُمْ لِيَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ)، يُسْمِعُ أَخْرَهُمْ كَمَا يُسْمِعُ أَوْلَاهُمْ، فَيَقُولُ: أَيْنَ جِيرَانُ اللَّهِ (جَلَّ جَلَالُهُ) فِي دَارِهِ فَيَقُولُونَ عُنْقٌ مِنَ النَّاسِ، فَتَسْتَقْبِلُهُمْ زُمْرَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَيَقُولُونَ لَهُمْ: مَا ذَا كَانَ عَمَلُكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَصَرِّتُمْ بِهِ الْيَوْمَ جِيرَانَ اللَّهِ (تَعَالَى) فِي دَارِهِ فَيَقُولُونَ: كُنَّا نَتَحَابُ فِي اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) وَنَتَبَذَّلُ فِي اللَّهِ، وَنَتَوَازَرُ فِي اللَّهِ. فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: صَدَقَ عِبَادِي خَلُوا سَبِيلَهُمْ لِيَنْطَلِقُوا إِلَى جِوارِ اللَّهِ فِي الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ. قَالَ: فَيَنْطَلِقُونَ إِلَى الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَهُؤُلَاءِ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِهِ، يَخَافُ النَّاسُ وَلَا يَخَافُونَ، وَيُحَاسَبُ النَّاسُ وَلَا يُحَاسِبُونَ.

(۲) از امام صادق ع روایت شده است:

---

عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَمُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ جَمِيعًا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَقُولُ عُنْقٌ مِنَ النَّاسِ فَيَأْتُونَ بَابَ الْجَنَّةِ فَيَضْرِبُونَهُ فَيُقَالُ لَهُمْ مَنْ أَنْتُمْ فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ الصَّبَرِ فَيُقَالُ لَهُمْ عَلَىٰ مَا صَبَرْتُمْ فَيَقُولُونَ كُنَّا نَصِيرٌ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَنَصِيرٌ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَدَقُوا أَدْخُلُوهُمُ الْجَنَّةَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (الكافی، ج ۲، ص ۷۵)

عَلَىٰ عَنْ أَبِيهِ وَمُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ جَمِيعًا عَنْ أَبِي عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الْشَّمَالِيِّ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَينِ عَ قالَ سَعِيْتُهُ يَقُولُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ الْفَضْلِ - قَالَ فَيَقُولُونَ عُنْقٌ مِنَ النَّاسِ فَتَلَاقَهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ وَمَا كَانَ فَضْلُكُمْ فَيَقُولُونَ كُنَّا نَصِيلُ مِنْ قَطْعَنَا وَنَعْطِي مِنْ حَرَمَنَا قَالَ فَيُقَالُ لَهُمْ صَدَقْتُمْ أَدْخُلُوهُمُ الْجَنَّةَ (الكافی، ج ۲، ص ۱۰۸)

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الْشَّمَالِيِّ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَينِ عَ قالَ إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَى يُسْمِعُ النَّاسَ فَيَقُولُ أَبُنَ الْمُتَحَاجِبُونَ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُونَ عُنْقٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمْ ادْهُبُوهُ إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ فَتَلَاقَهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ إِلَيْهِ أَيْنَ فَيَقُولُونَ فَأَيْ ضَرْبٌ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ فَيَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحَاجِبُونَ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُونَ وَأَيْ شَيْءٌ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ قَالُوا كُنَّا نُحِبُّ فِي اللَّهِ وَنُبْغِضُ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُونَ يَعْمَلُ أَجْرُ الْأَعْمَالِينَ (الكافی، ج ۲، ص ۱۲۶)

همانا مومنی از شما در روز قیامت هست که شخصی از مقابل او عبور می‌کند در حالی که دستور وارد کردن او به /اتش صادر شده است، پس به آن مومن می‌گوید: فلانی، به فریادم برس؛ من در دنیا در حق تو نیکی کردام. آن مومن به فرشته‌اش می‌گوید راهش را باز کن! و خداوند به آن فرشته دستور می‌دهد که به سخن این مومن گوش بده و فرشته [عذاب] راه او را باز می‌کند.

المحاسن، ح ۱، ص ۱۸۵

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أُبِي وَلَادِ الْحَنَاطِ عَنْ مُبِيسِرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أُبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيَمُرُّ عَلَيْهِ بِالرَّجُلِ وَقَدْ أُمِرَ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ لَهُ يَا فُلَانُ أُغْشِنِي فَقَدْ كُنْتُ أَصْنَعُ إِلَيْكَ الْمَعْرُوفَ فِي الدُّنْيَا فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ لِلْمَلَكِ خَلَّ سَبِيلَهُ فَيَأْمُرُ اللَّهُ الْمَلَكُ أَنْ أَجِزْ قَوْلَ الْمُؤْمِنِ فَيَخْلُّ الْمَلِكُ سَبِيلَهُ.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

همانا من بر سه نفر رحم می کنم و سزاوار است که بر آنان رحم شود:  
عزیزی که بعد از عزتش به ذلتی گرفتار آمده است؛  
ثروتمندی که بعد از ثروتمندی، نیازمند شده؛  
عالی که خانواده و جاهلان او را کوچک می شمرند.  
الأَمَالِي (للصدوق)، ص ۱۲

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَةُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أُحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبَانِ وَعَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ إِنَّ لَأَرْحَمَ ثَلَاثَةً وَ حَقٌّ لَهُمْ أَنْ يُرْحَمُوا عَزِيزٌ أَصَابَتْهُ مَذَلَّةٌ بَعْدَ الْعِزَّ وَ غَنِيٌّ أَصَابَتْهُ حَاجَةٌ بَعْدَ الْغَنَّى وَ عَالَمٌ يَسْتَخِفُ بِهِ أَهْلُهُ وَ الْجَهَلَهُ.<sup>۱</sup>

(۴) از امام صادق ع روایت شده است:

همانا مسلمان برادر مسلمان است؛ بر او ظلم نمی‌کند و او را خوار نمی‌دارد و در حقش خیانت نمی‌کند؛ و بر مسلمانان سزاوار است که بکوشند در اینکه به هم برسند و همکاری کنند در عطوفت‌ورزی متقابل و برادری کردن نسبت به نیازمندان و به مشکلات همدیگر رسیدگی کردن، تا آن گونه باشید که خداوند عز و جل بدان دستور داده است: «رحم کنندگان در میان همدیگر» (فتح/۲۹) یعنی نسبت به هم رحمت می‌آورند، و غمگین‌اند از اینکه آن وضعیتی که عمدۀ انصار در زمان رسول خدا ص نسبت به هم داشتند، از میانشان غایب است.

الکافی، ح ۲، ص ۱۷۴

۱. وَ عَنْهُ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبَائِهِ: أَنَّ الْبَيْنَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «أَرْحَمُوا عَزِيزًا ذَلًّا، وَ غَنِيًّا افْتَرَّ، وَ عَالِمًا ضَاعَ فِي زَمَانِ جُهَّالٍ» (قرب الإسناد، ص ۶۶)

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أُحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: الْمُسْلِمُ أُخُو الْمُسْلِمِ كَيْظُلْمُهُ وَ لَا يَخْذُلُهُ وَ لَا يَخْوُنُهُ وَ يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ إِلَاجْتِهَادِ فِي التَّوَاصُلِ وَ التَّعَاوُنِ عَلَى التَّعَافُ وَ الْمُؤَاسَةِ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَ تَعَافُطُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمْرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - رُحْمَاءَ بَيْنَكُمْ مُتَرَاحِمِينَ مُغْتَمِمِينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَىٰ مَا مَضَىٰ عَلَيْهِ مَعْشِرُ الْأَنْصَارِ عَلَىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص.

تدبر

۱) «فَلَا افْتَحْمَ الْعَقَبَةَ؛ ... ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

برای عبور از آن گردنه، اگرچه دل کندن از مال و انجام اتفاق‌های سنگین مالی، مانند آزاد کردن برده و یا اطعام یتیم و مسکین در زمانه قحطی، لازم است، اما کافی نیست. بلکه شخص باید ایمان داشته باشد و روابط متقابلی با مومنان داشته باشد که در این روابط همیگر را به صبر و رحمت آوردن بر دیگران سفارش کنند.

۱. دو روایت زیر هم به این آیه مرتبط است. اولی از ابن عباس است که اگرچه احتمال این هست که از پیامبر ص یا امیر المؤمنین ع گرفته باشد اما چون نبرده در روایات متن نیاوردیم و دومی هم نمونه‌ای است از تواصی به صبر توسط امام صادق ع:

(۱) حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ سَهْلٍ عَنْ عَبْدِ الْغَنِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ عَلَىٰ فَرَائِصِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ فِيمَا يَبْتَهُمْ وَ لَا يُقْبِلُ هَذَا إِلَّا مِنْ مُؤْمِنٍ (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۳)

(۲) رَوَيْنَاهَا بِإِسْنَادِنَا الَّذِي ذَكَرْنَا مِنْ عِدَّةِ طُرُقٍ إِلَى جَدِّي أَبِي جَعْفَرِ الطُّوْسِيِّ عَنْ الْمُقْبِدِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَيْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ بِإِسْنَادِنَا مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَرَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ أَيُوبَ الْخَنْعَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ عَطِيَّةَ بْنِ نَجِيْحِ بْنِ الْمُطَهَّرِ الرَّازِيِّ وَ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَا مَعًا:

إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ كَتَبَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حِينَ حُمِلَ هُوَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ يُعَزِّيْهِ عَمَّا صَارَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْخَلْفِ الصَّالِحِ وَ الْذُرْرِيَّةِ الطَّيِّبَةِ مِنْ وُلُودِ أَخِيهِ وَ أَبِنِ عَمِّهِ أَمَّا بَعْدُ فَلَئِنْ كُنْتَ تَفَرَّدْتَ أَنْتَ وَ أَهْلُ بَيْتِكَ مِنْ حُمِلَ مَعَكَ بِمَا أَصَابَكُمْ مَا افْرَدْتُ بِالْخُرْنِ وَ الْفَبْطَةِ وَ الْكَبَّةِ وَ الْأَلِيمِ وَ جَعَ القَلْبَ دُونِي فَلَقَدْ نَالَنِي مِنْ ذَلِكَ مِنَ الْجَرَعِ وَ الْفَلَقِ وَ حَرَّ الْمُصَبِّيَّةِ مِثْلُ مَا نَالَكَ وَ لَكِنْ رَجَعْتُ إِلَى مَا أَمْرَ اللَّهُ جَلَ جَلَالُهُ بِهِ الْمُتَقَبِّلِيْنَ مِنَ الصَّبَرِ وَ حُسْنِ الْغَزَاءِ حِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ صَ وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَ حِينَ يَقُولُ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْمُوْتِ وَ حِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ صَ حِينَ مُثَلَّ بِحَمْرَةَ وَ إِنْ عَاقِبْتُمْ فَعَافُوْبَا بِمِثْلِ مَا عُوقَبْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِيْنَ وَ صَبَرْ صَ وَ لَمْ يُعَاقِبْ وَ حِينَ يَقُولُ وَ أَمْرَ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّنَقْوِيَّ وَ حِينَ يَقُولُ أَصَابُهُمْ مُصِبَّيَّةً قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةً وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهَنْدُونَ وَ حِينَ يَقُولُ إِنَّمَا يُوْفَى الصَّابِرُوْنَ أَجْرُهُمْ بَعْيِرِ حِسَابٍ وَ حِينَ يَقُولُ لُقْمَانُ لَابْنِهِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وَ حِينَ يَقُولُ عَنْ مُوسَى وَ قَالَ لَقَوْمِهِ أَسْتَعِنُو بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوْا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَقَبِّلِيْنَ وَ حِينَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ وَ حِينَ يَقُولُ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ وَ حِينَ يَقُولُ وَ لَنْبُلُوكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الشَّرَاثَاتِ وَ بَشَرِ الصَّابِرِيْنَ وَ حِينَ يَقُولُ وَ كَائِنٌ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهُنَوْا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِيْنَ وَ حِينَ يَقُولُ وَ الصَّابِرِيْنَ وَ الصَّابِرِاتِ وَ حِينَ يَقُولُ وَ اصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ وَ أَمْتَالُ ذَلِكَ مِنَ الْقُرْآنِ كَثِيرٌ وَ أَغْلَمُ أَيْ عَمَّ وَ أَبْنَ عَمَّ أَنَّ اللَّهَ جَلَ جَلَالُهُ لَمْ يُبَالِ بِضُرِّ الدُّنْيَا لِوَلِيِّهِ سَاعَةً قَطُّ وَ لَا شَيْءَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْأَضْرَرِ وَ الْجَهَدِ وَ الْأَذَى مَعَ الصَّبَرِ... (إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۸۲-۸۴)

۲) «فَلَا افْتَحْ مَعْقِبَةً... كَانَ مِنَ الظِّينَ آمَنُوا...»

یکی از ضروریات برای عبور از آن گردنۀ صعبالعبور، از مومنان بودن است. چرا؟ الف. ایمان، یعنی باوری که پشتوانه عمل است؛ کسی قیامت و گردنۀ هایش را جدی می‌گیرد و برایش می‌کوشد که ایمان داشته باشد.

ب. ایمان، یک جهت‌گیری به سوی آخرت است. کسی به چیزی می‌رسد که نسبت به آن جهت‌گیری کرده باشد و قصد انجام آن را داشته باشد. کسی که بدون قصد و از سر اتفاق کاری را انجام دهد، آن کار، اثر مثبت و ثمره‌ای در باطن و حقیقت وی نخواهد داشت.

ج. ...

۳) «فَلَا افْتَحْ مَعْقِبَةً... وَ تَوَاصُوا بِالصَّبَرِ وَ تَوَاصُوا بِالْمَرْحَمَةِ»

یک شرط مهم برای عبور از گردنۀ های قیامت، توصیه همدیگر به صبر و رحمت است. چرا؟ الف. چون انسان در «سختی» آفریده شده است (بلد/۴؛ جلسه ۳۳۳). اگر انسان در سختی آفریده شده، پس باید هم صبر و استقامت در پیمودن این مسیر را جدی گرفت و هم سختی‌های این مسیر را با رحمت متقابل باید آسان نمود.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

مقدمه ۱: (قبل از تبیین شد که) انسان در سختی آفریده شده است (جلسه ۳۳۳، تدبیر ۲).

مقدمه ۲. انسان موجودی اجتماعی است.

نتیجه: روابط اجتماعی انسان باید به نحوی تنظیم شود که بتواند بر سختی‌های این راه غلبه کند؛ و برای تحقق این امر دو مولفه لازم است:

اولاً: اگر بنناچار در زندگی سختی پیش می‌آید انسان باید خود را برای تحمل سختی آماده کند.

ثانیاً: سختی همواره از جنس ناملایمات است، پس برای غلبه بر آن باید نقطه مقابلش را در روابط اجتماعی تقویت کرد و آن، همان ملایمت و رحمت و عطف است.

در واقع، انسان‌شناسی‌ای که وجود سختی را جدی می‌گیرد، این گونه نیست که به نامیدی و یاس از زندگی منجر شود، بلکه از انسان، ابتدا ایمان طلب می‌کند، و آنگاه از افراد جامعه ایمانی می‌خواهد که دائمًا هم خود را برای تحمل سختی‌های لاعلاج آماده سازند، و هم با تقویت روابط عاطفی قوی، تا حد امکان بر آن ناملایمات غلبه نمایند و همان ناملایمات را بستری برای زندگی‌ای پر از شادی معنوی قرار دهند.

۴) «... تَوَاصُوا بِالْمَرْحَمَةِ»

رابطه مومنان با همدیگر، بسیار برتر از عدالت است؛ رابطه آنها بر مدار «رحمت» است؛ نه فقط اینکه خودشان بر دیگران رحمت آورند، بلکه سفارش کردن و دعوت همدیگر به رحمت.

### نکته تخصصی جامعه‌شناسی

برخی جامعه‌شناسان از تعبیر «روابط گرم» و «روابط سرد» در جامعه سخن گفته‌اند که آنچه قوام‌بخش اصلی جامعه است، روابط گرم است. روابط سرد آنجاست که همه چیز بر مدار قانون و اجرای عدالت است، و روابط گرم آنجاست که امور بر اساس عواطف و محبت می‌گردد.

اگر دقیق کنید برای عبور از گردندهای قیامت، تقریباً تمام آنچه در این آیات گذشت، از جنس روابط گرم بود: آزاد کردن برده، اطعم نیازمند در روزگار قحطی، توصیه به صبر و توصیه به رحمت. هیچیک از این مولفه‌ها، عناصری نیست که با زور قانون بتوان در جامعه پیاده کرد. همگی مبنی بر آن است که در بین آحاد جامعه روابط گرم برقرار باشد.<sup>۱</sup>

۵) «...الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

انسان‌های مومن هم بی‌نیاز از سفارش و توصیه نیستند. (قرائتی، تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۴۹۰)

۶) «فَكُلُّ رَقَبَةٍ ... ثُمَّ ... وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

بعد از رحمت آوردن بر دیگران، باید دیگران را هم به رحمت آوردن دعوت و سفارش کرد (اقتباس از تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۴۹۱)

۷) «تَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

«توصوا» از باب تفاعل است و در جایی به کار می‌رود که اقدام متقابل و طرفینی در کار باشد. در واقع «توصوا» هم توصیه کردن است و هم توصیه شنیدن.

### نکته اخلاقی

بسیاری از ما با دیدن کوچکترین خطای در دیگران، باب توصیه و نصیحت را باز می‌کنیم، که لزوماً کار بدی نیست. اما مهمتر از آن اینکه، آیا همان گونه که اهل توصیه کردن هستیم، آماده توصیه شنیدن هم هستیم؟ اگر خطای را در دیگران دیدیم و به آنها توصیه کردیم که راه صحیح را در پیش گیرند، اگر کسی در ما خطای دید و توصیه‌ای کرد، چه مواجهه‌ای با خواهیم داشت؟

۱. بنی آدم اعضای یکدیگرند

دگر عضوها را نماند قرار

نشاید که نامت نهند آدمی

چو عضوی به درد آورد روزگار

تو کر محنت دیگران بی غمی

## ترجمه

آنان ملازمان وادی یمن و برکت‌اند.

## نکات ترجمه‌ای و نحوی

## «اصحاب»

از ماده «صحاب» است که در اصل دلالت دارد بر نزدیک هم قرار گرفتن و مقارن همدیگر شدن؛ و «صاحب» (جمع آن: اصحاب) به هر ملازم و همنشین و همراهی شان زیاد باشد و درباره این واژه در جلسه ۲۲۹ توضیح داده شد. <http://yekaye.ir/al-baqarah-002-039>

## «المیمنة»

از ماده «یمن» گرفته شده است. غالباً اصل معنای این کلمه از واژه «یمین» به معنای «دست راست» دانسته‌اند که بعداً به مناسبات مختلف در معانی «قدرت» (چون دست راست غالباً قویتر از دست چپ است)، «یمن» و برکت (چون عرب سمت راست را غالباً به فال نیک می‌گرفت)، و «سوگند خوردن» (چون هنگام هم‌قسم شدن غالباً دست راست را در دست هم می‌گذاشتند) به کار رفته است. (معجم المقايس اللげ، ج ۶، ص ۱۵۸؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۹۳) هرچند عده‌ای معتقدند دو مفهوم «دست راست» و «سوگند خوردن»، اگرچه با معنای اصلی این کلمه در زبان عربی نسبتی دارد؛ اما در اصل از زبان‌های عبری و سریانی وارد شده، اصل معنای این ماده در همان معنای «یمن» و برکت (نقطه مقابل «شوم») است که مشتمل بر سه مؤلفه «قوت» در مسیر «خوبی» همراه با نوعی «فرونوی» است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۴، ص ۲۷۰)

برخی بعد از اینکه به کاربرد «یمین» در معنای «یمن» و برکت اشاره کرده‌اند، گفته‌اند «میمنة» به معنای سمت و ناحیه «یمین» است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۹۴). درواقع، وزن «مفعل» از وزن‌هایی است که به عنوان ظرف و اسم مکان به کار برده می‌شود و «ء» آن دلالت بر مبالغه می‌کند؛ لذا «میمنة» محلی است که در آن یمن و برکت فراوان است.

البته از قدیم دو معنا برای «اصحاب المیمنة» مطرح بوده است. برخی تاکید را بر معنای «دست راست» گذاشته و می‌گفته‌اند کسانی که از سمت راست نامه عملشان را دریافت می‌کنند (جبائی) و برخی می‌گفته‌اند که منظور اهل یمن و برکت می‌باشند (حسن بصری و ابومسلم) (مجموع البيان، ج ۱۰، ص ۷۵۱) و بعيد نیست که هر دو معنا در این تعبیر لاحظ شده باشد، چرا که آنان که نامه عملشان را به دست راستشان می‌دهند همانانی‌اند که اهل سعادت و در وادی یمن و برکت خواهند بود.

## حدیث

(۱) جابر جعفری می‌گوید: از امام باقر ع در مورد روح سوال کرد. فرمود: جابر! بدرستی که خداوند مردم را بر سه دسته آفرید و در سه مرتبه جای داد:

... و اما «اصحاب میمنت» [= ملازمان وادی یمن و برکت] آنان اند که مومنان حقیقی اند؛ خداوند در آنها چهار روح قرار

داد؛ روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن؛

و بنده دائما با این ارواح چهارگانه کارش را انجام می دهد تا اینکه قصد گناه کند. هنگامی که قصد گناه کند، روح شهوت آن گناه را برایش زینت می دهد و روح قوت وی را بر آن کار تشجیع می کند [= شجاعت می دهد] و روح بدن او را به جلو می راند تا اینکه در آن گناه بیفتند؛

هنگامی که با گناه تماس برقرار کرد، از ایمان کم می شود و ایمان از او کم می شود؛ پس اگر توبه و بازگشت کرد خدا به او بازگشت می دهد؛

و گاه بر بنده حالاتی عارض می شود که برخی از این چهارتا از او کم شود؛ و این همان سخن خداوند متعال است که می فرماید: «و از شما برخی به سرازیری عمر بازگردانیده شود تا چنان شود که در پی دانایی، [دیگر] چیزی نداند» (حج/۵) پس، از روح قوتش کم می شود و دیگر توان جهاد با دشمن و تامین معیشت را ندارد، و از روح شهوتش کم می شود به طوری که اگر زیباترین دختران از مقابلش عبور کنند، میلی بدانها پیدا نمی کند، و در او روح ایمان و روح بدن باقی می ماند؛ پس با روح ایمان خدا را می پرستد، و با روح بدن راه می رود و جابجا می شود تا اینکه فرشته مرگ سر رسد. ...

بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۴۸؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۸۲<sup>۱</sup>؛ وج ۱، ص ۲۷۲<sup>۲</sup>

#### ۱. متن روایت در کافی چنین است:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَةَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ دَاؤِدَ الْغَنَوِيِّ عَنْ الْأَصْبَحِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَفَّاَلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ نَاسًا رَعَمُوا أَنَّ الْعَبْدَ لَا يَرْبُزُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرُقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرُبُ الْخَمْرَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَأْكُلُ الرِّبَّا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْفِكُ الدَّمَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَقَدْ تَقْلَلَ عَلَيَّ هَذَا وَ حَرَجَ مِنْهُ صَدْرِيِّ حِينَ أَرَعْمُ أَنَّ هَذَا الْعَبْدَ يُصَلِّي صَلَاتِي وَ يَدْعُو دُعَائِي وَ يُنَاكِحُنِي وَ يُوَارِثُنِي وَ أُوَارِثُهُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ مِنْ أَجْلِ ذَنْبٍ يَسِيرٍ أَصَابَهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَدَقْتَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَيْقُلُ وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ كِتَابُ اللَّهِ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّاسَ عَلَى ثَلَاثٍ طَبَقَاتٍ وَ أَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْكِتَابِ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَةَ وَ أَصْحَابُ الْمَشْسَمَةَ وَ السَّابِقُونَ ...

ثُمَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْمَيْمَةَ وَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا بِأَعْيَانِهِمْ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهَوَةِ وَ رُوحَ الْبَدْنِ فَلَا يَرَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ الْأَرْبَعَةَ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَيْهِ حَالَاتٌ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذِهِ الْحَالَاتُ فَقَالَ أَمَّا أُولَاهُنَّ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِدُ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا فَهَذَا يَنْتَقِصُ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَرْوَاحِ وَ لَيْسَ بِالَّذِي يَخْرُجُ مِنْ دِينِ اللَّهِ لِأَنَّ الْفَاعِلَ بِهِ أَرْذَلُ عُمُرِهِ فَهُوَ لَا يَعْرِفُ لِلصَّلَاةِ وَقْتًا وَ لَا يَسْتَطِعُ التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ وَ لَا بِالنَّهَارِ وَ لَا الْقِيَامَ فِي الصَّفَّ مَعَ النَّاسِ فَهَذَا نُقْصَانٌ مِنْ رُوحِ الْإِيمَانِ وَ لَيْسَ يَضُرُّ شَيْئًا وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الْقُوَّةِ فَلَا يَسْتَطِعُ جَهَادَ عَدُوِّهِ وَ لَا يَسْتَطِعُ طَلَبَ الْمَعِيشَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهَوَةِ فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَصْبَحَ بَنَاتُ آدَمَ لَمْ يَحِنْ إِلَيْهَا وَ لَمْ يَقُمْ وَ تَبَقَّى رُوحُ الْبَدْنِ فِيهِ فَهُوَ يَدْبُبُ وَ يَدْرُجُ حَتَّى يَأْتِيَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَهَذَا الْحَالُ خَيْرٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الْفَاعِلُ بِهِ وَ قَدْ تَأْتِيَ عَلَيْهِ حَالَاتٌ فِي قُوَّتِهِ وَ شَبَابِهِ فِيهِمُ بِالْخَطِيَّةِ فَيُشَجِّعُهُ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ يُزَكِّيُهُ رُوحُ الشَّهَوَةِ وَ يَقُودُهُ رُوحُ الْبَدْنِ حَتَّى تُوقَعُهُ فِي الْخَطِيَّةِ فَإِذَا لَامَسَهَا نَقْصٌ مِنَ الْإِيمَانِ وَ تَفَصَّى مِنْهُ فَلَيْسَ يَعُودُ فِيهِ حَتَّى يَتُوبَ فَإِذَا تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ عَادَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ فَأَمَّا أَصْحَابُ الْمَشَامَةِ ... (ادامهاش در پاورقی جلسه بعد)

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفَنِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَيْنَهُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ ... وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمَيْمَةَ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهُ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهَوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَاجِ الَّذِي بِهِ يَذْهُبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ.

حدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ عَلَىٰ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرِ عَنِ الرُّوحِ قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَىٰ ثَلَاثٍ طَبَقَاتٍ وَأَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ...<sup>۱</sup>

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَيْمَةِ فَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًا جَعَلَ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْقُوَّةِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْبَدْنِ وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ مُسْتَعِمًّا بِهَذِهِ الْأَرْوَاحِ الْأَرْبَعَةِ حَتَّىٰ يَهُمْ بِالْخَطِيئَةِ فَإِذَا هُمْ بِالْخَطِيئَةِ زَيَّنَ لَهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ وَشَجَعَهُ رُوحُ الْقُوَّةِ وَقَادَهُ رُوحُ الْبَدْنِ حَتَّىٰ يُوقَعُ فِي تِلْكَ الْخَطِيئَةِ فَإِذَا لَامَسَ الْخَطِيئَةَ اتَّقَصَ مِنَ الْإِيمَانِ وَاتَّقَصَ الْإِيمَانُ مِنْهُ فَإِنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَقَدْ يَأْتِي عَلَىِ الْعَبْدِ تَارَاتٌ يَنْقُضُ مِنْهُ بَعْضُ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ وَذَكَرَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا فَتَتَقَصَّ رُوحُ الْقُوَّةِ وَلَا يَسْتَطِعُ مُجَاهَدَةَ الْعَدُوِّ وَلَا مُعَالَجَةَ الْمَعِيشَةِ وَيَنْقُضُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَحْسَنُ بَنَاتِ آدَمَ لَمْ يَجِدْ إِلَيْهَا وَتَبَقَّى فِيهِ رُوحُ الْإِيمَانِ وَرُوحُ الْبَدْنِ فِي رُوحِ الْإِيمَانِ يَعْبُدُ اللَّهُ وَبِرُوحِ الْبَدْنِ يَدِيبُ وَيَدْرُجُ حَتَّىٰ يَأْتِيَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ... (بِقِيَهِ اِبْنِ روایت در جلسه بعد خواهد آمد)<sup>۲</sup>

۱. وَبَيْنَ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ قَالَ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَةَ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَةَ وَأَصْحَابُ الْمَشْئَمَةَ مَا أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةَ وَالسَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ فَأَمَّا مَا ذَكَرَ مِنَ السَّابِقِينَ فَهُمْ أَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدْسِ وَرُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْقُوَّةِ وَرُوحَ الْبَدْنِ وَبَيْنَ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ قَالَ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَلَّنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مِنْ كَلْمَ اللَّهِ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرِيمَ الْبَيْنَاتِ وَآيَدَنَا بِرُوحِ الْقُدْسِ ثُمَّ قَالَ فِي جَمِيعِهِمْ وَآيَدَهُمْ بِرُوحِ مِنْهُ فَبِرُوحِ الْقُدْسِ بَعُثُوا أَنْبِيَاءُ مُرْسَلِينَ وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ وَبِرُوحِ الْقُدْسِ عَلَمُوا جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ وَبِرُوحِ الْإِيمَانِ عَبَدُوا اللَّهَ وَلَمْ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِرُوحِ الْقُوَّةِ جَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ وَعَالَجُوا مَعَايِشَهُمْ وَبِرُوحِ الشَّهْوَةِ أَصَابُوا لَذَّةَ الطَّعَامِ وَنَكَحُوا الْحَالَ مِنَ النِّسَاءِ وَبِرُوحِ الْبَدْنِ يَدِيبُ وَيَدْرُجُ

۲ این روایت به طور طولانی تر و البته با سندی دیگر در همین کتاب آمده است (اوایلش شبیه متن روایتی است که در پاورقی‌های قبل از کافی روایت شد: اما در کل متنش طولانی تر است.

#### بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۴۹-۴۵۰

حدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ دَاؤَدَ عَنْ ابْنِ هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ الْأَصْبَحِ بْنِ نَبَاتَةَ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَفَّاقَ الْأَنَاسِ بِرَأْسِهِ مُرْسَلُونَ أَنَّ الْعَبْدَ لَا يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَأْكُلُ الرَّبَّا وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْفِكُ الدَّمَ الْحَرَامَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَقَدْ كَبَرَ هَذَا عَلَىَّ وَجَرَحَ مِنْهُ صَدْرِي حَتَّىٰ رَعَمَ أَنَّ هَذَا الْعَبْدُ الَّذِي يُصَلِّي إِلَىٰ قِبْلَتِي وَيَدْعُو دُعَوَتِي وَيُنَاكِحُنِي وَيُوَارِثُنِي وَأُوَارِثُهُ فَأُخْرِجَهُ مِنَ الْإِيمَانِ مِنْ أَجْلِ ذَنْبٍ يَسِيرٍ أَصَابَهُ فَقَالَ لَهُ عَلَىٰ عَصْدَقَ أَخُوكَ إِنِّي سَعَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَ وَهُوَ يَقُولُ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ وَهُوَ عَلَىٰ ثَلَاثَةَ طَبَقَاتٍ وَأَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَىٰ فِي الْكِتَابِ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَةَ وَأَصْحَابُ الْمَشْئَمَةَ وَالسَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ السَّابِقِينَ فَأَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدْسِ وَرُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْبَدْنِ فِي رُوحِ الْقُدْسِ بَعُثُوا أَنْبِيَاءُ مُرْسَلِينَ وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ وَبِرُوحِ الْإِيمَانِ عَبَدُوا اللَّهَ وَلَمْ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِرُوحِ الْقُوَّةِ جَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ وَعَالَجُوا مَعَايِشَهُمْ وَبِرُوحِ الشَّهْوَةِ أَصَابُوا الَّذِي يَنْهَا مِنَ الطَّعَامِ وَنَكَحُوا الْحَالَ مِنْ شَبَابِ النِّسَاءِ وَبِرُوحِ الْبَدْنِ دَبِّوا وَدَرَجُوا ثُمَّ قَالَ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَلَّنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مِنْ كَلْمَ اللَّهِ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرِيمَ الْبَيْنَاتِ وَآيَدَنَا بِرُوحِ الْقُدْسِ ثُمَّ قَالَ فِي جَمَاعَتِهِمْ وَآيَدَهُمْ بِرُوحِ مِنْهُ يَقُولُ أَكْرَمُهُمْ بِهَا وَفَضَلَّهُمْ عَلَىٰ مِنْ سَوَاءِهِمْ وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَيْمَةِ فَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًا بِأَعْيَانِهِمْ فَجَعَلَ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْبَدْنِ وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ بِهَذِهِ الْأَرْوَاحِ الْأَرْبَعَةِ حَتَّىٰ تَأْتِيَ حَالَاتٍ قَالَ وَمَا هَذِهِ الْحَالَاتُ فَقَالَ عَلَىٰ عَمَّا أَوْلَاهُنَّ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللَّهُ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا فَهَذَا يَنْقُضُ مِنْهُ جَمِيعَ الْأَرْوَاحِ وَلَيْسَ مِنَ الدُّرُجَاتِ يَخْرُجُ مِنْ دِينِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ الْفَاعِلُ ذَلِكَ بِهِ رَدَهُ إِلَى أَرْذَلِ عُمُرِهِ فَهُوَ لَا يَعْرِفُ لِصَلَاتَةِ وَقْتًا وَلَا يَسْتَطِعُ التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ وَلَا الصِّيَامَ بِالنَّهَارِ وَلَا الْقِيَامَ فِي صَفَّ مِنَ النَّاسِ فَهَذَا نُقْصَانٌ مِنْ رُوحِ الْإِيمَانِ فَلَيْسَ يَضُرُّهُ شَيْءٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَيَنْقُضُ مِنْهُ رُوحَ الْقُوَّةِ فَلَا يَسْتَطِعُ

(۲) سلمان فارسی روایت کرده است:

در مرضی ای که پیامبر ص جان به جان آفرین تسلیم کرد، بر ایشان وارد شدم و در مقابلشان نشستم. حضرت فاطمه س هم وارد شد؛ و هنگامی که حال و روز ایشان را دید، بعض گلویش را گرفت و اشک از دیدگانش جاری شد.

چون نگاه پیامبر ص به او افتاد، فرمود: دخترکم! چرا گریه می‌کنی؟

گفت: و چگونه نگریم در حالی شما را در این حال و روز می‌بینم. ای رسول خدا! بعد از تو چه کسی را خواهیم داشت؟ فرمود: خدا را دارید؛ بر او توکل کنید و صبر پیشه سازید همان گونه که پدرانت که پیامبر بودند، و مادرانت که همسران آنها بودند، صبر پیشه می‌کردند.

فاطمه جان! آیا نمی‌دانستی که خداوند تبارک و تعالیٰ پدرت را انتخاب کرد و او را نبی قرار داد و به رسالت فرستاد؛ سپس علی‌ع را به همسری تو درآورد و او را وصی قرار داد به طوری که او بعد از پدرت بیشترین حق را بر مسلمانان دارد و پیش از همه اسلام آورد و بیش از همه خطر کرد و اخلاقش از همه نیکوتر بود و برای خدا و برای من شدیدتر از همه غضبناک شد و قلبش از همه شجاعتر بود و ثابت‌قدم‌تر و سینه‌فرانختر و گشاده‌دست‌ترین اشخاص بود؟

حضرت فاطمه س بسیار خوشحال شد؛ رسول خدا ص فرمود: دخترکم! آیا خوشحالت کردم؟

گفت: بله ای رسول خدا! شادم کردن و غمگینم کردن.

فرمود: دنیا این گونه است که شادی‌اش با غم آمیخته است.

آیا دلت می‌خواهد که درباره همسرت باز هم از خوبی‌هاش بگویم؟

گفت: بله ای رسول خدا!

فرمود: همانا علی‌ع اولین کسی است که به خدا [و من] ایمان آورد و او پسرعموی رسول خداست و برادر رسول و وصی رسول و همسر دختر رسول الله ص است و دو فرزندش نوه‌های دوست داشتنی رسول الله ص است و عمومیش [حمزه] سیدالشہدا، عمومی رسول الله ص است؛ و برادرش جعفر است که در بهشت پرواز می‌کند و پسر عمومی رسول الله ص است؛ و مهدی ای که پشت سرش حضرت عیسی‌ع نماز می‌گذارد، از تو و اوست؛

اینها ویژگی‌هایی است که پیش و پس از وی به هیچکس داده نشده، ای دخترکم! آیا خوشحالت کردم؟

گفت: بله ای رسول خدا!

فرمود: آیا دلت می‌خواهد که درباره همسرت باز هم از خوبی‌هاش بگویم؟

گفت: بله!

---

جَهَادُ عَدُوٍّ وَ لَا يَسْتَطِيعُ طَلَبَ الْمَعِيشَةَ وَ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهُوَةِ فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَصْبَحُ بَنَاتٍ آدَمَ لَمْ يَحِنَ إِلَيْهَا وَ لَمْ يَقُمْ وَ يَبْتَئِي رُوحُ الْبَدَنِ فَهُوَ يَدِبُّ وَ يَدْرُجُ حَتَّى يَأْتِيهِ مَلَكُ الْمَوْتِ فَهَذَا حَالٌ خَيْرٌ لِأَنَّ اللَّهَ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ وَ قَدْ تَأْتِي عَلَيْهِ حَالَاتٌ فِي قُوَّتِهِ وَ شَبَابِهِ يَهُمُّ بِالْخَطِيَّةِ فَتُشَجَّعُهُ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ تُزَكِّيُّ لَهُ رُوحُ الشَّهُوَةِ وَ تُقْوِدُهُ رُوحُ الْبَدَنِ حَتَّى تُوقَعَهُ فِي الْخَطِيَّةِ فَإِذَا مَسَّهَا اتْنَقَصَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ نُقْصَانُهُ مِنَ الْإِيمَانِ لَيْسَ بِعَائِدٍ فِيهِ أَبْدًا أَوْ يَنْوِبَ فَإِنْ تَابَ وَ عَرَفَ الْوَلَايَةَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ عَادَ وَ هُوَ تَارِكُ الْوَلَايَةِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ تَارَ جَهَنَّمَ ... (ادامه‌اش در پاورقی جلسه بعد)

فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی خلائق را دو دسته کرد و من و همسرت را در آن دسته بهتر قرار داد؛ و این سخن خداوند عز و جل است که: «اصحاب میمنت، و اصحاب میمنت چیست» (واقعه/۸)؛ سپس این دوتا را سه تا کرد و من و شوهرت را در بهترین این سه تا قرار داد و این همان سخن خداوند است که می فرماید: «وبقت گیرندگان سبقت گیرندگان، آنان اند که مقربان اند در بهشت های نعمت» (واقعه/۱۰-۱۲)

[ظاهرا مقصود این است که در یک تقسیم انسانها را در دو دسته «اصحاب میمنت و اصحاب مشتمت» قرار داد (در سوره بلد/۱۹-۲۰) و سپس در تقسیم دیگر، همین اصحاب میمنت را به دو دسته اصحاب یمین و السابقوں تقسیم کرد (در سوره واقعه/۸-۱۱)]

تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۶۴-۴۶۵

فَرَأَتِهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ القَاسِمِ بْنُ عَبْيَدِ الرَّبِيعِ مُعْنِيًّا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ الْقَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهُوَ يَقُولُ:

لَمَّا أُنْ مَرِضَ النَّبِيُّ صَ الْمَرْضَةَ الَّتِي قَبَصَهُ اللَّهُ فِيهَا دَخَلَتْ فَجَلَسَتْ بَيْنَ يَدِيهِ وَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ [الزَّهْرَاءُ] عَ فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِهِ خَنَقَتْهَا الْعِبْرَةُ حَتَّى فَاضَتْ دُمْوَغَهَا عَلَى خَدَيْهَا فَلَمَّا أُنْ رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَ قَالَ مَا يُنْكِيَ يَا بُنْيَةَ قَالَتْ وَ كَيْفَ لَا أُبْكِي وَ أَنَا أُرْسِي مَا بِكَ مِنَ الْضَّعْفِ فَمَنْ لَنَا بَعْدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَهَا لَكُمُ اللَّهُ فَتَوَكَّلِي عَلَيْهِ وَ اصْبِرِي كَمَا صَبَرَ أَبَاوُكِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَمَّهَا تِكِّيَّكِ مِنْ أَزْوَاجِهِمْ يَا فَاطِمَةُ أَ وَ مَا عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اخْتَارَ أَبَاكِ فَجَعَلَهُ نَبِيًّا وَ بَعَثَهُ رَسُولًا ثُمَّ عَلَيْهَا فَزَوَّجَهُ إِيَّاهُ وَ جَعَلَهُ وَصِيًّا فَهُوَ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقًا عَلَى الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ أَبِيكِ وَ أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَ أَعْرَهُمْ خَطَرًا وَ أَجْمَعُهُمْ خَلْقًا وَ أَشَدُهُمْ فِي الْأَنْفُسِ وَ فِي غَضَبِهِمْ قَلْبًا وَ أُشْجَعُهُمْ قَلْبًا وَ أَثْبَتُهُمْ جَائِشًا وَ أَسْخَاهُمْ كَفَّا فَقَرِّبَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ [الزَّهْرَاءُ] عَ فَرَحَا شَدِيدًا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَ هَلْ سَرَرْتُكِ يَا بُنْيَةَ؟ قَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ سَرَرْتِنِي وَ أَخْرَنْتِنِي

قَالَ كَذَلِكَ أُمُورُ الدُّنْيَا يَشُوبُ سُرُورُهَا بِخُرْنَهَا قَالَ أَ فَلَا أَزِيدُكِ فِي زَوْجِكِ مِنْ مَزِيدِ الْخَيْرِ كُلُّهِ قَالَتْ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ هُوَ أَبْنُ عَمٍّ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَخُو الرَّسُولِ وَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ زَوْجُ بُنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنَاهُ سِبْطًا رَسُولِ اللَّهِ وَ عَمَّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَخُوهُ جَعْفُرُ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ أَبْنُ عَمٍّ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يُصَلَّى عَيْسَى خَلْفَهُ مِنْكِ وَ مِنْهُ فَهَذِهِ خِصَالٌ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا أَحَدٌ بَعْدَهُ يَا بُنْيَةَ هَلْ سَرَرْتُكِ؟ قَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَ وَ لَا أَزِيدُكِ [فِي زَوْجِكِ] مَزِيدَ الْخَيْرِ كُلُّهِ قَالَتْ بَلَى

قالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ قِسْمَيْنِ فَجَعَلَنِي وَزَوْجَكِ فِي أُخْيِرِهِمَا قِسْمًا وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزًّا وَجَلَّ فَاصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ثُمَّ جَعَلَ الِائْشِينِ ثَلَاثًا فَجَعَلَنِي وَزَوْجَكِ فِي أُخْيِرِهِمَا ثُلُثًا وَذَلِكَ قَوْلُهُ «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ».

تدریب

۱) «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ»

کسانی که با ایمان و اقدامات آن چنانی (آزاد کردن برده، اطعام در قحطی، سفارش متقابل به صبر و رحمت) از آن گردنے عبور کردند، در روز قیامت نامه عملشان به دست راستشان داده می شود و می یابند که آن ایمان و اعمالشان سراسر یمن و برکت برایشان به ارمغان آورده است. (المیزان، ج ۲۰، ص ۲۳۹)

۲) «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ»

نسبت اصحاب میمنه با اصحاب یمن و سابقون:

ظاهرها (با توجه به حدیث ۲)، در قرآن کریم، وقتی که «اصحاب میمنت» به طور مطلق در مقابل «اصحاب مشتمت» (شوم) می آید (مانند: بلد/۱۸-۱۹)، شامل همه خوبان می شود و منحصر در «اصحاب یمن» (واقعه/ ۲۷ و ۳۸) نمی باشد؛ اما وقتی که در کتاب اصحاب میمنت، از «سابقون» هم سخن به میان می آید (واقعه/ ۱۰-۸)، آنگاه اصحاب میمنت فقط اصحاب یمنند (واقعه/ ۸۸-۹۲).

شاید بدین جهت است که برخی مفسرانی که عمدتاً بر اساس روایات تفسیر می کرده اند، با اینکه حضرت علی ع جزء سابقون است، با این حال، در اینجا مصدق اصلی اصحاب میمنت را امیر المؤمنین ع معرفی کرده اند. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲۳)

۳) «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ»

اصل اعتقاد به «یمن» و خوش یمن بودن، یک امر خرافی نیست؛ امری حقیقی است؛ آنچه خرافه است این است که یمن را به اموری خیالی و توهی و شناس و اقبال نسبت دهیم؛

این آیات صراحة دارند که عده ای از انسان ها خوش یمنی آنها، نه به خاطر شناس و اقبال، بلکه در گروی ایمان و اعمال صالح خودشان است.

۴) «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ؛ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ»

ایمان و صبر و رحمت آوردن به دیگران، مایه برکت است. (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۴۹۱)

## ترجمه

و کسانی که به نشانه‌های ما کفر ورزیدند، آنان همنشینان شومی و بی‌برکتی‌اند.

## نکات ترجمه‌ای و نحوی

## المَسْئَمَةُ

از ماده «شام» گرفته شده است. اصل معنای این کلمه را به معنای «دست چپ» دانسته‌اند و به منطقه سوریه، «شام» گفته شده، از این جهت که در سمت چپ قبله قرار دارد؛ و «مشئمة» نقطه مقابل «میمنه»، و «شُؤم» [که در فارسی «شوم» گفته می‌شود] نقطه مقابل «یمن» است (معجم المقايس اللعنة، ج ٣، ص ٢٣٩؛ کتاب الماء، ج ٢، ص ٦٩٧) و درنتیجه، برخی گفته‌اند: از آنجا که «یمن» به معنای برکت و قوت است، شوم به معنای خواری‌ای است که با ضعف توأم باشد؛ و «دست چپ» را هم از این جهت «مشئمة» گویند چون در مقابل دست راست، غالباً ضعیفتر و ناتوان‌تر است. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ٦، ص ٨)

یادآوری می‌شود که، وزن «مفعل» از وزن‌هایی است که به عنوان ظرف و اسم مکان به کار برده می‌شود و «ه» آن دلالت بر مبالغه می‌کند؛ لذا «مشئمة» محلی است که سراسر شومی و بی‌برکتی است.

و همانند «اصحاب المیمنه»، دو معنا برای «أصحابُ الْمَسْئَمَةِ» مطرح بوده است. کسانی که از سمت چپ نامه عملشان را دریافت می‌کنند و برخی کسانی که برای خودشان هم شومی و بدبختی به ارمغان می‌آورند. (مجمل البيان، ج ١٠، ص ٧٥١) و بعيد نیست که هر دو معنا در این تعبیر لحظه شده باشد، چرا که آنان که نامه عملشان را به دست چیشان می‌دهند همانانی‌اند که اهل بدبختی همیشگی، و همنشینان شومی و بی‌برکتی خواهند بود.

## حدیث

۱) حدیثی از امام باقر ع درباره اصناف انسان‌ها در جلسه قبل (حدیث ۱) مطرح شد. در ادامه آن حدیث آمده است: و اما «اصحاب مشئمت» [همنشینان شومی و بی‌برکتی]؛ پس از جمله آنهاست اهل کتابی که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «کسانی که به آنان کتاب دادیم، او [=پیامبر اکرم ص] را می‌شناسند، آن طور که فرزندانشان را می‌شناسند، و همانا برخی از آنان حق را کتمان می‌کنند در حالی که می‌دانند؛ حق از جانب پروردگارت است، پس مباش از آن شک‌کنندگان» (بقره ١٤٦-١٤٧) که رسول خدا ص و وصی بعد از او را شناختند، ولی آنچه را از حق شناخته بودند، از روی ستم و حسد مخفی کردند؛ پس، روح ایمان از آنها سلب شد و برایشان سه روح قوت و شهوت و بدن باقی ماند؛ پس آنها را به چارپایان منسوب کرد و فرمود: «آنها نیستند مگر چارپایان، بلکه از آنها هم گمراه‌ترند» چرا که حیوان با روح قوت بار می‌برد و با روح شهوت می‌چرخد و با روح بدن حرکت می‌کند.

بصائر الدرجات، ج ۱، ص ٤٤٨-٤٤٩؛ الکافی، ج ٢، ص ٢٨٤<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. فراز ابتدایی این روایت بر اساس نقل کافی در پاورقی جلسه قبل تقدیم شد. ادامه‌اش بدین صورت است:

حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ عَلَىٰ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرِ عَنِ الرُّوحِ قَالَ...  
وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَصْحَابَ الْمَسْئَمَةِ فَمِنْهُمْ أَهْلُ الْكِتَابَ قَالَ اللَّهُ تَبارَكَ وَتَعَالَى الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ عَرَفُوا رَسُولَ اللَّهِ صَ وَالْوَصِيَّ مِنْ بَعْدِهِ وَكَتَمُوا مَا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ بَغْيًا وَحَسَدًا فَيَسْلُبُهُمْ رُوحُ الْإِيمَانِ وَجَعَلَ لَهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْبَدْنِ ثُمَّ أَضَافُهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَيِّلًا لِأَنَّ الدَّائِبَةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ وَتَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ وَتَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدْنِ.<sup>۱</sup>

(۲) از امام صادق ع حکایتی طولانی از یک اعرابی که نزد پیامبر ص آمده بود روایت شده است. بعد از گفتگوهایی که بین پیامبر ص و او رد و بدل می‌شود، پیامبر ص در عبارتی مختصر جمع‌بندی‌ای از احکام خرافی‌ای که وجود داشته و اسلام آنها را باطل اعلام کرده است، ارائه می‌دهند:

بدان که نه «عدوی» [یک مشکل را به حساب مشکل دیگر گذاشت] اعتبار دارد و جایز است، و نه فال بد زدن، و نه [بدبیاری] جلد، و نه شوم بودن، و نه صفر (۱)، و نه شیر دادن [برای محرم شدن] بعد از اینکه بچه را از شیر گرفتند، و نه اینکه کسی بعد از هجرت [و سکونت در بلاد اسلام] به بلاد کفر [برای زندگی کردن] برگردد، و نه روزه سکوت گرفتن، و نه قبل از ازدواج طلاق دادن (۲)، و نه آزاد کردن قبل از تحت ملکیت قرار گرفتن (۳)، و نه یتیمی‌ای بعد از پا به سن گذاشت (۴).

#### توضیح برخی مطالب حدیث:

---

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَةَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ دَاؤِدَ التَّنْوِيِّ عَنْ أَلْأَصْبَعِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ نَاسًا زَعَمُوا أَنَّ... فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَ ...

فَأَمَّا أَصْحَابُ الْمَسْئَمَةِ فَهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ يَعْرِفُونَ مُحَمَّدًا وَ الْوَلَايَةَ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ - وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ مِنْ رَبِّكَ أَنَّكَ الرَّسُولُ إِلَيْهِمْ - فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ فَلَمَّا جَحَدُوا مَا عَرَفُوا ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ فَسْلَبَهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ أَسْكَنَ أَبْدَاهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدْنِ ثُمَّ أَضَافُهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ لِأَنَّ الدَّائِبَةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ وَ تَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ وَ تَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدْنِ فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ أَحْيَيْتَ قَلْبِي بِإِذْنِ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

۱. این روایت با تفصیلاتی متفاوت در بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۵۰ نیز آمده است که فراز ابتدایی آن در پاورقی جلسه قبل اشاره شد:  
حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ دَاؤِدَ الْعَبْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَلْأَصْبَعِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَقَالَ أَنَاسٌ يَزْعُمُونَ... فَقَالَ لَهُ عَلَىٰ عَ ...

وَأَمَّا أَصْحَابُ الْمَسْئَمَةِ فَهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ مِنْ رَبِّكَ الرَّسُولُ مِنَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ فَلَمَّا جَحَدُوا مَا عَرَفُوا ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ الذَّمَّ فَيَسْلُبُهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ أَسْكَنَ أَبْدَاهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدْنِ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَيِّلًا لِأَنَّ الدَّائِبَةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ وَ تَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ وَ تَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدْنِ فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ أَحْيَيْتَ قَلْبِي بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى.

(۱) اینکه مقصود از «صفر» چیست، دو مطلب بیان شده: یکی اینکه اهل جاهلیت گمان می‌کردند که درون شکم ماری هست که وقتی گرسنه می‌شود، انسان را بیمار و اذیت می‌کند؛ و حدیث در مقام رد چنین باوری است؛ دوم اینکه همان عمل «نسیء» (توبه ۳۷) بوده که گاهی ماههای حرام را جابجا می‌کردند و به جای محرم، ماه صفر را ماه حرام اعلام می‌نمودند (النهايہ فی غریب الحديث و الأثر، ج ۳، ص ۳۵)

(۲) ظاهرا این است که شخص بگوید هرگاه با فلانی ازدواج کنم حتماً بلافضله طلاق داده خواهد بود.

(۳) ظاهرا یعنی غلام شخص دیگری را، بدون اینکه پوش را بدهد و او را بخرد، آزاد اعلام کند.

(۴) که بخواهد فرزندخوانده شود و ... .

مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا النَّضْرُ بْنُ قِرْوَاشٍ الْجَمَالُ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا عَدُوٌّ وَلَا طَيْرَةٌ وَلَا هَامَةٌ وَلَا شُؤْمٌ وَلَا صَفَرٌ وَلَا رَضَاعٌ بَعْدَ فِصَالٍ وَلَا تَعْرُبَ بَعْدَ هِجْرَةٍ وَلَا صَمْتٌ بَعْدَ إِذْاكَ.

۳) از امام صادق ع روایت شده است:

فال بد بر اساس آن چیزی که [به خودت] تلقین کرده‌ای رخ می‌دهد؛ اگر آسانش بگیری، بر تو آسان می‌شود و اگر سخت بگیری بر تو سخت می‌شود؛ و اگر آن را اصلاً به حساب نیاوری، هیچ چیزی نخواهد بود.

الكافي، ج ٨، ص ١٩٨

عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أُبَيِّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغَيْرَةِ عَنْ عَمْرُو بْنِ حُرَيْثٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ: الطَّيْرَةُ عَلَىٰ مَا تَجْعَلُهَا إِنْ هَوَتْهَا تَهَوَّتْ وَإِنْ شَدَّدْتَهَا تَشَدَّدْتَ وَإِنْ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئًا لَمْ تَكُنْ شَيْئًا.

تدریس

۱) «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ» در این سوره، با سوگندهایی تاکید کرد که انسان در سختی آفریده شده و گردنه‌ای پیش روی اوست و انسان باید کارهای خاصی انجام دهد، ایمان داشته باشد و روابط اجتماعی خود را بدرستی مدیریت کند، تا موفق به عبور از این گردنه شود و کسی، که این گونه بود انسان خوش بُمنی است.

اما در این آیه سراغ کسانی می‌رود که نقطه مقابل چنان انسان‌هایی هستند؛ و همه ویژگی آنها را در یک عبارت خلاصه

در جلسه ۱۲۲۹ بویژه در تدبرهای ۳ و ۴ (اینکه مسیر انسان نشانه‌گذاری شده و باید «نشانه‌شناسی» و شناخت آیه‌ای را جدی گرفت) توضیحاتی گذشت که مجدداً تکرار نمی‌شود. (به لینک زیر مراجعه کنید)

<http://yekaye.ir/al-baqarah-002-039/>

۲) «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ»

چرا از کفر به نشانه‌های خدا سخن گفت، نه از کفر به خود خدا؟

الف. شاید چون کفر به خدا در دنیا همواره در کفر نسبت به آیات و نشانه‌های خدا بروز می‌کند.

### نکته تخصصی دین‌شناسی

بسیاری از انسانها - بویژه در دوره مدرن - مدعی‌اند که ما خدا را قبول داریم، اما این را که خدا پیامبری فرستاده باشد، و یا اینکه آیاتی که پیامبر ص آورده عین سخن خدا باشد، قبول نداریم.

از منظر قرآن کریم، بیان این گونه ادعاهای ریشه در مشکلات خداشناسی آنها دارد (انعام/۹۱) و کسی که خداشناسی اش مشکل دارد، در حقیقت، کسی را که به عنوان خدای خود می‌شناسد، که خدای واقعی نیست؛ و ظاهراً به همین جهت، کفر به آیات خدا در حقیقت مصدق کاربردی و عینی کفر به خداست.<sup>۱</sup>

ب. شاید چون بحث عبور از آن گردن (العقبة) مطرح بود. یعنی کسی که می‌خواهد گردن صعب‌العبوری را درنورد، باید راه را بلد باشد و نشانه‌های راه را جدی بگیرد؛ کسی که نشانه‌هایی را خدا برای عبور او فرستاده، انکار می‌کند، هیچگاه از چنان گردن‌های عبور نخواهد کرد.

ج. ...

۳) «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ»

در مورد کسانی که از آن گردن عبور می‌کردند، هم ایمان مطرح شد و هم انجام یک سلسله کارهای خیرخواهانه نسبت به دیگران. اما برای نقطه مقابل، فقط به کفروزی آنها بسته شد. چرا؟

۱. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ التَّارِهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ بقره/۳۹

۲. گر ترا اشکال آید در نظر پس تو شک داری در انشق القر

تازه کن ایمان نی از گفت زبان ای هوا را تازه کرده در نهان

تا هوا تازهست ایمان تازه نیست کین هوا جز قفل آن دروازه نیست

کرده‌ای تاویل حرف بکر را خویش را تاویل کن نه ذکر را

بر هوا تاویل قرآن می‌کنی پست و کژ شد از تو معنی سنی

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar1/sh59>

الف. شاید بدین جهت که کسی که کفر می‌ورزد، دیگر حاضر نیست که واقعاً نسبت به دیگران خیرخواه باشد و اگر خیرخواهی‌ای هم داشته باشد، صرفاً از حیث منافعی است که در دنیا نصیبش می‌شود (مانند شهرت و امنیت و ...)، پس معلوم است که آن گونه کارهای خیرخواهانه را انجام نمی‌دهد. (یعنی اگر هم کار خوبی انجام دهد، در شرایط عادی و صرفاً ناشی از تحریک احساساتش است؛ لذا در شرایط بحرانی، مثلاً زمانه قحطی (یوم ذی‌مسغیة)، فقط به فکر خویش خواهد بود) ب. شاید بدین جهت است که اگر کسی کافر باشد، عملش پوچ و بی‌ارزش است، (چنانکه در آیات دیگر تصریح کرد که اعمال خوب اینها مانند سراب است (نور/۳۹) و روز قیامت همه اعمال خوبشان «هباءًًا منتشرأً» (فرقان/۲۳) و نیست و نابود خواهد شد)؛ لذا همین که کافرند، کافی است که دیگر سخنی از عملشان به میان نیاید.

ج. ...

۴) «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَسْئَمَةِ»  
بر اساس آیات قرآن کریم می‌دانیم که انسانها منحصر در دو دسته (کسانی که به سهولت از گردنۀ قیامت عبور می‌کنند، و کسانی که قطعاً جهنمی هستند) نمی‌باشند، بلکه بین این دو گروه‌های متعددی وجود دارند. چرا خداوند در این سوره فقط این دو دسته را ذکر کرد؟<sup>۱</sup>

الف. اینها دو سر طیف‌اند و در مقام تشویق به خوبی و انذار نسبت به بدی، تاکید بر دو سر طیف موثرتر است.  
ب. کسی که می‌خواهد وارد وادی دین شود، نیاز به جدیت فراوان دارد. اگر کسی از آن گردنۀ در قیامت بسهولت عبور نکند، بسیار اذیت خواهد شد، لذا اصلاً انسان نباید ذهنیتش را به این سمت ببرد که «ما که ایمان داریم ولی چنان اعمالی را انجام نداده‌ایم، بالآخره نهایتش به بهشت می‌رویم» در واقع، این مسیر و سختی‌هایش بقدرتی هولناک است که برای یک انسان عاقل، نیاز نیست این گزینه سوم مطرح شود.

ج. ...

۵) «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَسْئَمَةِ»  
کسی که به آیات خدا کفر می‌ورزد، با شومی و بدبوختی همنشین شده است

«شوم» بودن امور: بحثی تخصصی در جهان‌شناسی و انسان‌شناسی  
آیا از منظر اسلام، «شوم» و «بدیمن» بودن برخی امور واقعیت دارد؟  
در احادیث متعددی، صریحاً باورهای خرافی نسبت به شوم و بدیمن بودن اشیاء و امور مختلف مورد نکوهش واقع شده (حدیث ۲) و در مواردی صریحاً تاثیر این گونه امور، ناشی از تلقین معرفی گردیده است (حدیث ۳).

<sup>۱</sup>. قبلاً در جلسه ۲۲۹ نیز احتمالاتی در این زمینه ذکر شد <http://yekaye.ir/al-baqarah-002-039>

با این حال، در این آیه، همنشین «شومی و بدبختی» بودن عده‌ای از انسانها مورد اذعان قرار گرفته، و در برخی از احادیث معتبر هم از شوم بودن برخی امور سخن گفته شده است؛  
اما دقت در همه این موارد نشان می‌دهد: شومی و بداقبالی به باورهای و اعمال خود انسانها برمی‌گردد.  
در این آیه صریحاً کسانی که باورهایشان نسبت به عالم (+ آیات خدا) چهار مشکل است، همنشین «شومی» معروف شده‌اند؛

و در روایات هم، شوم بودن آنچه شوم دانسته شده، نه ناشی از خود آن اشیاء و امور، بلکه ناشی از عمل بدی که همنشین آن است، معرفی شده است؛ مثلاً خانه‌ای که همسایه بدی دارد، یا زنی که مهریه سنگین می‌گذارد، و ...<sup>۱</sup>  
در ادبیات ما اگر چه آن تلقی خرافی گاه رواج دارد، اما نزد برخی از کسانی که با معارف قرآن انسی داشته‌اند واضح بوده  
که شومی در گروی باورها و اعمال ناصواب است، چنانکه ملای رومی در جایی می‌گوید:

زشتی اعمال و شومی جحود

راه توبه بر دل او بسته بود

[/http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar2/sh34](http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar2/sh34)

۶) «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَسْئَمَةِ»  
کسی که به آیات خدا کفر می‌ورزد، با شومی و بدبختی همنشین است؛ چرا؟  
الف. شاید از این جهت که با انکار حقیقت، عملان نظام عالم را درست درک نمی‌کند و لذا دائمًا وقایع برخلاف انتظار و دلخواهش رخ می‌دهد؛ پس همه چیز را شوم و بدیباری می‌بینند.  
ب. شاید از این جهت که با انکار نشانه‌هایی که راه صحیح را نشان می‌دهند، دائمًا به بیراوه می‌افتد و زمین می‌خورد و لذا دائمًا با شومی و بداقبالی مواجه می‌شود.  
ج. ...

۱۳۹۵/۱۱/۲۱

عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ

(۳۴۹) سوره بلد (۹۰) آیه ۲۰

ترجمه

بر آنهاست آتشی فرآگیر [سرپوشیده و سربسته].

---

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ مَاجِيلَوِيَهِ رَحْمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ عِيسَىٰ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيْحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَ قَالَ تَذَكَّرُوا الشُّؤْمُ عِنْدَهُ فَقَالَ الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثَةِ فِي الْمَرْأَةِ وَ الدَّارِ فَأَمَّا شُؤْمُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَ عُقُوقُ رَوْجِهَا وَ أَمَّا الدَّارُ فَسُوءُ خُلُقِهَا وَ مَنْعِهَا ظَهَرَهَا وَ أَمَّا الدَّارُ فَضِيقُ سَاحِتِهَا وَ شُرُّ جِيرَانِهَا وَ كَثْرَةُ عُيُوبِهَا. (الأمالی (للصدوق)، ص ۲۳۹)

این کلمه هم با همزه (ء) <sup>۱</sup> و هم بدون همزه (و) قرائت شده است (الکامل المفصل فی القراءات الاربعة عشر، ص ۵۹۴) و در هر دو صورت، اغلب اهل لغت نیز در اینکه ماده آن «أصد» باشد و یا «وصد» <sup>۲</sup> نظر قطعی نداده‌اند، بلکه توضیح داده‌اند که در هر دو صورت، اصل این ماده به معنای اشتمال و فراگیری‌ای است که کاملاً بر شیء مورد نظر احاطه دارد و روی آن را می‌پوشاند و لذا به معنای «سرپوش» <sup>۳</sup>ی که کاملاً روی چیزی قرار بگیرد و در آن را محکم کند نیز به کار رفته است (معجم المقاييس اللغة، ج ۱، ص ۱۱۰ و ج ۶، ص ۱۱۷؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۷۲) و در همین راستا برخی اصل این ماده را به معنای «انضمام چیزی به چیز دیگر به نحوی که کاملاً بر آن منطبق شود» دانسته‌اند (التحقيق فی کلمات القرآن الكريم، ج ۱۳، ص ۱۲۱)؛ لذا اغلب اهل لغت و نیز مفسران «موصده» را معادل «مطبقه» دانسته‌اند. (ابن عباس و مجاهد، به نقل مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۵۱؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۴) و برخی چنین توضیح داده‌اند که مقصود از این آیه آتشی است که درب [=درپوش]‌هایش بر روی آن چنان محکم شده که نه راه خروجی برای آنها باقی نمی‌ماند و نه نسیم ورحمتی از بیرون بدانها می‌رسد (مقاتل، به نقل مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۵۱)

برخی توضیح داده‌اند که «موصده» در اصل وصف «درب» است و تقدیر کلام چنین بوده: «عليهم نار مُؤْصَدَة الأبواب» و چون مضاف الیه حذف شده، تنوین در جای آن نشسته است. (مفایيخ الغیب، ج ۳۱، ص ۱۷۲) <sup>۴</sup>

این کلمه بدین صورت یکبار دیگر هم در قرآن کریم به کار رفته است (إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ هَمْزَةٌ /۸) و از این ماده کلمه «وصید» هم در قرآن کریم به کار رفته که بمعنای «درگاه منزل» می‌باشد (كتاب العين، ج ۷، ص ۱۴۵؛ المحیط فی اللغة، ج ۸، ص ۱۷۱) ظاهراً از این جهت که محلی است که درب در آنجا بر منزل بسته و منطبق می‌گردد (التحقيق فی کلمات القرآن الكريم، ج ۱۳، ص ۱۲۱) <sup>۴</sup>

### حدیث

۱) از امام باقر ع روایتی طولانی نقل شده است که وضعیت کافر حقیقی از لحظه مرگ تا عالم قبر و ورود در محشر و نهایتاً وضعیتش در جهنم را توضیح می‌دهند. فرازی از این حدیث در جلسه ۳۲۶ (حدیث ۳) گذشت.

[/hajj-22-21](http://yekaye.ir/al-hajj-22-21)

<sup>۱</sup>. قرائت ابو عمرو، حفص، حمزه، یعقوب و خلف (و نیز بیزیدی و حسن بصری و اعمش)

<sup>۲</sup>. البته برخی اصل را بدون همزه می‌دانند که با همزه آمدنش از باب ابدال است (التحقيق فی کلمات القرآن الكريم، ج ۱۳، ص ۱۲۰) و اغلب اهل لغت هم آن را ذیل حرف «و» مطرح کرده‌اند.

<sup>۳</sup>. المؤصلة هي الأبواب، و قد جرت صفة للنار على تقدیر: عليهم نار مُؤْصَدَة الأبواب، فكلما تركت الإضافة عاد التنوين لأنهما يتعاقبان، و الله سبحانه و تعالى أعلم بالصواب.

<sup>۴</sup>. راغب اصفهانی معنای «وصید» را «متقارب الاصول» نوشت و توضیحی نداده است؛ شاید از این جهت که حالت طبقه طبقه بودن را در معنای «وصد» مهم دانسته است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۷۲)

فراز پایانی این حدیث (یعنی پایان کار کافرانی که همواره در جهنم خواهند بود) چنین است:

... اپس درها جهنم بر آن گذاشته می‌شود و ستونش بر آنان مسدود می‌گردد دیگر نه روح و راحتی‌ای بر آنها وارد شود و نه غم و اندوه هرگز از آنان بیرون رود و آن [آتش] بر آنها «موصله» یعنی درسته، خواهد بود؛ نه فرشتگانی دارند که شفاعت‌شان کنند و نه از بهشتیان دوست صمیمی‌ای دارند و پروردگار آنها را به فراموشی می‌سپارند و یاد آنها را از دل‌های بندگان می‌برد و دیگر هرگز یاد نخواهند شد؛

به خداوند عظیم و غفور و رحمن و رحیم پناه می‌بریم از آتش، و آنچه در آن است، و هر عملی که به آتش نزدیک کند؛  
که همانا او غفور و رحیم و جواد و کریم است.

الإخلاص، ص ۳۶۵

سَعِيدُ بْنُ جَنَاحَ قَالَ حَدَّيْتِي عَوْفٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيُّ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفَرِيِّ عَنْ أُبَيِّ جَعْفَرِ عَنْ أَرَادَ اللَّهُ قَبْضَ رُوحِ الْكَافِرِ...

... فَيُطْبِقُ عَلَيْهِمْ أَبْوَابُهَا وَيُسَدُّ عَلَيْهِمْ عَمَدُهَا فَلَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ رَوْحٌ أَبْدًا وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُمْ لَغْمٌ أَبْدًا وَهِيَ عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ يَعْنِي مُطْبَقَةٌ لَئِمُّ الْمَلَائِكَةِ شَافِعُونَ وَلَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ صِدِيقٌ حَمِيمٌ وَيَمْحُو ذَكْرَهُمْ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَلَا يُذَكِّرُونَ أَبْدًا فَنَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ الْغَفُورِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ النَّارِ وَمَا فِيهَا وَمِنْ كُلِّ عَمَلٍ يُقَرِّبُ مِنَ النَّارِ إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

(۲) در فرازی از مناجات امیرالمؤمنین ع که به «دعای کمیل» معروف شده، آمده است:

آیا این طور خواهد بود – تو منزهی خدایا و تو را حمد می‌گوییم – که صدای بنده مسلمانت شنیده شود که به خاطر مخالفت با او در بند شده و به خاطر معصیت او طعم عذابش را می‌چشد و بین درهای بسته آن به خاطر جرم و گناهش زندانی شده، در حالی که او فریاد می‌زنند فریاد زدن کسی که آرزومند رحمت است، و تو را با زبان اهل توحیدت می‌خواند و با ربویت به تو توصل می‌جوید؟!

مولای من! چگونه او در عذاب بماند در حالی که امید دارد به آنچه قبل از حلم و بردباری تو دیده؛ و چگونه آتش او را بیازارد در حالی که او به فضل و رحمت تو آرزومند است، یا چگونه لهیب آتش او را بسوزاند در حالی که تو صدایش را

---

۱. فرازی که پیش از این آمده چنین است:

سپس درهایش بر آنها بسته می‌شود که فاصله هر درب تا درب دیگر مسیری پانصد ساله است و ستبری آن درب هم مسیری پانصد ساله است، سپس برای هر یک از آنها سه تابوت تو در تو از آهن گداخته قرار داده می‌شود، آنگاه دیگر تا ابد سخنی از آنها شنیده نشود مگر «شهیق»ی (نفس را به داخل فرستادن)ی همانند شهیق قاطر، و «زفیر»ی (نفس را بیرون دادن)ی همانند عرعر الاغ (هود/۱۰۶) و زوزهای همانند عوועی سگ، «کر و لاله و کور» (بقره/۱۸) که هیچ سخنی ندارند جز ناله،

ثُمَّ يُطْبِقُ عَلَيْهِمْ أَبْوَابِهَا مِنَ الْبَابِ إِلَى الْبَابِ مَسِيرَةً خَمْسِمِائَةَ عَامٍ وَغَلَظُ الْبَابِ مَسِيرَةً خَمْسِمِائَةَ عَامٍ ثُمَّ يَجْعَلُ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فِي ثَلَاثَ تَوَابِيتِ مِنْ حَدِيدٍ مِنَ النَّارِ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ فَلَا يَسْمَعُ لَهُمْ كَلَامًا أَبْدًا إِلَّا أَنَّهُمْ فِيهَا شَهِيقُ الْبَغَالِ وَزَفِيرٌ مِثْلُ نَهْيَقِ الْحَمَيرِ وَعُوَاءُ كَعْوَاءِ الْكِلَابِ صُمْ بَكْمُ عَمْيَ فَلَيْسَ لَهُمْ فِيهَا كَلَامٌ إِلَّا أَنِينٌ

می‌شنوی و جایگاهش را می‌بینی، یا چگونه نَفَسَ آتش او را در خود گیرد در حالی که تو از ضعف او باخبری، یا چگونه بین درهای بسته به غل و زنجیر کشیده شده باشد در حالی که تو از صداقت‌ش باخبری؟!

مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۸

رُوِيَ أَنَّ كُمَيْلَ بْنَ زِيَادَ النَّخْعَى رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَاجِداً يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ فِي لَيْلَةِ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ ... أَفْتَرَاكَ سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي وَبِحَمْدِكَ تَسْمَعُ فِيهَا صَوْتَ عَبْدٍ مُسْلِمٍ يُسْجَنُ فِيهَا بِمُخَالَفَتِهِ وَذَاقَ طَعْمَ عَذَابِهَا بِمَعْصِيَتِهِ وَ حُبسَ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا بِجُرمِهِ وَجَرِيرَتِهِ وَهُوَ يَضْعِفُ إِلَيْكَ ضَجِيجَ مُؤْمَلٍ لِرَحْمَتِكَ وَيُنَادِيكَ بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ يَبْقَى فِي الْعَذَابِ وَهُوَ يَرْجُو مَا سَلَفَ مِنْ حِلْمِكَ أَمْ كَيْفَ تُؤْلِمُهُ النَّارُ وَهُوَ يَأْمُلُ فَضْلَكَ وَرَحْمَتَكَ أَمْ كَيْفَ يُحْرِفُهُ لَهُبَّهَا وَأَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَتَرَى مَكَانَهُ أَمْ كَيْفَ يَسْتَمِلُ عَلَيْهِ زَفِيرُهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ أَمْ كَيْفَ يَتَعَلَّلُ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهِ ...

(۳) هنگامی که امیرالمؤمنین بعد از جنگ جمل وارد بصره شدند، احنف به قیس دعوت کردند که ایشان و [عده‌ای از خواص] اصحابشان و عده‌ای مهمان وی شوند. حضرت فرمود: با اصحابم کاری نداشته باش. احنف وقتی اصحاب حضرت را دید که چقدر حال افتاده و ظاهر رنجوری دارند، از حضرت پرسید: اینها را چه شده؟ آیا به خاطر گرسنگی است یا از ترس جنگ به این حال و روز افتاده‌اند؟

حضرت ع در وصف حال و روز این اصحابشان مطالبی می‌فرمایند که آنها چگونه آخرت را جدی گرفته‌اند و از شدت آمادگی برای موافق قیامت چه حال و روزی دارند؛ و سپس توضیحاتی درباره عذابهای جهنمیان و جایگاه بهشت برای متقین ارائه می‌دهند؛ در پایان می‌فرمایند:

و اگر می‌دیدی آنگاه که منادی ندا دهد: ای کسانی که اهل بهشت و نعمت‌های آن شده‌اید! ای کسانی که زینت‌ها و زیورهای آن ارزانی تان گردیده! جاودانه باشید که دیگر مرگی در کار نخواهد بود؛ آن هنگام است که امید جهنمیان قطع شده، درها به رویشان بسته گردیده و تمام اسباب و راهها از دسترس‌شان خارج می‌گردد؛ آن روز چه بسیار پیغمدی که ندای «وای از پیری‌ام» سر می‌دهد و چه بسیار جوانی که فریاد «وای از جوانی‌ام» برمی‌آورد و چه بسیار زنی که فریاد «وای از رسوایی‌ام» سر می‌دهد در حالی که حجابش دریده شده؛

آن روز چه بسیار محاصره شدگانی که بین درهای بسته آن زندانی‌اند؛ اما چه محاصره شدنی، بعد از اینکه لباس پنهانی بر تن کرده و بر سر ایوانها آب خنک و عذابهای رنگارنگ می‌خوردی، لباسی بر تن می‌کنی که هیچ مویی را آسوده نمی‌گذارد؛ و چیزی نمی‌خوری مگر اینکه تو را می‌گدازد، و نه چشمی مانده که به محبوبی بنگری مگر اینکه از حدقه درآمده باشد! این است آنچه خداوند برای محرومین آماده کرده؛ و آن چیزی [که قبلاً بیان شد] بود که خداوند برای تقوی پیشگان آماده نموده است.

صفات الشیعه (للصدوق)، ص ۴۴

حدَّى مُحَمَّدٌ بْنُ صَالِحٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الدِّينَوْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَنْفَيَةَ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَبْرَ الْبَصْرَةَ بَعْدَ قِتَالِ أَهْلِ الْجَمَلِ دَعَاهُ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ وَ اشْخَذَ لَهُ طَعَامًا فَبَعْثَتْ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ يَا أَحْنَفُ ادْعُ لِي أَصْحَابِي فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مُتَخَسِّعُونَ كَانُوكُمْ شِنَانٌ بَوَالِي فَقَالَ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الَّذِي نَزَلَ بِهِمْ أَمْ مِنْ قِلَّةِ الطَّعَامِ أَوْ مِنْ هَوْلِ الْحَرْبِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْا يَا أَحْنَفُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحَبَّ أَقْوَامًا تَنَسَّكُوا لَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا تَنَسَّكُوا مَنْ هَجَمَ عَلَى مَا عَلِمَ مِنْ قُرْبِهِمْ مِنْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُشَاهِدُوهَا ...

... وَلَوْ رَأَيْتَ مُنَادِيًّا يُنَادِي وَهُوَ يَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ وَنَعِيمِهَا وَيَا أَهْلَ حَلْيَهَا وَحَلْلَهَا خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ فَعِنْدَهَا يُنْقَطِعُ رَجَاؤُهُمْ وَتُغْلِقُ الْأَبْوَابُ وَتَنْقَطِعُ بِهِمُ الْأَسْبَابُ فَكَمْ يَوْمَئِذٍ مِنْ شَيْخٍ يُنَادِي وَشَيْبَاتٍ وَشَبَابٍ يُنَادِي وَكَمْ مِنْ امْرَأٍ تُنَادِي وَفَضِيحَتَاهُ هُتِكَتْ عَنْهُمُ السُّتُورُ فَكَمْ يَوْمَئِذٍ مِنْ مَعْمُوسٍ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا مَحْبُوسٌ يَا لَكَ عَمْسَةُ الْبَسْتَكَ بَعْدَ لِبَاسِ الْكَتَانِ وَالْمَاءِ الْمُبَرَّدِ عَلَى الْجُدْرَانِ وَأَكْلِ الطَّعَامِ الْوَلَانِ بَعْدَ الْوَلَانِ لِبَاسًا لَمْ يَدْعُ لَكَ شَعْرًا نَاعِمًا كُنْتَ مُطْعَمَةً إِلَى بَيْضَهُ وَلَا عَيْنًا كُنْتَ تُبَصِّرُ بِهَا إِلَى حَبِيبِ إِلَّا فَقَاهَا هَذَا مَا أَعْدَ اللَّهُ لِلْمُجْرِمِينَ وَذَلِكَ مَا أَعْدَ اللَّهُ لِلْمُتَّقِينَ.

١. فَحَمَلُوا أَنفُسَهُمْ عَلَى مَجْهُودِهَا وَكَانُوا إِذَا ذَكَرُوا صَبَاحَ يَوْمِ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ تَوَهَّمُوا خُرُوجَ عُنْقِ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ يُحْسِرُ الْخَلَائِقَ إِلَى رَبِّهِمْ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَكِتَابٌ يَبْدُو فِيهِ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ فَضَائِحٌ ذُنُوبِهِمْ فَكَادَتْ أَنفُسُهُمْ تَسِيلُ سَيَّلَانًا أَوْ تَطِيرُ قُلُوبُهُمْ بِأَجْنِحةِ الْخَوْفِ طَيْرًا وَنُفَارُهُمْ عَفْوُهُمْ إِذَا غَلَّتْ بِهِمْ مِنْ أَجْلِ التَّجَرُّدِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ غَلَّيَا نَاسٌ فَكَانُوا يَحْنُونَ حَنِينَ الْوَالِهِ فِي دُجَى الظَّلَمِ وَكَانُوا يَمْجُعُونَ مِنْ خَوْفِ مَا أَوْفَقُوا عَلَيْهِ أَنفُسُهُمْ فَضَضُوا ذَبَّ الْأَجْسَامَ حَزِينَةً قُلُوبُهُمْ كَالْحَمَّةِ وَجُوْهُهُمْ ذَابِلَةً شَفَاهُهُمْ حَامِصَةً بُطُونُهُمْ تَرَاهُمْ سُكَارَى سُمَّارَ وَحْشَةَ الْلَّيْلِ مُتَخَسِّعُونَ كَانُوكُمْ شِنَانٌ بَوَالِي قَدْ أَخْلَصُوا إِلَيْهِ أَعْمَالَهُمْ سِرًا وَعَلَانِيَةً فَلَمْ تَأْمِنْ مِنْ فَزَعِهِ قُلُوبُهُمْ بَلْ كَانُوا كَمْ حَرَسُوا قِبَابَ خَرَاجِهِمْ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ فِي لَيْلَتِهِمْ وَقَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ وَهَدَأَتِ الْأَصْوَاتُ وَسَكَتَ الْحَرَكَاتُ مِنَ الطَّيْرِ فِي الرُّكُودِ وَقَدْ مِنْهُمْ [بَيْهُمْ] هَوْلُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْوَعِيدُ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ - أَفَمِنْ أَهْلِ الْقُرْيَ أَنْ يَأْتِيهِمْ بِأَسْنَا يَيَاتَا وَهُمْ نَائِمُونَ فَاسْتَيْضُلُوا إِلَيْهَا فَرَعَينَ وَقَامُوا إِلَى صَلَاتِهِمْ مُعْوَلِينَ بِاِكِينَ تَارَةً وَأُخْرَى مُسْبِحِينَ يَكُونُونَ فِي مَحَارِبِهِمْ وَبَرِّيُونَ يَضْطَفُونَ لَيْلَةً مُظْلِمَةً بِهِمَاءً يَكُونُونَ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ يَا أَحْنَفُ فِي لَيْلَتِهِمْ قِيَامًا عَلَى أَطْرَافِهِمْ مُمْحَنِيَةً طَهُورُهُمْ يَتَلَوُنَ أَجْزَاءَ الْقُرْآنِ لِصَلَاتِهِمْ قَدْ اشْتَدَتْ أَعْوَالُهُمْ وَنَحِيَّهُمْ إِذَا زَفَرُوا خَلَتِ النَّارِ قَدْ أَخْذَتْ مِنْهُمْ إِلَى حَلَاقِهِمْ وَإِذَا أَعْوَلُوا حَسَبَتِ السَّلَالِيْلَ قَدْ صَدَّدَتْ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ فِي نَهَارِهِمْ إِذَا رَأَيْتَ قَوْمًا - يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُوَنَا وَيَقُولُونَ لِلنَّاسِ حُسْنًا - وَإِذَا خَاطَبُهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا وَإِذَا مَرُوا بِاللَّغُو مَرُوا كِرَاماً قَدْ قَيْدُوا أَقْدَامَهُمْ مِنَ التَّهَمَاتِ وَأَبْكَوُوا أَسْتِنَتِهِمْ أَنْ يَتَكَلَّمُوا فِي أَغْرَاضِ النَّاسِ وَسَجَّمُوا أَسْمَاعَهُمْ أَنْ يَلْجَهَا خُوْضُ خَائِضٍ وَكَحَلُوا أَبْصَارَهُمْ بَعْضُ النَّظرِ إِلَى الْمَعَاصِي وَأَتَحْوَوا دَارَ السَّلَامَ الَّتِي مَنْ دَخَلَهَا كَانَ آمِنًا مِنَ الرَّيْبِ وَالْأَخْرَانِ فَلَعِلَّكَ يَا أَحْنَفُ شَغَلَكَ نَظَرُكَ فِي وَجْهِ وَاحِدَةٍ تُبْدِي الْأَسْتِقَامَ بِغَابِرَةِ وَجْهِهَا وَدارٌ قَدْ أَشْغَلَتْ بَنْقَشَ رَوَاقَهَا وَسُتُورٌ قَدْ عَلَقْتَهَا وَالرِّيحُ وَالْآجَامُ مُوْكَلَةٌ بِشَرَرِهَا وَلَيْسَتْ دَارُكَ هَذِهِ دَارُ الْبَقَاءِ فَأَحْمَكَ الدَّارَ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ بَيْضَاءَ فَشَقَقَ فِيهَا أَنْهَارَهَا وَغَرَسَ فِيهَا أَشْجَارَهَا وَظَلَّلَ عَلَيْهَا بِالنُّضُجِ مِنْ ثَمَارِهَا وَكَبَسَهَا بِالْعَوَاقِقِ مِنْ حُورِهَا ثُمَّ أَسْكَنَهَا أُولَيَاءُهُ وَأَهْلَ طَاعَتِهِ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ يَا أَحْنَفُ وَقَدْ قَمُوا عَلَى زِيَادَاتِ رَبِّهِمْ سُبْحَانَهُ فَإِذَا ضَرَبَتْ جَنَانِهِمْ صَوَّتْ رَوَاحِلُهُمْ بِأَصْوَاتٍ لَمْ يَسْمَعْ السَّامِعُونَ بِأَحْسَنِ مِنْهَا وَأَظْلَلَهُمْ غَمَامَةً فَأَمْطَرَتْ عَلَيْهِمُ الْمِسْكَ وَالرَّادِنَ وَصَهَلَتْ خُيُولُهَا بَيْنَ أَغْرَاسِ تِلْكَ الْجَنَانِ وَتَخَلَّتْ بِهِمْ نُوْفُهُمْ بَيْنَ كُتُبِ الرَّغْفَانِ وَيَنْطَعُ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِهِمُ الْلَّوْلُوُ وَالْمَرْجَانُ وَاسْتَقْبَلَهُمْ فَهَارَمُتُهُ بِمَنَابِرِ الرَّيْحَانِ وَهَاجَتْ لَهُمْ رِيحٌ مِنْ قَبْلِ الْعَرْشِ فَنَشَرَتْ عَلَيْهِمُ الْيَاسِمِينَ وَالْأَلْقَحُوَانَ وَذَهَبُوا إِلَى بَابِهَا فَيَفْتَحُ لَهُمُ الْبَابِ رِضْوَانٌ ثُمَّ يَسْجُدُونَ لِلَّهِ فِي فَنَاءِ الْجَنَانِ فَقَالَ لَهُمُ الْجَبَارُ ارْفَعُوا رُءُوسَكُمْ فَإِنِّي قَدْ رَفَعْتُ عَنْكُمْ مُؤْنَةَ الْعِبَادَةِ وَأَسْكَنْتُكُمْ جَنَّةَ الرَّضْوَانِ فَإِنْ فَاتَكَ يَا أَحْنَفُ مَا ذَكَرْتُ لَكَ فِي صَدَرِ كَلَامِي لَتُسْرِكَنَ فِي سَرَابِيلِ الْقَطْرَانِ وَلَتَطَوَّنَنَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَبَّيْهَا أَسْكَنْتُكُمْ جَنَّةَ الرَّضْوَانِ فِي إِنْسَاجِهِ فَكَمْ يَوْمَئِذٍ فِي النَّارِ مِنْ صُلْبٍ مَحْطُومٍ وَوَجْهٍ مَهْشُومٍ وَمُسْوَدَ مَضْرُوبٍ عَلَى الْغَرْطُومِ قَدْ أَكْلَتِ الْجَامِعَةُ كَفَهُ وَالْتَّحَمَ الْلَّوْقُ بِعُنْقِهِ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ يَا أَحْنَفُ يَنْحَدِرُونَ فِي أُودِيَّهَا وَيَصْعُدُونَ جَبَالَهَا وَقَدْ أَبْسُلُوا الْمُقْطَعَاتِ مِنَ الْقَطْرَانِ وَأَقْرَبُوا مَعْ فُجَارِهَا وَشَيَّاطِينِهَا فَإِذَا اسْتَغَاثُوا بِأَسْوَأِ أَخْذِهِنَ حَرِيقٌ شَدَّتْ عَلَيْهِمْ عَفَارِبُهَا وَحَيَّانُهَا

۱) «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ»

در آیه قبل فرمود کسانی که به نشانه‌های خدا کفر بورزند، همنشین شومی و بی برکتی اند؛ و در این آیه، حقیقت این شوم بودن را توضیح می دهد:

واقع شدن در میانه‌ی آتشی فراگیر، که دربش هم تا ابد بسته خواهد بود، نه از بیرون کمکی و یا نسیمی می‌و زد، و نه اینها راهی به خروج از آن خواهند داشت. (حدیث ۱)

۲) «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ»

چرا عده‌ای در قیامت مبتلا به «نار موصله» (آتشی که دربسته است و دیگر مفری از آن وجود ندارد) می‌شوند؟ الف. به نظر می‌رسد حقیقت جهنم، باطن دنیاست<sup>۱</sup> و بدین جهت است که قرآن می‌فرماید که همه ما انسانها حتماً وارد جهنم می‌شویم (وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا؛ مریم/۷۱).

پس، حقیقت جهنمی شدن، از آسمان ماندن و زمینی شدن است (چنانکه خداوند وقتی می‌خواهد از جهنمی شدن برخی افراد صحبت کند، می‌فرماید: جاودانگی اش را به سمت زمین قرار داد: لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ؛ اعراف/۱۷۶).

و تمام همت شیطان این است که این زمین را زینت دهد (حجر/۳۹) و انسان را زمین‌گیر کند (جلسه ۲۷۸، تدبیر ۵

(<http://yekaye.ir/al-hegr-15-39>)

کسی که افق نگاه و نهایت همتش زمین و دنیا شد، دیگر گردنے قیامت (بلد/۱۱) و نشانه‌هایی را که خداوند سبحان برای راهیابی اش قرار داده (بلد/۱۹)، جدی نمی‌گیرد، و پرونده خود را برای همیشه در دنیایی که باطنش جهنم است، می‌بندد؛ و آنگاه که در قیامت باطن امور آشکار گشت، می‌بیند که گرفتار «نار موصله» شده است، گرفتار آتشی دربسته که نه مرگی دارد و نه راه فراری، زیرا در دنیاست که مرگ معنی داشت و جای اقدام و عمل بود، اما در آخرت فقط جای حساب و جزاست: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَدَّا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ» (نهج البلاعه، خطبه ۴۳)

ب. ...

<sup>۱</sup>. باطن اعمال بدی است که ما انجام داده‌ایم (<http://yekaye.ir/al-maaarij-70-28> جلسه ۲۹۹، تدبیر ۲)

این سوره، ابتدا با سوگندهایی تاکید کرد که انسان در سختی آفریده شده و او از این وضعیت خود غافل است. سپس تاکید شد که ما نعمت‌هایی (چشم و زبان و لب و نعمت هدایت) به او دادیم، اما گردنها‌ای پیش روی اوست که او برای درنوردیدن آن اقدام نکرده؛ و این درنوردیدن، نه حرکتی فیزیکی، بلکه اقدامی انسانی بود: رها کردن گردنی [از یوق بردگی یا یوق آتش]، اطعام در شرایط قحطی به یتیمان خویشاوند و مسکینان زمین‌گیر؛ و از همه مهم‌تر ایمان داشتن و برقراری روابط اجتماعی مطلوب بر مدار توصیه به صبر و رحمت؛ کسی که این گونه شد انسان خوش‌یمنی است؛ و کسی که این حقایق و آیات الهی را انکار کرد، انسانی بدیمن، و محبوس در آتش خواهد بود.

شاید بتوان گفت محور آیات این سوره، آیه ۴ (لَقَدْ خَلَقْنَا إِلِّيْسَانَ فِي كَبَدِ: حَقًا انسان را در رنج [و سختی] آفریدیم) است. در واقع چه بسا هدف سوره، توجه دادن به این حقیقت است که متن خلقت انسان در دنیا، با رنج و سختی عجین شده، و باید انسان از گردنها‌ای صعب‌العبور بگذرد؛ و باید خود را برای این عبور آماده کند؛ آمادگی اش هم با ایمان و یک سلسله کارهایی که با منفعت‌طلبی دنیوی سازگار نیست، حاصل می‌شود؛ و کسی که این سختی و عبور را جدی نگیرد، این گونه نیست که دیگر مشکلی نخواهد داشت، بلکه در باطن این دنیا که آتش جهنم است، تا ابد محبوس خواهد ماند.

در حقیقت، شاید درس اصلی این سوره، این باشد که آسودگی حقیقی را در دنیا جستجو نکنیم و بدانیم رنج و سختی در زندگی دنیا، امری گریزن‌ناپذیر است؛ و تنها در افق آخرت‌بینی است که رنج و سختی این زندگی، نه تنها تحمل‌پذیر، بلکه چه بسا دلپسند، می‌گردد؛ چرا که انسانی که به این منظر ایمان آورد و نشانه‌های راه را جدی بگیرد، این سختی‌ها را مقدمه‌ای برای یک زندگی بسیار دلپذیر می‌سازد.